

سازگاری تعدد قراءات نازل شده از جانب خداوند با نزول قرآن بر حرف واحد

حسین سوزنچی

چکیده

از احادیثی که از قدیم مورد توجه علمای شیعه بوده است این است که «قرآن بر حرف واحد نازل شده است». با اینکه تا قرن دهم تواتر قراءات سبع مورد اجماع علمای شیعه بود، اما از این زمان، این ذهنیت در برخی از اخباریون، و به تبع آنها اصولیون، پدید آمد که گویی این روایت در مقام نفی تعدد قراءات نازل شده از سوی خداوند است؛ و از آن زمان در علمای شیعه باب انکار تواتر قراءات سبع باز شد و سخن قدمای شیعه که از تواتر آنها سخن می‌گفتند را تأویل کردند که مقصود، تواتر تا زمان صاحب قرائت است، نه تا رسول الله ص. اگر توجه شود که این حدیث تنها مستند کسانی است که معتقدند قرآن کریم فقط با یک قرائت نازل شده است، آنگاه فهم مقصود درست از این حدیث، موضوعیتی برای حل این نزاع دارد.

در مقاله حاضر با بهره‌گیری از دو روش تحلیل مضمون و تطبیق تاریخی، و به تعبیر دیگر با بررسی قرائن داخلی (مقالیه) و خارجی (حالیه)، نشان داده می‌شود که مقصود از این حدیث، نه نفی وحیانی بودن قراءات متعدد قرآن کریم، بلکه نفی این برداشت نادرست از حدیث نبوی «نزول قرآن بر هفت حرف» بوده که گمان می‌کردند پیامبر اجازه مترادف‌گویی در کلمات قرآن را داده است. چون این برداشت نادرست از حدیث نبوی، در قرون دوم و سوم بتدریج از بین رفت، قرائن صدور حدیث نزول قرآن بر حرف واحد نیز کم‌کم از اذهان محو شد. وقتی زمینه‌های این سوء تفاهم آشکار شود معلوم می‌گردد که شیعه از زمان پیامبر ص، وجود قراءات متعدد نازل شده از جانب خداوند را قبول داشته و انکار علمای متاخر ناشی از یک سوء تفاهم بوده است.

کلیدواژه‌ها: قرآن؛ علم قرائت؛ قراءات سبع؛ قراءات عشر؛ حرف واحد؛ سبعة أحرف

تذکر: اصل این مقاله در قالب علمی-پژوهشی در فصلنامه شیعه‌شناسی (دوره ۲۲، شماره ۸۷، پاییز ۱۴۰۳، صفحه ۳۷-۶۰) منتشر شده است، به

آدرس: https://www.shiitestudies.com/article_731993.html.

لیکن از آنجا که نشریات علمی-پژوهشی به لحاظ حجم مقاله محدودیت‌هایی دارند ناچار برخی از مطالبی که در مقاله اصلی به صورت متن یا پاورقی نوشته شده بود، حذف شد؛ و همچنین نحوه آدرس‌دهی داخل متن (از ذکر نام کتاب به ذکر اسم مولف و سال نشر) تغییر کرد. متن ضمیمه متن اولیه قبل از ارسال برای نشریه است که مشتمل است بر تمامی آن حذفیات، و البته آنها را داخل کروشه [] قرار داده‌ایم که مخاطب بداند کدام فراز در متن مقاله منتشر شده، نیامده است. اصل مقاله تا ص ۱۹ تمام می‌شود و در ادامه هم اطلاعات کتابشناختی در فهرست منابع تفصیلی‌تر و به ترتیب الفبایی نام کتاب‌ها آمده، و هم تمامی مستندات را به صورت پی‌نوشت قرار داده‌ایم، که اگر محقق خواست اصل مستند را مشاهده کند به زحمت نیفتد.

تواتر قراءات سبع، تا قرن دهم مورد اجماع فقهای شیعه^۱ بوده (مفتاح الکرامه، ج ۷، ص ۲۱۲) و اگر اختلافی بوده صرفاً بر سر تواتر سه قرائت دیگر بوده است [که آیا فقط قراءات سبع متواتر است یا همه قراءات عشر متواترند] (همان، ص ۲۰۹-۲۱۱). این در حالی است که هم‌زمان روایت صحیح‌السندی در معروفترین کتاب شیعه آمده است که راوی به امام صادق ع می‌گوید: «مردم می‌گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده است» و ایشان پاسخ می‌دهند: «دشمنان خدا دروغ می‌گویند؛ ولیکن آن بر حرفی واحد از جانب [خداوند] واحد نازل شده است.»^۲ (کافی، ج ۲، ص ۶۳۰)؛ و مفاد این روایت نیز از قدیم مورد توجه علمای شیعه بوده است چنانکه شیخ طوسی و مرحوم طبرسی به عنوان دو عالم بزرگ شیعه در قرون نخستین، هر دو در مقدمه تفسیر خود، تصریح و تأکید کرده‌اند که معروف در مذهب امامیه و روایاتشان این است که قرآن به حرف واحد نازل شده است (التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷؛ مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۸).

مطلب دیگری که بعداً در تایید برداشت «تک‌قرائتی بودن قرآن» ارائه شد این است که در حدیث دیگری در همان کتاب کافی، از امام باقر ع روایت شده که: «همانا قرآن واحدی است که از جانب واحدی نازل شده است ولیکن اختلاف از جانب راویان است.» (کافی، ج ۲، ص ۶۳۰). با اینکه در این حدیث تعبیر «حرف واحد» وجود ندارد، اما متأخران همان طور که مقصود از «حرف واحد» در حدیث قبل را «قرائت واحد» دانستند، مقصود از «اختلاف» در این حدیث را «اختلاف در قراءات» قلمداد کردند؛ و نتیجه گرفتند که قرآن کریم تنها به یک قرائت نازل شده است و این قراءات متعدد هفتگانه و دهگانه‌ای که رواج دارد ساخته دیگران است (التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۷۱). اما می‌دانیم که مسلمانان موظف‌اند حداقل روزی پنج بار سوره حمد را در نمازهای واجبشان قرائت کنند و برای همه واضح بوده که حتماً آنچه قرائت می‌شود باید قرآن باشد و اضافه یا کم کردنِ عمدیِ یک حرف و حتی یک حرکت، ولو در معنا تأثیر نداشته باشد، نماز را باطل می‌کند. اگر واقعا امام معصوم ع می‌خواست بفرماید که اختلاف قراءات، حاصل دخل و تصرف قراء است، آیا جای آن نبود که دست کم در خصوص سوره حمد بفرماید که آیا آن تنها قرائت نازل شده، «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است یا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؟ آیا امام ع بفرماید که این اختلاف ساخته و پرداخته قاریان است و حتی —چنانکه از مرحوم خویی نقل شد — یک شیعه درخواست نکند که آن قرائت واحد را لااقل در سوره حمد که باید در نماز به طور صحیح قرائت کنیم به ما نشان دهید؟!

اکنون مسأله این است: در ذهن علمای شیعه تا قرن دهم، چگونه حدیث نزول قرآن بر حرف واحد، با قبول قراءات متعددی برای قرآن کریم که همگی از جانب خداوند نازل شده باشد جمع می‌شده، و مقصود امام صادق ع از تکذیب مردمی که

۱. اینکه امروزه در تواتر این قراءات تا رسول الله تردیدهایی می‌شود ناشی از اشتباهاتی است که در فهم حدیث مذکور در قرن یازدهم رخ داد به ضمیمه دور شدن حوزه‌های علمی شیعی از فضای علم قراءات، که اگر آن ابعاد خوب باز شود کاملاً آشکار می‌گردد که این مخالفت متأخرین با تواتر قراءات سبع، محمل قابل قبولی ندارد که تفصیل این مطلب در این مجال نمی‌گنجد و آن را در مقاله دیگری تبیین کرده‌ام که ان شاء الله بزودی منتشر خواهد شد با عنوان «تبیین باور شیعه به تواتر قراءات سبع تا رسول الله ص».

می‌گویند قرآن بر هفت حرف نازل شده، چه بوده است، به ویژه که در احادیث صحیح‌السند دیگری تصریح شده است که قرآن بر «سبعة أحرف» نازل شده است (الخصال، ج ۲، ص ۳۵۸)^[۱]، یعنی همان مفادی که در حدیث فوق انکار می‌شود، در سایر کتب شیعه از قول امامان شیعه نیز روایت شده است.

ادعای مقاله حاضر این است که به همان سان که معنای حدیث نبوی «نزول قرآن بر هفت حرف»، ربطی به قراءات سبعه‌ی متداول ندارد - چرا که تثبیت این قراءات هفت‌گانه، به تصریح همه اهل فن در قرن چهارم رخ داد (التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۸۵-۸۶) -، مقصود از حدیث نزول قرآن بر حرف واحد نیز [به هیچ وجه] نزول قرآن در یک قرائت نبوده است و این ذهنیتی است که بعد از استفاده از دور افتادن فضای حوزه‌های علمیه شیعی از علم قراءات از سویی، و کاربرد صنعت چاپ در نشر قرآن (که عملاً با یکسان‌سازی مصاحف، تنوع قراءات را کم‌رنگ می‌کرد) از سوی دیگر، در میان شیعه رایج شده است.^۲ و چون آن قراء در عصر حضور ائمه اطهار ع می‌زیستند، پس اینکه ائمه اطهار ما را به قرائت رایج در مردم ارجاع داده‌اند، عملاً این قراءات همگی توسط امامان امضا شده است، هرچند که قرائت قرآن یکی بیشتر نیست؛ و با توجه به وجود اختلافات در میان این قراءات (اختلافاتی که معنا را تغییر می‌دهد و اگر فقط یک قرائت باشد غلط برخی از این قراءات نادرست است؛ مانند قرائت کلمه «مَلِک» و «مالِک» در آیه ۴ سوره حمد) فقط یکی از این قراءات باید قرائت صحیح باشد. [و این در حالی است که اگر چنین تقیه‌ای رخ داده بود لازم بود دست کم تا پیش از ایشان توجه دیگران را هم به خود جلب کند و جالب این است که حتی یک بار از امامان خود سوال نکردند که کدام قرائت درست است (موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱۴، ص ۴۴۳)^۵ که دست کم در

^۱. در اینجا دو حدیث آمده است که اگرچه در دومی به خاطر احمد بن هلال برخی مناقشاتی دارند اما در سند اولی مناقشه‌ای نیست؛ و اولی در تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۲ هم آمده است.

^۲. در واقع، تا قرن دهم هیچ عالم شیعی از این حدیث چنین معنایی برداشت نکرده و اول بار در قرن یازدهم برخی از علمای محدثین ادعا کردند که روایت مذکور به معنای نفی قراءات متواتر است، و در عین اینکه تصریح می‌کردند که معظم مجتهدان شیعه تواتر قراءات را قبول دارند، شروع به خدشه در تواتر قراءات کردند (سید نعمه الله جزائری، منبع الحیاء و حجة قول المجتهد من الأموات، ۷۱) و کار به جایی رسید که مرحوم بحرانی (۱۱۸۶-۱۱۰۷ق) برای اول بار شیخ طوسی و مرحوم طبرسی را نیز در زمره مخالفان تواتر معرفی کرد، الحقائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۸، ص ۲۱۰. از آن طرف، عالم اصولی بزرگی همچون وحید بهبهانی که نمی‌توانست دیدگاه مستقر فقهای پیش از خود درباره تواتر قراءات در فضای شیعه را نادیده بگیرد و از سوی دیگر حدیث صحیح‌السند «نزول قرآن بر حرف واحد» را در مقابل خود می‌دید، این گونه مطلب را جمع کرد که: تنها یک قرائت بر پیامبر اکرم ص نازل شده است ولی مردم به قراءات متعدد می‌خواندند، و [چون آن قراء در عصر حضور ائمه اطهار ع می‌زیستند، پس اینکه ما را به قرائت رایج در مردم ارجاع داده‌اند، عملاً این قراءات همگی توسط امامان امضا شده است، هرچند که قرائت قرآن یکی بیشتر نیست و] ائمه اطهار ع هم این تعدد قراءات را به مصالحی همچون تقیه امضا کرده‌اند؛ لذا مقصود علمای پیشین از تواتر این قراءات، نقل متواتر آنهاست تا شخصی که قرائت به او منسوب است، نه تا زمان رسول الله ص. اما از آنجا که قرائت قرآن یکی بیشتر نیست؛ با توجه به وجود اختلافات در میان این قراءات (اختلافاتی که معنا را تغییر می‌دهد و اگر فقط یک قرائت باشد غلط برخی از این قراءات نادرست است؛ مانند قرائت کلمه «مَلِک» و «مالِک» در آیه ۴ سوره حمد) فقط یکی از این قراءات باید حقیقتاً قرائت صحیح باشد. (مصابیح الظلام؛ ج ۷، ص ۲۲۴؛ الحاشیة علی مدارک الأحکام؛ ج ۳، ص ۲۰)

نماز همان را بخوانیم؛ و تا پیش از مرحوم وحید نیز نه تنها یک نفر هم پیدا نمی شود که چنین سخنی گفته باشد، بلکه بسیاری از فقهای بزرگ شیعه همچون شهید ثانی تصریح دارند که همه این قراءات را خداوند توسط روح الامین بر قلب سید المرسلین نازل کرده است (المقاصد العلیه فی شرح الرسالة الألفیه، ص ۲۴۵).^۶ البته معدودی از بزرگان شیعه که در مقابل این جو تسلیم نشدند

و نه تنها برخی از آنها - مانند علامه شعرانی، در مقدمه تفسیر منهج الصادقین (منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۱، ص ۴-۷۶) - به وجود قراءات متعدد در زمان خود رسول الله ص تصریح کردند، بلکه گاه هم‌نوا با قدمایی همچون شهید ثانی، بر نزول تمام این قراءات متعدد بر قلب پیامبر ص اصرار، و تصریح نمودند که این اختلاف به هیچ وجه ناشی از اجتهاد و اختلاف نظر قراء معروف نیست، مانند مرحوم سید محمدباقر خوانساری (۱۳۱۳-۱۲۲۶ق) و تاکید دارند که این اختلاف به هیچ وجه ناشی از اجتهاد و اختلاف نظر قراء معروف نیست مانند سید محمدباقر خوانساری (۱۳۱۳-۱۲۲۶ق) ([روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۵۳-۲۵۶](#)) و علامه طباطبایی (به نقل از [علامه طهرانی در مهر تابان، ص ۲۸۲ و ص ۴۰۲-۴۰۵](#)؛ و [نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۳۱-۴۳۴](#))^۹ علامه حسن زاده آملی ([هزار و یک کلمه، ج ۶، ۲۳۸](#))، و مرحوم عبدالهادی فضلی (القراءات القرآنیة، تاریخ و تعریف، ص ۷۱)، و بعضاً دیدگاهی را که بعد از قرن یازدهم شایع شده به تفصیل به چالش کشیدند و از تواتر قراءات سبع دفاع کردند (مانند علامه سید محمد حسین حسینی طهرانی در: [نور ملکوت قرآن، ج ۴، ص ۴۱۸-۴۶۵](#))^{۱۰}، اما اغلب علمای شیعه متأخر باور کردند که قرآن کریم فقط با یک قرائت نازل شده است و گفتند که معلوم نیست که آن قرائت حتی در میان همین قراءات سبع و عشر باشد (البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۶۴)؛ تا اینکه در میان معاصرین مرحوم آیت الله معرفت این نظر را ترویج کرد که آن قرائت همین قرائت حفص از عاصم است که اکنون در جهان اسلام شایع است و بقیه ساخته و پرداخته قراء است (التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۵۴)^{۱۱} و شاگردان ایشان کتابها نوشتند تا اعتبار این قراءات هفتگانه را در حد رؤیا و افسانه معرفی کنند (مثلاً رضا مودب در: نزول قرآن و رؤیای هفت حرف).

با توجه به اینکه تنها مستند برداشت تک‌قرائتی از قرآن کریم - که در فضاهاى شیعی در چهار قرن اخیر شیوع پیدا یافته - همین حدیث نزول قرآن بر حرف واحد است، در این مقاله تلاش می‌شود با ارائه قرائن مقالیه (قرائن داخلی خود متن) و حالیه (قرائن ناظر به بستر صدور حدیث) مقصود دقیق امام صادق ع از این تعبیر نشان داده شود تا معلوم شود بین مفاد این حدیث با قبول تعدد قراءات نازل شده از سوی خداوند متعال، هیچ منافاتی وجود ندارد.

اما پیش از ورود در اصل بحث شاید تذکر این دو نکته لازم باشد:

اول اینکه برخلاف آنچه در چند دهه اخیر ادعا شده، نه به لحاظ زمانی قرائت حفص از عاصم در جهان اسلام عمومیت داشته و نه به لحاظ مکانی:

به لحاظ زمانی قرائت حفص از عاصم نه تنها رایج ترین قرائت نبوده، بلکه رواج آن بقدری کمتر از قراءات دیگر بوده که یکی از متخصصان در زمینه بررسی نسخ خطی مصاحف قرآن که، به گفته خودش [در سال ۱۳۹۸ «در ۵ سال اخیر»] قریب به ۵ الی ۶ هزار نسخه خطی قرآنی را [از نزدیک، یا تصاویرشان را] مشاهده کرده^۱ [کریمی نیا، اولین نشست تخصصی جایگاه قرائت عاصم به روایت حفص نزد مسلمانان، ص ۳۰]، اظهار می دارد که تا قرن ششم هجری حتی یک مصحف که مطابق با این قرائت نوشته شده باشد یافت نشده است (کریمی نیا، نسخه شناسی مصاحف قرآنی (۹)، ص ۱۵۷) و به گزارش یکی از مفسران ایرانی قرن دهم (ملا فتح الله کاشانی، متوفی ۹۸۸)، در زمان وی قرائت شعبه از عاصم در بلاد فارس رواج داشته است (خلاصه المنهج، ج ۱، ص ۳)، نه حفص از عاصم.^۱

از حیث مکانی هم امروزه با گسترش ارتباطات برای همگان کاملاً واضح است که به ویژه در بلاد مغرب جهان اسلام تاکنون قراءاتی متفاوت متداول بوده است. آن گونه که در مدخل «Qira'at» در ویکی پدیا^۲ منعکس شده، رواج و شهرت قراءات مختلف در بلاد مختلف جهان اسلام بدین قرار است:

- قرائت^۳ «حفص از عاصم» در کل آسیا و خاورمیانه (از جمله مصر)
- قرائت «ورش از نافع» در اغلب کشورهای غرب و شمال آفریقا (مراکش، الجزایر، موریتانی، ساحل^۴) و برخی از مناطق تونس
- قرائت «قالون از نافع» در لیبی و بیشتر مناطق تونس

^۱ . وی در تفسیر اصلی اش تصریح می کند که من تفسیر را ناظر به هر هفت قرائت نوشتم: «بناء علی هذا بخاطر فاطر این فقیر ضعیف جانی المفتقر الی غفران اللطیف سبحانی ابن شکر الله فتح الله الشریف الکاشانی کساحما جلابیب رضوانه و سقاهما شآبيب غفرانه رسید که (تقربا الی الله تعالی و طلبا لمرضاته العلی) مطالعه تفاسیر عربیه و فارسیه و کتب تواریخ و احادیث و غیر آن از کتب کلامیه و اصول و فروع فقهیه کرده تفسیری از آن انتخاب نماید که مبتنی باشد بر حل معانی قرآن بر طبق قرائت سبعة که مسلم الثبوت و مجمع علیه جمیع موافق و مخالف است و متعرض قراءه دیگر نمیشود بجهت تطرق اختلاف در آن» [تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۱، ص ۴] و در خلاصه ای که از آن انجام داده بیان می دارد که این خلاصه را فقط بر اساس قرائت ابوبکر از عاصم تنظیم کردم چون این قرائت است که در میان عجم شهرتی تمام دارد [«و از قرائت معتبره بروایه بکر از عاصم که در میان عجم شهرتی تمام دارد اختصار خواهد رفت و بعضی کلمات که حفص را با او طریق مخالفت و معنی کلام بسبب آن اختلاف تغییر میابد اشارتی با او خواهد شد»] (خلاصه المنهج، ج ۱، ص ۳).

^۲ . توجه شود که در مدخل معادل آن در زبان فارسی (قرائت) و عربی (قراءت قرآن) این پراکندگی کشورها نیامده است.

^۳ . تعبیر دقیقتر در فضای علم قرائت این است که نوشته شود روایت حفص از قرائت عاصم، اما چون تأکید بحث حاضر بر رواج قراءات متعدد قرآن کریم است و هر روایت از قاریان هفتگانه خودش یک قرائت مستقل است، در متن حاضر برای این موارد هم از تعبیر قرائت استفاده شده است.

^۴ . کمربندی به عرض ۱۰۰۰ کیلومتر که ۵۴۰۰ کیلومتر از اقیانوس اطلس تا دریای سرخ را دربرمی گیرد و شامل شمال سنگال، جنوب موریتانی، مرکز مالی، جنوب الجزیره و نیجر، مرکز چاد، جنوب سودان، شمال سودان جنوبی و اریتره می باشد.

- قرائت «دوری از ابی عمرو» در آفریقای مرکزی و شرق آفریقا به ویژه کشورهای سودان و سومالی و چاد، و نیز بخش هایی از یمن
- قرائت «هشام از ابن عامر» در بخشهایی از یمن

[البته ظاهراً این گزارش جامعیت ندارد زیرا برخی از کسانی که در سنگال حضور داشته‌اند گزارش کرده‌اند که در آنجا علاوه بر دو روایت نافع، قرائت «سوسی از ابوعمرو» (بصری) و نیز رایج است (به نقل از سید محمد شاهدی در <https://iqna.ir/fa/news/1620820>)^{۱۲} و در فضای وب قراءات فراوانی از قراء سنگالی که به این قرائت خوانده‌اند می‌توان یافت، که نمونه بارزش محفل‌های عمومی تلاوتهای قاری بین المللی سنگالی، محمد هادی عبدالعزیز توره است.] پس امروز دست کم قرائت چهار قاری از قراء سبعة (عاصم و نافع و ابوعمرو و ابن عامر) در بلاد مختلف جهان اسلام رواج گسترده دارد، و این غیر از تواتر کل قراءات عشر است که تعلیم و تعلم آن در محافل درسی قرائت در اقصا نقاط جهان اسلام در طول قرن‌ها تاکنون رایج بوده است؛ و اخیراً در ایران نیز دوباره آغاز شده است، چنانکه در آبان سال ۱۴۰۳، آقای شجاع زویدات، حافظ بین‌المللی کشورمان، که چند سال قبل اجازه قرائت عشر صغری را همراه با عده دیگری از قاریان ایرانی از قاری معروف مصری، شیخ محمد فهمی عصفور، دریافت کرده بود، موفق شد [برای اولین بار در ایران معاصر] با تلمذ نزد قاری عراقی، شیخ صالح عبدالله الراشد، اجازه‌نامه «قراءات عشر کبری» را [(که سند متصل اجازه این قراءات نیز به پیامبر اکرم ص ختم می‌شود)] نیز به دست آورد (خبرگزاری ایگنا، ۱۴۰۳/۸/۲۹؛ <http://iqna.ir/00HpOH>)

ثانیاً در خصوص اینکه کاربرد تعبیر تواتر قراءات نزد علمای شیعه تا قرن دهم به معنای تواتر تا رسول الله ص بوده است، صرف نظر از تصریح بزرگانی همچون شهید ثانی بر این مطلب - که بقدری صراحت دارد که امثال آیت الله معرفت که نتوانسته‌اند آن را توجیه کنند آن را «هفوة من عظیم» دانسته‌اند (التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۵۷) -، بررسی مواضع اخباریونی که تا پیش از مرحوم وحید منکر تواتر بوده‌اند و به جنگ «معظم المجتهدین من اصحابنا» رفته‌اند (جزائری، منبع الحیاء و حجة قول المجتهد من الأموات، ص ۷۱)^{۱۳} نیز شاهد خوبی بر این مدعاست؛ نیز شاهد خوبی بر این مدعاست؛ چرا که آنها چون تواتر این قراءات تا رسول الله ص را نادرست می‌دیدند به جنگ تواتر می‌رفتند؛ و گرنه تواتری که به غیر معصوم ختم شود ارزش معرفتی‌ای نزد علمای شیعه ندارد که بخواهند آن را زیر سوال ببرند. به علاوه، نگاهی به بحثهای فقهی فقهایی که تا قرن دهم از تواتر بحث کرده‌اند نیز بخوبی نشان می‌دهد که آنها این تواتر را تا رسول الله ص می‌دانسته‌اند که کاشفیت از متن صحیح قرآن نازل شده از جانب خداوند دارد، که علاوه بر مثال قرائت سوره حمد در نماز، می‌توان به بحثهایی که فقها درباره: اقتضاءات دو قرائت «يَطْهَرْنَ» و «يَطْهَرْنَ» در آیه ۲۲۲ سوره بقره، عدم ضرورت تعیین قرائت در مهریه، بحث كفارة صید برای شخص مُحَرَّم ذیل آیه ۹۵ سوره مائده، كفارة سوگند دروغ ذیل آیه ۸۵ سوره مائده و ... داشته‌اند، اشاره کرد. [(این شواهد ان شاء الله بزودی به تفصیل در مقاله دیگری از نویسنده منتشر می‌شود)].

[بعد از این مقدمه، اکنون ابتدا مستندات برداشت نادرستی را که رایج شده است ارائه، و سپس به نقد آن پرداخته خواهد شد.]

[استنباط نفی اعتبار قراءات متعدد]

[درباره چگونگی استنباط «وجود تنها یک قرائت واحد از قرآن کریم» از حدیث «نزل قرآن بر حرف واحد» در میان کلمات کسانی که این را مطرح کرده‌اند در حدی که جستجو شد توضیحی یافت نشد؛ بلکه عموماً این را به عنوان یک معنای کاملاً واضح، تلقی به قبول کرده‌اند. احتمالاً مهمترین مستند آنها این است که یکی از کاربردهای رایج کلمه «حرف» که در به معنای «قرائت» است، که این کاربرد در کتب تفسیر و نیز در برخی احادیث شیعه فراوان مشاهده می‌شود.]

[تنها تصریحی که بدان یافت شد در اوایل قرن یازدهم جایی است که برخی از محدثان می‌خواهند بین این حدیث و احادیث نزول قرآن بر سبعة أحرف، که در میان اهل سنت به وفور نقل شده و آن را مهمترین پشتوانه قبول قراءات متعدد در اهل سنت قلمداد می‌کنند، جمع کنند. مثلاً مرحوم فیض کاشانی معتقد است که معنای حدیث سبعة أحرف، ناظر به تنوع موضوعاتی است که در قرآن آمده است و با ابراز تعجب از تحلیل شیخ طوسی و مرحوم طبرسی که بهترین معنای حدیث نزول قرآن بر سبعة أحرف را بیان انواع اختلاف در قراءات دانسته‌اند، می‌گوید این تحلیل آنها عجیب است زیرا که مفاد حدیث نزول قرآن بر حرف واحد، وجود قراءات متعدد را نفی می‌کند و امام صادق ع هم وقتی می‌شنوند که مردم از حدیث سبعة أحرف، صحت قراءات متعدد را نتیجه گرفته‌اند این برداشت را تکذیب می‌کنند و می‌فرمایند قرائت صحیح فقط یکی است (تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۶۱) ۱۴. وقتی این ذهنیت تک‌قرائتی از قرآن کریم کم‌کم مستقر می‌شود، برخی از متأخران هرگونه معنایی برای حدیث نزول بر سبعة أحرف را، به خاطر همین حدیث امام صادق ع که دال بر تکذیب آن است، زیر سوال می‌برند و بر رد همه این روایات اصرار می‌ورزند (البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۹۳؛ موسوعة الإمام الخوئی، ج ۱۴، ص ۴۳۹) و یا بر این باورند که اگر مفاد قابل قبولی داشته باشد صرفاً اشاره به وجود لهجه‌های مختلف عربی در قرآن است و ربطی به تعدد قراءات ندارد (التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۹۱-۱۱۶).]

[مطلب دیگری که به نحوی در تایید این برداشت ارائه می‌شود این است که مرحوم کلینی این حدیث را بعد از حدیث دیگری آورده است که باز با سند صحیح از امام باقر ع نقل می‌شود که فرمودند:]

[«إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ: هَمَانَا قرآن واحدی است که از جانب واحدی نازل شده است ولیکن اختلاف از جانب راویان می‌آید.» (کافی، ج ۲، ص ۶۳۰).]

[با اینکه در این حدیث تعبیر «حرف واحد» وجود ندارد، اما متأخران همان طور که مقصود از «حرف واحد» در حدیث قبل را قرائت واحد دانستند؛ مقصود از «اختلاف» در این حدیث را اختلاف در قراءات قلمداد کردند؛ و نتیجه گرفتند که قرآن کریم تنها به یک قرائت نازل شده است و این قراءات متعدد هفتگانه و دهگانه‌ای که امروز رواج دارد ساخته دیگران است:]

امام باقر ع فرمودند: همانا قرآن واحدی است که از جانب واحدی نازل شده است ولیکن اختلاف از جانب راویان می آید.» یعنی قرائت واحد، پس قرآن با نص واحدی نازل شده است؛ و اختلاف، در روایت آن نص است بر حسب اجتهادات قراء؛ و امام صادق ع این را در حدیث بعدی [یعنی حدیث اول محل بحث] آشکارتر کرده است که فرمود «ولکن آن نازل شد بر حرفی واحد از جانب [خدایی] واحد» که مقصودشان نفی قراءات متداولی است که مردم گمان می کنند از رسول الله ص به نحو متواتر رسیده است پس حضرت این را انکار کرد، چرا که قرآن به نص واحد نازل شده است (التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۷۱) ^{۱۶}].

[نقد استنباط فوق]

[حقیقت این است که این ظهوری که در خصوص روایت مذکور ادعا شده ظهوری بدوی است که کسی که از بستر صدور این روایت مطلع باشد به وضوح درمی یابد که اصلاً چنین چیزی مراد امام معصوم نبوده است. قبل از اینکه شواهد بر این مدعا اقامه شود، تذکری بد نیست: آیا اگر واقعا امام معصوم ع در مقام بیان این بود که بگوید این قراءات متعدد درست نیست و قرآن فقط یک قرائت دارد، جای این نبود که لااقل در خصوص سوره حمد، که مسلمانان موظفاند حداقل روزی پنج بار در نمازهای واجبشان قرائت کنند و برای همه واضح بوده است که حتماً و حتماً آنچه قرائت می شود باید قرآن باشد و اضافه یا کم کردن عمدی یک حرف و حتی یک حرکت، ولو در معنا تاثیر نداشته باشد، نماز را باطل می کند (این چنان وضوحی دارد که اجماع قطعی فقها بر این مطلب رخ داده است)، دست کم یک نفر از یکی از امامان معصوم ع سوال کند که آیا آن قرائت نازل شده که واقعا قرآن است «مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ» است یا «مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ»؟ آیا می شود امام بفرماید که قرآن بر حرف واحد نازل شده، و شیعه از حرف واحد، قرائت واحد بفهمد، اما حتی یک شیعه درخواست نکند که آن قرائت واحد را لااقل در سوره حمد که باید در نماز به طور صحیح قرائت کنیم به ما نشان دهید؟!]

[اما پیش از ورود به شواهد تاریخی که به وضوح نشان می دهد معنای حدیث چیز دیگری بوده، مناسب است ابتدا به قرائن داخلی خود این دو حدیث نگاهی انداخته شود، که آیا واقعا این دو حدیث در معنای ادعا شده، یک ظهور مستقر دارد؟]

الف. قرائن داخلی (مقالیه)

۱) تأملاتی در روایت اصلی

متن روایت اصلی محل بحث این است:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ: إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ. فَقَالَ: كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ. (کافی، ۲، ص ۶۳۰)

۱، ۱) در این حدیث، راوی موضوع بحث را مسأله نزول بر «سبعة أحرف» قرار داده است؛ اما نمی گوید که مردم این را به عنوان حدیث نبوی نقل می کنند؛ بلکه آن را مستقیم به خود مردم نسبت می دهد؛ و امام ع هم نمی گویند بر پیامبر ص دروغ

بستند؛ بلکه مستقیماً خود گویندگان را مذمت می‌کنند. آیا این نکته این احتمال را تقویت نمی‌کند که خود جمله «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» معنایی در فضای عمومی داشته است که حضرت آن معنا را دروغ می‌دانند؛ که باید ببینیم آن معنا چیست؟

(۱،۲) طرفین [نزاع] (یعنی هم کسانی که تعدد قراءات نازل شده از جانب خداوند و نیز اعتبار احادیث نزول قرآن بر سبعة احرف را قبول دارند و هم کسانی که منکر این دو هستند) [اتفاق نظر دارند که قطعاً مقصود از «سَبْعَةُ أَحْرَفٍ» قرائات سبعة نیست؛ به این دلیل واضح که قرائت این هفت قاری معروف، از زمان ابن مجاهد در ابتدای قرن چهارم تثبیت شد؛ و قراءاتی که در جهان اسلام مطرح بوده و هست، بسیار بیش از این هفت تاست. پس وقتی مردم زمان امام صادق ع می‌گفتند قرآن بر هفت حرف نازل شده است، قطعاً منظورشان این «هفت قرائت» نبوده است؛ به ویژه که برخی از قراء سبعة (مثلاً کسایی، ۱۸۹-۱۱۹ق) عمده فعالیت و شهرتشان مربوط به بعد از شهادت امام صادق ع (۱۴۸ق) بوده است. آنگاه آیا موجه است که صدر کلام کلمه «حرف» در معنایی غیر از معنای «قرائت» باشد، ولی در تخطئه امام ع نسبت به این کلام، کلمه «حرف» به معنای «قرائت» به کار رود؟ [توجهی که از کلام برخی از مخالفان تعدد قراءات (مثلاً فیض کاشانی در تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۶۱) در پاسخ می‌توان استنباط کرد این است که هفت عدد دال بر کثرت است. اما این هم چندان توجیه موجهی نیست؛ زیرا اتفاقاً تعداد قراءات در زمان امام صادق بسیار بسیار بیش از اینها بوده است (و حتی از برخی از خود این قاریان هفت‌گانه، دهها قرائت، اعم از متواتر و شاذ نقل شده است)؛ در چنین فضایی، اگر مقصود امام ع اشاره به کثرت بود، عدد کثرت باید عددی همچون ۴۰ یا ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ می‌بود یا عدد ۷؟]

(۱،۳) اگر مقصود از «حرف واحد»، قرائت واحد بود، آوردن تعبیر «من عند الواحد» چه ضرورتی داشت؟ آیا اگر خدا واحد باشد نمی‌تواند چند قرائت نازل کند؟!

۲) تاملاتی بر روایت موید

متن روایتی که به عنوان موید ارائه شده (و در کافی درست پیش از همین روایت آمده) این است:

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْاِخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ. (کافی، ۲، ص ۶۳۰)

اما به نظر می‌رسد آن مقدار که این حدیث، آن معنای مورد نظر را در فضای مبانی گویندگانش تضعیف می‌کند، تقویت نمی‌کند؛ زیرا:

(۲،۱) در اینجا [نیز علاوه بر اینکه تعبیر «مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ» تکرار شد،] سخن از خود «قرآن» است که امری واحد است، نه «قرائت قرآن»؛ و اتفاقاً خود این افرادی که منکر تعدد قراءات هستند، برای توجیه تواتر قرآن، اصرار دارند که بین قرآن و قرائت آن فرق بگذارند (البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۵۹^{۱۷}؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۷۹-۸۵)؛ پس این حدیث بر مبنای خود آنها با تعدد قراءات قابل جمع است.

۲،۲) در این حدیث از دو تعبیر «الإختلاف» و «الرواء» استفاده شده است. علی القاعده «ال» در هر دو کلمه، الف و لام عهد است؛ یعنی حضرت اولاً به اختلاف خاصی که مد نظر گوینده و شنونده است و ثانیاً درباره افراد خاصی که به عنوان «رواء» شناخته می‌شوند اشاره دارد. اگر توجه شود که در فضای قرائت قرآن، کلمات «قاری» و «مقری» کلمات متعارف آن زمان است، چرا امام ع از کلمه «راوی» استفاده کرد که آن زمان مشخصاً ناظر به کسانی است که به احادیث (ونه قرآن) اهتمام دارند؟^۱ نه تنها تا پایان قرن دهم هیچ عالم و فقیه و محدث شیعی، چنین برداشتی از این حدیث (که در مقام انتساب ساختگی بودن قراءات متعدد به قراء معروف باشد) نداشته است، بلکه کسی مثل شیخ صدوق که به زمان صدور حدیث خیلی نزدیک بوده، مقصود از این تعبیر را راویانی قلمداد می‌کند که روایاتی نقل کرده‌اند که در نقل آنها عباراتی در متن قرآن کم یا زیاد شده است (إعتقادات الإمامیه، ص ۸۶-۸۴).

پس نمی‌توان بسادگی ادعا کرد که ظهور این دو حدیث در نزول فقط یک قرائت، ظهور معتبر و مستقری است؛ تا با استناد به این حدیث، نقل‌های متواتر تعدد قراءات منسوب به پیامبر ص، رد شود

ب. قرائن بیرونی (حالیه)

تا اینجا دیدیم ظهور این دو حدیث در تک‌قرائتی بودن قرآن، و تعدد قراءات را به قاریان برگرداندن، قابل مناقشه است. اما قرائن حالی‌ای هست که اگر به آنها توجه شود کاملاً مقصود امام ع آشکار می‌شود:

۱) بستر اجتماعی حدیث

حقیقت این است که چون بستر اجتماعی برای صدور این حدیث نزد قدما واضح بوده اصلاً چنین معنایی برداشت نمی‌کردند و وقتی با گذر زمان آن بستر اجتماعی به طور کامل محو شد این سوء تفاهمها پیش آمد.

حکایت از این قرار است که با گسترش فتوحات و مسلمان شدن بسیاری از افرادی که عرب‌زبان نبودند - به ضمیمه مهجوریت اهل بیت ع- تدریجاً در جامعه اسلامی فرهنگ ناصوبایی توسط برخی از صحابه و تابعین شکل گرفت که افرادی که توان تلفظ درست عربی را ندارند می‌توانند در مقام قرائت قرآن (حتی در نماز) کلمات مترادف را به کار ببرند! این ذهنیت گاه توسط صحابه‌ای ترویج می‌شد که خودشان در مقام تعلیم قراءات قرآن بودند و هنگام تعلیم قرائت به عرب‌زبانان، اصرار کاملی بر رعایت تک‌حروف و اعراب و حتی اماله و مد و... داشتند. صحابه و تابعین مذکور، مستند خود برای آن حکم کاملاً نادرست را حدیث نبوی «نزول قرآن بر هفت حرف» معرفی می‌کردند، به ویژه که در بسیاری از نقل‌های اهل سنت از این حدیث، فلسفه وجود هفت حرف برای قرآن کریم، تسهیل بر امت معرفی شده بود. آنان مدعی بودند مقصود از تسهیل مذکور

^۱ اصطلاح «راوی» به معنای شخصی که قرائت خاصی را از قراء سبعة یا عشرة در جامعه مستقر کرده (مثلاً می‌گویند عاصم دو راوی دارد: حفص و شعبه)، در قرون بعد (از حدود قرن پنجم) رایج شد و زمان امام صادق ع چنین استعمالی مشاهده نمی‌شود.

این است که هر جا بیان عبارتی از عبارات قرآن برای کسی دشوار بود، می‌تواند مترادف و مشابه آن را بگوید! مثلاً با نقل‌های متعدد روایت شده که:

ابن مسعود به یک غیر عرب آیات «إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ؛ طَعَامُ الْيَتِيمِ» (دخان: ۴۳-۴۴) را آموزش می‌داد. مخاطبش به جای «طَعَامُ الْيَتِيمِ»، می‌گفت: «طعام الیتیم». ابن مسعود بعد از اینکه چندبار تذکر داد ولی او نتوانست درست تلفظ کند، گفت: آیا می‌توانی بگویی «طعامُ الفاجر»؟ گفت: بله. گفت همین را بگو! (الآثار لأبی یوسف، ص ۱۸۴؛ تفسیر القرآن من الجامع لابن وهب، ج ۳، ص ۹۵۴؛ فضائل القرآن للقاسم بن سلام، ص ۲۳۱؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۷، ص ۲۱۴۱۸). و شبیه چنین واقعه‌ای در بسیاری از صحابه و تابعین مشاهده می‌شود. آنها نه تنها این اقدام خود را به حدیث نزول قرآن بر سبعة احرف مستند می‌کردند، بلکه گاه جواز چنین کاری را مستقیماً به خود پیامبر ص نسبت می‌دادند؛ مثلاً از قول ابوهریره (مسند أحمد، ج ۱۴، ص ۱۲۰) یا ابی بن کعب (مسند أحمد، ج ۳۵، ص ۸۴؛ سنن أبی داود، ج ۲، ص ۷۶) به پیامبر ص نسبت داده شده که ایشان بعد از نقل حدیث سبعة احرف گفته باشند که سخت‌گیری‌ای در کار نیست و شما می‌توانید مثلاً به جای غفور رحیم، سمیع علیم بگویید، فقط مواظب باشید که آیه عذاب را با کلمات رحمت ختم نکنید و بالعکس!

این رویه مترادف‌گویی در بسیاری از صحابه رایج شده بود و کسی هم بر آنان اشکال نمی‌گرفت (فتح الباری، ج ۹، ص ۲۷) و امروزه در منابع حدیثی، شواهد فراوانی از وقوع این گونه مترادف‌گویی‌ها به عنوان قرآن را در میان بسیاری از صحابه و تابعین مشاهده کرد:

در میان صحابه، افرادی همچون **أبی بن کعب (م ۲۱ ق)** (التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، ج ۸، ص ۲۹۱) و **ابن مسعود (م ۳۲ ق)** (غریب الحدیث (قاسم بن سلام)، ج ۳، ص ۱۵۹)؛ الآثار لأبی یوسف، ص ۲۸۴؛ تفسیر القرآن من الجامع لابن وهب، ج ۳، ص ۹۵۴؛ فضائل القرآن للقاسم بن سلام، ص ۲۳۱؛ الأحرف السبعة للقرآن، ص ۳۱۲۲؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۳۱۴۹؛ الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، ج ۷، ص ۴۱۸) و **ابوالدرداء (م ۳۲ ق)** (مصنف عبد الرزاق الصنعانی، ج ۳، ص ۳۶۴؛ المستدرک علی الصحیحین للحاکم، ج ۲، ص ۴۸۹) و **ابوطلحه انصاری (م ۳۴ ق)** (مسند أحمد، ج ۲۶، ص ۲۸۵)؛ مسند الرویانی، ج ۲، ص ۴۷۱) و **ابوبکره ثقفی (م ۵۱ ق)** (مصنف ابن أبی شیبہ، ج ۶، ص ۳۸۱۳۸؛ مسند أحمد، ج ۳۴، ص ۹۱۴۶)؛ تفسیر الطبری، ج ۱، ص ۳۸ و ۴۵) و **عبدالله بن عمر (م ۷۳ ق)** (المعجم الأوسط للطبرانی، ج ۲، ص ۱۰۹) و **انس بن مالک (م ۹۳ ق)** (تفسیر القرآن من الجامع لابن وهب، ج ۳، ص ۲۵۱؛ مسند أبی یعلی الموصلی، ج ۷، ص ۳۸۸؛ مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۷، ص ۱۵۶)؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۶۳؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۹، ص ۴۱)؛

و در نسل‌های بعد در افراد معروفی همچون **ابن شهاب زهری (۱۲۴-۵۱ ق)** (سیر أعلام النبلاء، ج ۵، ص ۳۳۴۷)؛ تاریخ الإسلام، ج ۸، ص ۲۴۱)؛ الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۱۸) و **واصل بن عطاء (۱۳۱-۸۰ ق)** (سیر أعلام النبلاء، ج ۵، ص ۵۴۶۴)؛

تاریخ الإسلام، ج ۸، ص ۵۵۹)^{۵۱} و حتی سه نفر از امامان چهارگانه اهل سنت یعنی ابوحنیفه (۱۵۰-۱۸۰ ق) (رئیس فرقه حنفی) (مفاتیح الغیب أو التفسیر الکبیر، ج ۲۷، ص ۵۶۶۴؛ الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۳، ص ۵۳۵؛ المجموع شرح المذهب، ج ۳، ص ۴۳۸۰؛ المنهل العذب المورود شرح سنن أبي داود، ج ۵، ص ۲۶۷)^{۵۵} و مالک بن انس (۱۷۹-۹۳ ق) (رئیس فرقه مالکی) (تفسیر القرآن من الجامع لابن وهب، ج ۳، ص ۶۰ و ص ۵۴؛ الإحكام فی أصول الأحكام لابن حزم، ج ۴، ص ۱۷۱؛ التمهيد لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، ج ۸، ص ۲۹۲)^{۵۹} و محمد بن ادریس شافعی (۲۰۴-۱۵۰ ق) (رئیس فرقه شافعی) (الرسالة للشافعی، ج ۱، ص ۲۷۴-۲۷۵)^{۶۰}؛ اختلاف الحديث للشافعی، ج ۸، ص ۶۰۰)^{۶۱} می توان مشاهده کرد.^{۶۲}

این وضع چنان عادی شده بود که حکم به جواز مترادف گویی در قرآن، از زبان عربی، به سایر زبانها هم سرایت کرد، تا حدی که معروفترین فقیه اهل سنت، ابوحنیفه، فتوا می داد که شخص می تواند در نماز بدون هیچ گونه عذری، ترجمه فارسی حمد و سوره را بخواند (موسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۳، ص ۵۵)^{۶۳} و بزرگان اهل سنت تصریح دارند که این فتوای ابوحنیفه کاملاً در امتداد این جریان جواز مترادف گویی در قرآن بوده است (تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۴۹)^{۶۴} و وقتی کم کم در اواخر قرن دوم این وضع داشت برمی گشت، امثال طحاوی (۳۲۱-۲۲۹) در عین حال که هنوز از اصل رأی او دفاع می کردند (شرح مشکل الآثار، ج ۸، ص ۱۱۶-۱۱۷)^{۶۵} نظر نهایی شان این بود که این ضرورت تسهیل دیگر منتفی شده است (شرح مشکل الآثار، ج ۸، ص ۱۲۴)^{۶۶}؛ و بعداً دو شاگرد معروف ابوحنیفه نیز با این رای استادشان مخالفت کردند (الموسوعة الفقهية الكويتية، ج ۳۳، ص ۵۵)، [هرچند وجود معتقدان به این قول به صورت نادر تا اواخر قرن سوم هم گزارش شده است؛ مانند ابو بکر محمد بن إسحاق بن خزيمة (۳۱۱-۲۲۳ ق) (السنن الصغير للبيهقي، ج ۱، ص ۳۵۵)^{۶۷}].

شاید واضحترین شاهی که رواج این تلقی نادرست از حدیث سبعة أحرف در قرن دوم (یعنی زمان صدور حدیث امام صادق ع) را نشان می دهد آن است که:

وقتی از سفیان بن عیینة (۱۰۷-۱۹۸ ق) - یکی از محدثان و فقهای بزرگ اهل سنت که معاصر امام صادق ع بود - می پرسند: آیا اختلاف قرائت مدنیین و عراقیین، از سبعة أحرف است؟ وی پاسخ می دهد: «خیر، سبعة أحرف این است که خودت برای کلمه قرآن، عبارت مترادف بیاوری.»

و ابوبکر اصبهانی، معروف به ابن اشته (م ۳۶۰ ق)، از بزرگان علم قرائت، تصریح می کند که مقصود وی آن است که قراءات مشهور به قراءات مدنی و کوفی و بصری و...، چون از پیامبر ص نقل شده، همگی مربوط به «حرف واحد»ی از «سبعة أحرف» است:

«[أخبرنا محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ، قال: أخبرنا أبو علي الحسن بن صافي الصفار، أن عبد الله بن سليمان حدثهم، قال: حدثنا أبو الطاهر، قال: سألت سفیان بن عیینة عن اختلاف قراءه المدنیين والعراقیین، هل تدخل في السبعة الأحرف؟ فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف كقولهم: هلم، أقبل، تعال. أي ذلك قلت أجزأك. قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب.]»

[قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ:] ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدننيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة [وبه قال محمد بن جرير الطبري].^{٦٨} (التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد، ج ٨، ص ٢٩٣؛ الاستذكار، ج ٢، ص ٤٨٣؛ المرشد الوجيز إلى علوم تتعلق بالكتاب العزيز، ج ١، ص ١٠٥؛ إمتاع الأسماع، ج ٤، ص ٢٢٧؛ فتح الباري لابن حجر، ج ٩، ص ٣٣٠؛ تفسير الطبري، ج ١، ص ٢٧)^{٧٤}

در واقع، تا قرن‌ها بعد معلوم بود که در دو قرن اول، بسیاری از اهل سنت، حدیث «نزل قرآن بر سبعة أحرف» را به منزله جواز یک توسعه دادنی در قرائت قرآن قلمداد می‌کردند که افراد می‌توانند در مقام قرائت قرآن کریم، لفظ جایگزین بیاورند. در این فضا، «حرف واحد»، اشاره به همه قراءات متنوعی بود که سینه به سینه به شخص پیامبر و وحی الهی برمی‌گشت و شخصی در آن تصرف نکرده بود؛ چنانکه قرطبی (م ٦٧١) صریحاً این را به علمایشان نسبت می‌دهد که این قراءات سبع، همگی حرف واحد از آن حروف سبعة، و غیر از آن مترادف‌گویی‌ای است که صحابه انجام می‌دادند (الجامع لأحكام القرآن (تفسیر قرطبی) ج ١، ص ٤٦)^{٧٥}

اکنون معنای دو حدیث محل بحث واضح می‌شود؛ امام صادق ع در زمانه‌ای آن سخن را فرمودند که این تلقی غلط از آن حدیث نبوی «سبعة أحرف» رایج است. از این رو، در متن فرمایش امام ع، اصل حدیث نبوی تخطئه نمی‌شود و نمی‌فرماید این حدیث را به دروغ بر پیامبر بستند، بلکه تعبیرشان این است که این کسانی که این سخن را می‌گویند (یعنی کسانی که بر اساس چنان فهم غلطی از حدیث نبوی، باب دخل و تصرف و ترادف‌گویی در قرآن را باز می‌کنند) دروغ می‌گویند و قرآن فقط همان حرف واحد است، یعنی فقط همان قراءاتی است که از جانب خداوند واحد نازل شده است.

عبارت «من عند الواحد» نیز وجهش معلوم می‌شود: حضرت می‌فرماید اگر نزول قرآن از جانب خداوند واحد است، پس قرائتی، قرائت قرآن است که خداوند واحد فرستاده باشد؛ چه معنا دارد که شما می‌گویید «نزل علی سبعة أحرف»، ولی چیزهایی را به عنوان قراءات قرآن مطرح می‌کنید که از جانب خداوند واحد نازل نشده است؟! در روایت امام باقر ع نیز بر «واحد» بودن خود قرآن و نزول آن از جانب خداوند واحد اصرار می‌شود، یعنی دوباره تأکیدی است که فقط قراءاتی که مستند به خود پیامبر ص و از جانب خداوند نازل شده باشد قرآن است؛ و اختلافی را مذمت می‌کنند که افراد بخواهند قرآن را به نحو دلخواه خودشان روایت کنند. [البته معنای دیگری برای این اختلاف راویان محتمل است که در ادامه خواهد آمد].

از این رو، شیعیانی که در زمان اهل بیت ع با آن فضا آشنا بودند، هیچگاه حدیث نزول قرآن بر حرف واحد را (که به قول شیخ طوسی و مرحوم طبرسی در روایات اهل بیت ع فراوان است) در معنای نزول قرآن بر قرائت واحد قلمداد نکردند. از این رو، نه تنها هیچ حدیثی از اهل بیت ع وجود ندارد که تصریح کرده باشد که دست کم در نماز فلان قرائت از میان این قراءات رایج در میان مردم مورد قبول من است و بقیه را قبول ندارم، بلکه علی‌رغم اینکه شیعیان در خصوص جزئی‌ترین مسائلی که احتمال تقیه می‌رفت از اهل بیت ع سوال می‌کردند و حتی تقیه اهل بیت ع در مسائل مستحبی همچون «جهر به بسم الله الرحمن

الرحیم» برای شیعه معلوم شد، اما چنانچه اشاره شد حتی یک حدیث یافت نمی‌شود که شیعه‌ای از یکی از امامان ع سوال کرده باشد که به ما بگویند کدام از این قرائت‌هایی از سوره حمد که الان در میان ما رایج است، آن حرف واحدی است که بر پیامبر ص نازل شده، تا دست کم در نمازمان قرآن درست را بخوانیم؟! این سیره اهل بیت ع در اعتنا به قراءات متعدد ذیل همان حرف واحد، بقدری جدی و معروف بوده است که بزرگانی همچون شیخ طوسی و مرحوم طبرسی، بلافاصله بعد از اشاره به نزول قرآن بر حرف واحد، تصریح می‌کنند که شیعه پرهیز داشت از اینکه بر یک قرائت اصرار بورزد (التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷؛ مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۸).

به هر حال، از قرن دوم که تقریباً رشته‌های تخصصی دانش (فقه و تفسیر و کلام و...) در حال شکل‌گیری بود، شاهد این هستیم که مقدم بر اغلب این رشته‌ها، طبقه‌ای بر تعلیم و تعلم قرائت قرآن کریم متمرکز شدند و شاید شکل‌گیری علم قرائت به عنوان یک رشته مستقل بر اغلب رشته‌های دیگر مقدم باشد. البته اهتمام جدی به تعلیم و تعلم قراءات قرآن، به نحوی که قرآن را حرف به حرف از پیامبر اکرم ص دریافت کنند و در این فراگیری در خصوص هیچ حرکت و سکون و... کمترین مسامحه‌ای نداشته باشند و با همین جدیت به تعلیم قرآن به دیگران پردازند، از همان زمان پیامبر ص شروع شده بود و این منحصر به وقت نزول قرآن نبود، بلکه افرادی اصرار داشتند که خدمت پیامبر ص برسند و فرازهایی از قرآن و یا کل قرآن را مستقیماً با همین دقت و وسواس از پیامبر ص فرا بگیرند و حفظ کنند و به دیگران تعلیم دهند (النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۶۶). در چنین فضایی بسیاری از صحابه مصاحف اختصاصی خود را داشتند که عمدتاً قراءاتی را که خود مستقیماً از پیامبر ص فرا گرفته بودند در آن ثبت و ضبط کرده بودند و البته هیچ اصراری بر اینکه صرفاً مصحف خویش را بخوانند و تعلیم دهند نداشتند، بلکه به تعلیم قراءات دیگری را هم که می‌دانستند شخص پیامبر اکرم ص تعلیم داده‌اند اهتمام می‌ورزیدند. حتی ابن مسعود - که از کسانی است که معروف است که قرائات خویش را بر پیامبر ص عرضه کرده و تایید ایشان را گرفته بود (الطبقات الکبیر، ج ۲، ص ۲۹۵ و ۲۹۷)، و مصحف خاص خود را داشت و در مقابل جریان توحید المصاحف (که عثمان قرائت زید بن ثابت را مبنای نگارش مصحف قرار داد و به سوزاندن و نابود کردن بقیه مصاحف دستور داد)، بشدت ایستاد و به همگان توصیه می‌کرد که مصاحف خود را در اختیار عثمان قرار ندهید (المصاحف لابن أبی داود، ص ۸۰؛ مسند أبی داود الطیالسی، ج ۱، ص ۳۲۲؛ الطبقات الکبیر، ج ۲، ص ۲۶۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۸۶) -، مسأله‌اش نگرانی از نابود شدن بقیه قراءات بود، نه مخالفت با مصحف عثمانی؛ چراکه خودش به تعلیم قراءات منطبق بر مصحف عثمانی نیز می‌پرداخت، چنانکه در سلسله سند سه نفر از قراء سبعة معروف - که همگی قرائتشان مطابق با مصحف عثمانی است - (یعنی قراء کوفه: عاصم و حمزه و کسائی) نام ابن مسعود مشاهده می‌شود (السبعة فی القراءات، ص ۶۹-۷۴) ^۱؛ [که اگر توجه کنیم که کسائی هم قرائت خویش را از حمزه فراگرفته است (السبعة فی القراءات، ص ۷۸) عملاً وی در مسیر سه نفر از این قاریان هفتگانه قرار می‌گیرد.] در واقع، از زمان

^۱ . دست کم در خصوص دو نفر از قراء سبعة (عاصم و حمزه) در سلسله سندشان تا رسول الله ص به اسم ابن مسعود تصریح شده است، و با توجه به اینکه کسائی هم مهمترین استادش حمزه بوده چه بسا بتوان گفت سند سه نفر قطعاً از طریق ابن مسعود گذر کرده است.

پیامبر ص شاهد پیدایش طبقه خاصی به نام قراء هستیم که اهتمام ویژه‌ای در تعلیم و تعلم قراءات قرآن دارند و با سفر به شهرهای مختلف، قراءات قرآن را از بزرگان صحابه و تابعین حرف به حرف فرا می‌گرفتند و در شهر و دیار خویش، خود را وقف آموزش دقیق قراءات قرآن کرده بودند و اینان عملاً هریک قراءات خاصی را در بلاد مختلف رایج‌تر می‌سازند (النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۸-۹)^{۸۵}؛ اما در قرن دوم کم‌کم در میان اینها عده‌ای پیدا می‌شوند که تفاوتشان با اساتیدی که قرائتشان را از آنها آموخته بودند در این بود که همه اشتعالات دیگر را کنار گذاشته، تمرکز و تخصص‌شان همین تعلیم و تعلم قراءات بود؛ و به خاطر همین تمرکز از سویی، و نیز اینکه اصرار فراوان داشتند که تنها قرائاتی را بخوانند که با سند متصل سینه به سینه از پیامبر ص گرفته باشند، اسامی اینها به عنوان این قراءاتی که در آن بلاد رایج‌تر بود ثبت شد (مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۳۸)^{۸۶}؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۳۱)^{۸۷}.

بدین ترتیب، علاوه بر اینکه ائمه اطهار علیهم السلام (و به تبع ایشان، شیعیان) با این رویه مترادف‌گویی در قرآن مخالفت کردند^[۱] [منتهی‌المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج ۵، ص ۶۵]^{۸۸}، اهل قراءات (که برخی، از بزرگان شیعه، و برخی، از بزرگان اهل سنت بوده‌اند)، نیز با توجه به اعتبار اجتماعی‌ای که به دست آوردند، به مبارزه شدید با این رویه پرداختند. بتدریج ورق برگشت به طوری که دیگر در اواخر قرن سوم کمتر کسی جرات می‌کرد این گونه مترادف‌گویی را قرآن بنامد تا جایی که دو شاگرد اصلی ابوحنیفه (ابویوسف و شیبانی) که مکتب حنفی را امتداد داده‌اند از این قول استادشان برگشتند و امروز هم هیچ عالم حنفی‌ای به این فتوای ابوحنیفه قائل نیست. [از این روست که مرحوم کلینی (۳۲۹-۲۵۸) که خودش در بحبوحه مبارزه با آن فهم غلط می‌زیسته، از سویی این روایات نزول قرآن بر حرف واحد و نفی تلقی نادرست از سبعة أحرف را در کافی شریف می‌آورد؛ و از سوی دیگر در همان کافی در احادیث متعددی براحته قراءات مختلفی را از اهل بیت ع نقل می‌کند؛ مثلاً در یک حدیث تفسیری از آیه‌ای را بر اساس همین قرائت حفص از عاصم می‌آورد و در حدیثی دیگر استشهاد امام ع به قرائت دیگری از همان آیه را مطرح می‌کند؛ و هیچ منافاتی بین این دو دسته حدیث نمی‌بیند. یعنی در یک یا چند حدیث آیه را بر اساس همین قرائت حفص از عاصم می‌آورد و در حدیثی دیگر امام قرائت دیگری را مطرح می‌کند و هر دو نیز از امام معصوم است؛ مثلاً آیه «وَقُلْ اَعْمَلُوا فِی سَبِيلِ اللّٰهِ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ» (توبه/۱۰۵) که سه بار (الکافی، ج ۱، ص ۲۲۰) به همین صورت در کلام امام ع آمده و تفسیر شده، در جای دیگر توسط امام ع به صورت «والمؤمنون» قرائت می‌شود (الکافی، ج ۱، ص ۴۲۴)^{۸۹}؛ و یا در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ع براحته در جایی تفسیر کلمه‌ای را مبتنی بر دو قرائت متفاوتی که بوده مطرح می‌کنند و

[۱]. از شواهد بسیار واضح بر مبارزه ائمه با این روند مترادف‌گویی این است که علامه حلی وقتی به این مساله می‌رسد که خواندن ترجمه قرآن در نماز باطل است این را به عنوان «مذهب اهل البیت» معرفی می‌کند با اینکه حتی یک حدیث نداریم که صراحتاً ناظر به ترجمه قرآن بوده باشد و ایشان در مقام توضیح، بعد از اشاره به قول ابوحنیفه که مترادف و به تبع آن ترجمه کردن قرآن را با استناد به حدیث سبعة أحرف پذیرفته، خودش نیز کلمه ترجمه را کنار مترادف می‌گذارد و تصریح می‌کند که «ترجمه و مترادف» قرآن نیست (منتهی‌المطلب فی تحقیق المذهب؛ ج ۵، ص ۶۵)

سپس می‌فرمایند چون هر دو قرائت حق است هر دو مطلب مد نظر قرآن بوده است (التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام، ص ۳۹۰)^{۹۰}

در چنین فضایی، می‌توان حدس زد که چرا در میان محدثان بعد از دوره معصومان ع، فقط مرحوم کلینی (۳۲۹-۲۵۸) این مضمون نزول بر حرف واحد را (که به تعبیر شیخ طوسی و مرحوم طبرسی در روایات اهل بیت ع فراوان است) به عنوان یک حدیث مستند به معصوم ع آورده است^[۱]؛ او حیات علمی‌اش را در قرن سوم آغاز کرده بود و احتمالاً هنوز نگران برگشت آن وضعیت بود؛ اما چون در قرن چهارم دیگر اثری از آن گرایش نادرست نمانده و فضای اهل سنت هم با شیعه همراه شده است که ترادف‌گویی و تصرف در قرآن را برنمی‌تاید، محدثان بعدی همچون شیخ صدوق (۳۸۱-۳۰۱) و شیخ طوسی (۴۶۰-۳۸۵) و... ضرورتی به آوردن این حدیث نمی‌دیدند و در مقابل حدیث سبعة أحرف را، که دیگر زمینه سوء برداشت آن از بین رفته بود، براحتی در آثار خود می‌آوردند.

با این توضیحات معلوم می‌شود که چرا هیچیک از قدما، فهم متأخران از این دو حدیث کافی را ندارند. اظهار نظر صریح درباره برداشت خودم مرحوم کلینی دشوار است، چون وی دو حدیث مذکور را در باب «النوادر» آورده و عنوان خاصی برای این باب نگذاشته است؛ اما در کلمات محدثان بعدی همچون شیخ صدوق و شیخ طوسی مطالبی هست که کاملاً نشان می‌دهد آنها از این حدیث نزول بر حرف واحد، به هیچ عنوان انحصار در یک قرآن را نمی‌فهمیدند:

۲) معنای این حدیث در کلام شیخ صدوق

شیخ صدوق، که چون زمینه آن سوء تفاهم مرتفع شده بود براحتی حدیث نزول قرآن بر سبعة أحرف را نقل کرد، در کتاب دیگرش شبیه حدیثی را که مرحوم کلینی از امام باقر ع نقل کرده بود، به این نحو از امام صادق ع نقل می‌کند: «الْقُرْآنُ وَاحِدٌ، نَزَلَ

[۱]. در کتب حدیثی شیعه تنها مورد دیگری که این حدیث آمده، فقط کتاب القراءات (التنزیل و التحریف) سیاری است. وی در مقدمه کتاب حدیثی را بدین صورت نقل می‌کند: الحسين بن سيف، عن أخيه، عن أبيه، عن أبي بكر بن الربيع الأسدي، عن الحسن الصبقل قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: على كم حرف نزل القرآن؟ فقال: على حرف واحد، قلت: من أين جاء هذا الاختلاف؟ قال: "من قبل الرواء، إن القرآن كان مكتوباً في الجريد والأدم وكان الناس يأتون فيأخذون منه" (كتاب القراءات، ص ۶). صرف نظر از مناقشاتی که درباره اعتبار شخص سیاری مطرح است، اما واضح است که در همینجا (که اگر حدیث وی درست نباشد حداقل می‌تواند ذهنیت شیعیان آن زمان را منعکس کند) باز به هیچ عنوان نفی قراءات متعدد نازل شده بر پیامبر را نتیجه نمی‌دهد. در این حدیث عده‌ای که از آنان با تعبیر «راوی» یاد می‌شود می‌آمدند و از روی متن مصحفی که بود، رونویسی می‌کردند و می‌رفتند. واضح است که این افراد غیر از افرادی‌اند که به عنوان قاری یا مقرئ شناخته می‌شدند و قراءات را حرف به حرف و حرکت به حرکت آموزش می‌دیدند و قراءات متواتر سبع و عشر را به ما رساندند؛ زیرا اینها با تعلم و تلمذ قرائت نمی‌کردند، فقط رونویسی می‌کردند. این روایت، اگر درست باشد، ناظر به همان فضایی است که حضرت امیر ع به ابوالاسود دستور دادند بیا برای نحو بگویم و بنویس؛ و حکایت «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»؛ معروف است. در واقع، این حدیث، به فرض صحت، در عرض همان فضای سهل‌انگانه‌ای است که همان گونه که ترادف‌گویی را مجاز می‌شمرد، قرائت صرفاً از روی متن و بدون تعلیم گرفتن از استاد را هم مجاز می‌شمرد و حضرت دارد این رویه را تخطئه می‌کند.]

مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ عَلَى وَاحِدٍ، وَإِنَّمَا الْاِخْتِلَافُ مِنْ جِهَةِ الرُّوَاةِ» (إعتقادات الإمامیه، ص ۸۶). کسی مباحث کتاب وی، قبل و بعد از این حدیث را ببیند برایش آشکار می شود که ذهن وی از تعبیر «إِنَّمَا الْاِخْتِلَافُ مِنْ جِهَةِ الرُّوَاةِ» اصلاً به سمت قراء سبعه و عشره که در جامعه زمان ایشان هم مطرح بوده اند، نرفته، و معنای اصطلاحی «رواء»، یعنی راویان حدیث را فهمیده است. وی در آنجا در مقام پاسخ به شبهه تحریف قرآن کریم است: [ابتدا اشاره به روایاتی می کند که برخی، از آنها تحریف قرآن را نتیجه گرفته اند. سپس در پاسخ، بعد از اینکه میان «وحی بیانی» (توضیحاتی درباره آیات قرآن که بر زبان پیامبر ص جاری شده، که طبق توضیح ایشان، اگرچه از جانب خداوند آمده، اما جزء قرآن نبوده و به تعبیر امروزی حدیث قدسی است) و «وحی قرآنی» (متن عبارات قرآن کریم که به عنوان قرآن بر پیامبر ص نازل شده) فرق می گذارد، به حدیث فوق تمسک می جوید. در این سیاق واضح است که برداشت وی این بوده این اختلافی که در خصوص قرآن کریم مطرح شده، اختلاف قراءات نیست،] و بیان می دارد این ادعاهایی که در برخی احادیث نسبت به متن قرآن وجود دارد، (یعنی اختلاف بین قرآن موجود با مدعای آن احادیث)، امری است که به خاطر فهم راویان حدیث از این احادیث پیدا شده است. (همان، ۸۴-۸۶). پس از نظر او، این «الاختلاف» در حدیث فوق، نه اختلاف بین قاریان، بلکه اختلاف بین روایات راویان آن احادیث با متن مصحف است.

۳) عدم منافات بین قبول این حدیث و اذعان به قراءات متعدد نزد شیخ طوسی و مرحوم طبرسی

کسی که با این بستر تاریخی آشنا نیست وقتی با سخنان قدما در این زمینه مواجهه می شود احساس یک نحوه تهافت می کند! نمونه بارز آن کلماتی است که از شیخ طوسی و مرحوم طبرسی رسیده است. این دو بزرگوار - که هر دو در مقدمه تفسیرشان تصریح دارند که هیچ گونه زیادت و نقصانی در قرآن کریم رخ نداده است (التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳-۹۴؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۴۲-۹۲۴) -، در همان مقدمه ابتدا می گویند که مذهب شیعه اعتقاد به نزول قرآن بر حرف واحد است، و بلافاصله تصریح می کنند که رویه و مذهب شیعه این بوده است که قراءات متعدد را قبول دارد و شیعیان از اینکه بخواهند فقط به یک قرائت اکتفا کنند خودداری می کردند (التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸) ۹۳ ۹۴.

[اگر سوء برداشت های برخی از متأخران از این جملات (الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، ج ۸، ص ۹۵۱۰۰) را که متأسفانه بدون دقت توسط بسیاری از بزرگان تکرار شده، کنار بگذاریم، اتفاقاً این عبارات مؤید خوبی است که در ذهن ایشان نه تنها منافاتی بین مفاد حدیث «نزول قرآن بر حرف واحد» با قبول «تعدد قراءات» وجود نداشته، بلکه گویی یک نحوه تأیید و ارتباطی بین این دو می دیدند. جالب اینجاست اینکه هر دو بزرگوار بلافاصله بعد از این دو نکته، سراغ حدیث نزول قرآن بر سبعه أحرف می روند و درباره معنا و مراد آن -در زمانه ای که دیگر آن معنای نادرست (جواز مترادف گویی) از ذهنها رخت بر بسته، و خود اهل سنت هم دنبال معنای صحیح این حدیث اند- به اقوالی اشاره می کنند، که یکی از آن اقوال این است که:

مقصود از «سبعة احرف»، هفت نوع از انواع اختلافاتی^۱ است که بین این قراءات متعدد مشاهده می‌شود. واضح است که قبول چنین معنایی برای یک حدیث نبوی، مبتنی بر قبول تعدد قراءات نازل شده از جانب خداوند است؛ زیرا باید این اختلافات بین قراءات متعدد در همان زمان پیامبر ص وجود داشته باشد تا پیامبر ص بفرماید که اختلافات قراءات، هفت‌گونه است. شیخ طوسی تصریح می‌کند که بهترین قول در فهم مراد حدیث مذکور همین قول است که قرآن با هفت‌گونه اختلاف بین قراءاتش نازل شد، نه با هفت قرائت (التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۷-۱۰^{۹۶})، و مرحوم طبرسی هم بدون اینکه خودش موضع صریحی بگیرد این نظر شیخ طوسی را نقل، و البته یادآوری می‌کند که وی این را بهترین قول دانسته است (مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸-۳۹)^{۹۷}.

دلیل کاملاً واضح دیگری که نشان می‌دهد در ذهن ایشان، نزول بر حرف واحد، هیچ منافاتی با تعدد قراءات نازل شده از جانب خداوند ندارد آن است که هردوی این بزرگواران در اواسط تفسیرشان، ذیل آیه «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء/۸۲)، تصریح می‌کنند که وجود اختلاف در قراءات به هیچ عنوان مصداق اختلاف مذموم در این آیه در نیست و «این اختلاف قراءات، همگی حق و همگی صواب است» (التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۷۱^{۹۸}؛ مجمع البیان، ج ۳، ص ۱۲۶^{۹۹}) و از این رو هردو به وفور در تفسیر آیات مختلف به قراءات مختلف اشاره می‌کنند و معنای آیه را مطابق با هر قرائتی توضیح می‌دهند.^۲

جمع‌بندی

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی حدیثی آورده است که از قرن یازده به بعد، این ذهنیت پیدا شد که دلالت دارد که قرآن کریم تنها با یک قرائت نازل شده است و این اختلاف قراءات (که امروزه دست کم در قراءات سبع و عشر، شهرت چشمگیری دارند) ساخته قاریانی است که این قراءات بدانها منسوب است، و لذا مفاد حدیث نزول قرآن بر حرف واحد، به منزله انکار وجود قراءات متعدد نازل شده از جانب خداوند قلمداد شد.

در مقاله حاضر شواهد متعددی ارائه شد که مقصود از حدیث مذکور، نفی برداشت نادرستی از حدیث نبوی «نزول قرآن بر هفت حرف» در زمان صدورش (یعنی قرون اول و دوم) بوده است؛ عده‌ای با استناد به این حدیث نبوی ادعا می‌کردند می‌توان در الفاظ قرآن دست برد و از کلمات مترادف استفاده کرد و حتی بزرگانی از صحابه و تابعین با استناد به حدیث سبعة احرف، به

[۱]. توجه شود مقصود از هفت‌گونه، نه هفت قرائت است؛ بلکه انواع خود اختلافات است؛ مثلاً (۱) اختلافی که اعراب در معنای کلمه تاثیر ندارد؛ (۲) اختلافی که اعراب در معنای کلمه تاثیر دارد؛ (۳) اختلافی که زیادت و نقصانی بین دو قرائت مشاهده می‌شود و ...]

[۲]. [سوالی که شاید بعد از مطالعه این مقاله در اذهان پررنگ شود این است که بالاخره معنای درست نزول قرآن بر «سبعة أحرف» چیست]. در این مقاله نشان داده شد که حدیث نبوی نزول قرآن بر هفت حرف، به چه معنایی نمی‌باشد؛ یعنی هم برداشت قرون اول و دوم که گمان می‌کردند به معنای جواز مترادف‌گویی در قرآن است نادرست بود؛ هم برداشت متأخران که گمان می‌کردند به معنای نفی تعدد قراءات نازل شده از جانب خداوند است. اما اینکه بالاخره معنای درست چیست ان شاء الله در مقاله دیگری مورد بحث قرار خواهد گرفت.

چنین جوازی فتوا داده و بدان اقدام می‌کردند تا جایی که ابوحنیفه مستند به آن، فتوا به جواز قرائت نماز به فارسی می‌داد! چون آن برداشت نادرست در قرون دوم و سوم بتدریج از بین رفت، در واقع، قرائن صدور این حدیث کافی نیز تدریجا از بین رفت و کم‌کم این برداشت جدید از این حدیث پیدا شد که گویی در مقام نفی قراءات متعدد است؛ در حالی که نزد قدمای شیعه مساله کاملا واضح بود و بین اذعان به نزول قرآن بر حرف واحد و قبول قراءات متعدد نازل شده از جانب خداوند منافاتی نمی‌دیدند. و وقتی زمینه‌های این سوء تفاهم آشکار شود کسی شک نمی‌کند که شیعه وجود قراءات متعدد نازل شده از جانب خداوند را قطعا قبول دارد.

[در این مقاله نشان داده شد که نه تنها این تلقی که «نزول قرآن بر سبعة أحرف به معنای جواز مترادف‌گویی در قرآن باشد» نادرست است (تلقی‌ای که اهل بیت بشدت با آن مبارزه کردند)، بلکه نمی‌توان «حرف» را در حدیث «حرف واحد» به معنای قرائت دانست و لذا «سبعة أحرف» چه در آنجا که توسط امام باقر ع نفی می‌شود و چه در احادیث نبوی و آنجا که توسط امام صادق ع قبول می‌شود به معنای «هفت قرائت» یا صرف وجود قراءات متعدد نیست.]

فهرست منابع

۱. قرآن کریم.
۲. الآثار. أبو يوسف، يعقوب بن إبراهيم الأنصاري (١٨٢ هـ.ق). المحقق: أبو الوفا. حيدرآباد دکن: لجنة إحياء المعارف النعمانية (و صورته: بيروت: دار الكتب العلمية). ١٤٣١ق.
۳. الأحرف السبعة للقرآن. أبو عمرو الداني، عثمان بن سعيد بن عثمان بن عمر (٤٤٤ هـ.ق). المحقق: د. عبد المهيمن طحان. مكة المكرمة: مكتبة المنارة، الطبعة: الأولى، ١٤٠٨ق.
۴. الإحكام في أصول الأحكام. ابن حزم، أبو محمد علي بن أحمد بن سعيد (٤٥٦ هـ). التحقيق: أحمد محمد شاكر. قدم له: الأستاذ الدكتور إحسان عباس. بيروت: دار الآفاق الجديدة، ١٤٣١ق. ٨ جلد.
۵. اختلاف الحديث. الشافعي، محمد بن إدريس. بيروت: دار الفكر، الطبعة: الثانية، ١٤٠٣ق - ١٩٨٣م. مطبوع بآخر كتاب «الأم» للشافعي يقع «اختلاف الحديث» ضمن الجزء ٨ منها.
۶. الاستذكار. ابن عبد البر، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (٤٦٣ هـ). تحقيق: سالم محمد عطا، محمد علي معوض. بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢١ق. ٩ جلد.
۷. إعتقادات الإمامية (صدوق). ابن بابويه، محمد بن علي. ایران-قم: کنگره شيخ مفيد، ١٤١٤ هـ.ق.

٨. إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع. تقي الدين المقریزی، أحمد بن علی بن عبد القادر، أبو العباس الحسيني العبيدي (٨٤٥هـ). المحقق: محمد عبد الحميد النميسي. بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٠ هـ - ١٩٩٩ م. ١٥ جلد.

٩. البيان في تفسير القرآن، خوئي، سيد ابوالقاسم. تهران: انتشارات كعبه: ١٣٦٣.

١٠. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام. ذهبي، شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز (٧٤٨م). المحقق: عمر عبد السلام التدمري. بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثانية، ١٤١٣ هـ - ١٩٩٣ م. ٥٢ جلد.

١١. التبيان في تفسير القرآن. طوسي، محمد بن حسن. مصحح: عاملی، احمد حبيب. لبنان - بيروت: دار إحياء التراث العربي، بی تا. ١٠ جلد.

١٢. تفسير منهج الصادقين، شعراني، در مقدمه مقدمه تفسير منهج الصادقين، ص ٦

١٣. التفسير (تفسير العياشي). عياشي، محمد بن مسعود. محقق: رسولی، هاشم. ايران - تهران: مكتبة العلمية الاسلامية، ١٣٨٠هـ. ق. ٢ جلد

١٤. مفاتيح الغيب (التفسير الكبير). فخر رازی، محمد بن عمر. لبنان - بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٠هـ. ق. ٣٢ جلد

١٥. تفسير الصافي. فيض كاشاني، محمد بن شاه مرتضى. مقدمه و تصحيح: اعلمی، حسين. ايران - قم: مكتبة الصدر، ١٤١٥هـ. ق. ٥ جلد

١٦. تفسير الطبري (جامع البيان عن تأويل آي القرآن). الطبري، أبو جعفر محمد بن جرير (٢٢٤ - ٣١٠ هـ). تحقيق: د عبد الله بن عبد المحسن التركي. القاهرة: دار هجر للطباعة والنشر والتوزيع والإعلان. الطبعة الأولى، ١٤٢٢ هـ - ٢٠٠١ م. ٢٧ جلد.

١٧. تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير). ابن كثير الدمشقي، عماد الدين أبو الفداء اسماعيل بن عمر (ت ٧٧٤ هـ). محقق: شمس الدين، محمد حسين. لبنان - بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٩هـ. ق. ٩ جلد

١٨. تفسير القرآن من الجامع لابن وهب. ابن وهب، أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصري القرشي (ت ١٩٧ هـ). المحقق: ميكلوش موراني. بيروت: دار الغرب الإسلامي. الطبعة: الأولى، ٢٠٠٣ م. ٣ جلد.

١٩. تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن). القرطبي، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري. تحقيق: أحمد البردوني وإبراهيم أطفيش. القاهرة: دار الكتب المصرية، الطبعة الثانية، ١٣٨٤ هـ - ١٩٦٤ م. ٢٠ جلد.

٢٠. تفسير منهج الصادقين في الزام المخالفين. كاشاني، ملا فتح الله. تهران: كتابفروشي محمد حسن علمي، ١٣٣٦.
٢١. التمهيد في علوم القرآن. معرفت، محمد هادي (١٤٢٨ ق). قم: مؤسسة النشر الاسلامي، چاپ دوم، ١٤١٥.
٢٢. التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد. ابن عبد البر، أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمرى القرطبي (٤٦٣ هـ ق). تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوي و محمد عبدالكبير البكري. المغرب: وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية. ١٣٨٧ هـ ق. ٢٤ جلد.
٢٣. جامع البيان في تفسير القرآن (تفسير طبري). طبري، محمد بن جرير. لبنان - بيروت: دار المعرفة، ١٤١٢ هـ ق. ٣٠ جلد.
٢٤. الجامع لأحكام القرآن. (تفسير قرطبي) قرطبي، محمد بن احمد. ايران - تهران: ناصر خسرو، ١٣٦٤ هـ ش. ٢٠ جلد.
٢٥. الحاشية على مدارك الأحكام. بهبهاني، محمد باقر بن محمد اكمل (١٢٠٥ يا ١٢٠٦ هـ ق). قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، ١٤١٩ هـ ق. ٣ جلد.
٢٦. الحقائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة. بحراني، يوسف بن احمد بن ابراهيم آل عصفور (١١٨٦ هـ ق). محقق: محمد تقى ايرواني - سيد عبد الرزاق مكرم. قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول ١٤٠٥ هـ ق. ٢٥ جلد.
٢٧. النخصال (صدوق). ابن بابويه، محمد بن علي. محقق/مصحح: غفاري، علي اكبر. ايران - قم: جامعه مدرسين، ١٣٦٢ هـ ش. ٢ جلد.
٢٨. خلاصة المنهج. كاشاني، ملا فتح الله. تحقيق: آيت الله ابوالحسن شعراني. تهران: انتشارات اسلاميه، ١٣٧٣ ق.
٢٩. الدر المنثور في التفسير بالماثور. جلال الدين السيوطي، عبدالرحمن بن ابى بكر. دار الفكر لبنان - بيروت: بيروت، ١٤١٤ هـ ق. ٨ جلد (نسخه المكتبة الشاملة).
٣٠. دومين نشست تخصصي جاىگاه قرائت عاصم به روايت حفص نزد مسلمانان، قم: مركز طبع و نشر قرآن كريم به همراه انجمن قرآن پژوهي و جامعه المصطفی (ص) العالميه. ١٣٩٨.
٣١. الرسالة. الشافعي، محمد بن إدريس (٢٠٤-١٥٠). تحقيق و شرح: أحمد محمد شاكر. مصر: مصطفى البابي الحلبي وأولاد. الطبعة الأولى، ١٣٥٧ هـ - ١٩٣٨ م.
٣٢. السبعة في القراءات. أبو بكر بن مجاهد البغدادي، أحمد بن موسى بن العباس التميمي (٣٢٤ ق). المحقق: شوقي ضيف. مصر: دار المعارف، الطبعة الثانية، ١٤٠٠ هـ ق.

۳۳. سنن أبي داود مع شرحه عون المعبود. أبو داود، سليمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشير الأزدي السجستاني (م ۲۷۵)
(والشرح «عون المعبود» لشرف الحق العظيم آبادي). هند: دهلي: المطبعة الأنصارية، ۱۳۲۳ هـ. ق. ۴ جلد.
۳۴. السنن الصغير. أبو بكر البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى الخُسرَوُجَردي الخراساني (ت ۴۵۸ هـ. ق).
المحقق: عبد المعطي أمين قلعجي. باكستان - كراتشي: جامعة الدراسات الإسلامية، الطبعة الأولى، ۱۴۱۰ هـ - ۱۹۸۹ م.
جلد ۴
۳۵. روضات الجنات في أحوال العلماء و السادات. خوانساري، سيد محمدباقر (۱۳۱۳-۱۲۲۶ ق). قم: اسماعيليان، چاپ
اول ۱۳۹۰
۳۶. سير أعلام النبلاء. ذهبي، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان (۷۴۸ ق). تحقيق: مجموعة من المحققين بإشراف
الشيخ شعيب الأرناؤوط. بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۵ هـ. ق - ۱۹۸۵ م. ۲۵ جلد.
۳۷. شیوه‌های قرائت قرآن، دغدغه اصلی مسلمانان غرب آفریقا. شاهی، سید محمد. بازیابی شده از سایت
<https://iqna.ir/fa/news/1620820> در ۱۴۰۱/۱/۱۰
۳۸. شرح مشکل الآثار. الطحاوی، أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامه بن عبد الملك بن سلمه الأزدي الحجری المصری
(۳۲۱ ق). تحقيق: شعيب الأرناؤوط. بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى - ۱۴۱۵ هـ. ق. ۱۶ جلد.
۳۹. الطبقات الكبير (الطبقات الكبرى). الزهری، محمد بن سعد بن منيع (۲۳۰ ق). المحقق: علي محمد عمر. مصر-القاهرة:
مكتبة الخانجي، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ هـ. ق. ۱۱ جلد.
۴۰. غريب الحديث. أبو عبيد القاسم بن سلام بن عبد الله الهروي البغدادي (۲۲۴ ق). المحقق: محمد عبدالمعید خان.
حيدر آباد- الدکن: مطبعة دائرة المعارف العثمانية، الطبعة الأولى، ۱۳۸۴ هـ. ق. - ۱۹۶۴ م. ۴ جلد.
۴۱. فتح الباری. ابن حجر العسقلانی، أحمد بن علی (۷۷۳ - ۸۵۲ هـ). رقم کتبه وأبوابه وأحاديثه: محمد فؤاد عبد الباقي.
قام بإخراجه وتصحيح تجاربه: محب الدين الخطيب. مصر: المكتبة السلفية، الطبعة «السلفية الأولى»، ۱۳۸۰ - ۱۳۹۰ هـ
جلد ۱۴
۴۲. فضائل القرآن. أبو عبيد القاسم بن سلام بن عبد الله الهروي البغدادي (۲۲۴ هـ. ق). تحقيق: مروان العطية و محسن
خرابة و وفاء تقى الدين. دمشق - بيروت: دار ابن كثير، الطبعة الأولى، ۱۴۱۵ هـ - ۱۹۹۵ م
۴۳. القراءات القرآنية، تاريخ و تعريف. الفضلي، عبد الهادي. بيروت: مركز الغدير للدراسات و النشر و التوزيع. ۱۴۳۰ هـ. ق.
/ ۲۰۰۹ م.

۴۴. کتاب القراءات (التنزيل و التحريف). سیاری، ابی عبدالله احمد بن محمد. محقق/مصحح: ایتان کولبرغ و محمد علی میرمعزی. انگلستان-لندن: دار بریل للنشر، ۲۰۰۹ م.
۴۵. الکافی. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق. محقق/مصحح: غفاری، علی اکبر؛ آخوندی، محمد. تهران: دار الکتب الإسلامیة، ۱۴۰۷ ه.ق. ۸ جلد.
۴۶. کسب اجازه نامه «قراءات عشر کبری» از سوی شجاع زویدات. (۱۴۰۳/۸/۲۹). خبرگزاری ایکن؛ <http://iqna.ir/00HpOH>؛ بازیابی شده در تاریخ ۱۴۰۳/۹/۱۰
۴۷. مجمع البیان فی تفسیر القرآن. طبرسی، فضل بن حسن. مصحح: یزدی طباطبائی، فضل الله، رسولی، هاشم. ایران- تهران: ناصر خسرو، ۱۳۷۲ ه.ش. ۱۰ جلد.
۴۸. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد. الهیثمی، أبو الحسن نور الدین علی بن أبی بکر بن سلیمان (۸۰۷ ه.ق.). المحقق: حسام الدین القدسی. قاهره: مکتبه القدسی، القاهرة، ۱۴۱۴ ه.ق، ۱۹۹۴ م. ۱۰ جلد.
۴۹. المجموع شرح المذهب. النووی، أبو زکریا محیی الدین بن شرف (۶۷۶ ه.ق.). القاهرة: إدارة الطباعة المنيرية، مطبعة التضامن الأخوی، ۱۳۴۴ - ۱۳۴۷ ه.ق. ۹ جلد
۵۰. المرشد الوجیز إلى علوم تتعلق بالکتاب العزیز. أبوشامه، أبو القاسم شهاب الدین عبد الرحمن بن إسماعیل بن إبراهيم المقدسی الدمشقی (۶۶۵ ه.). المحقق: طیار آلتی قولاج. بیروت: دار صادر، ۱۳۹۵ ه - ۱۹۷۵ م.
۵۱. المستدرک علی الصحیحین. الحاکم النیسابوری، أبو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن حمدویه بن نعيم بن الحكم الضبی الطهمانی النیسابوری المعروف بابن البیع. تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا. لبنان- بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۱ ه.ق. ۴ جلد
۵۲. مسند أبی یعلی. أبو یعلی، أحمد بن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی بن هلال التمیمی، الموصلی (۳۰۷ م.). المحقق: حسین سلیم أسد. دمشق: دار المأمون للتراث، الطبعة الأولى، ۱۴۰۴ - ۱۹۸۴. ۱۳ جلد.
۵۳. مسند أبی داود الطیالسی. أبو داود الطیالسی، سلیمان بن داود بن الجارود (۲۰۴ ه.). المحقق: الدكتور محمد بن عبد المحسن التركي. مصر: دار هجر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۹ ه - ۱۹۹۹ م. ۴ جلد.
۵۴. مسند أحمد، أحمد بن حنبل (م ۲۴۱) المحقق: شعيب الأرناؤوط. بیروت: مؤسسه الرساله، الطبعة الأولى، ۱۴۲۱ ه.ق. ۵۰ جلد.

٥٥. مسند الروياني. الروياني، أبو بكر محمد بن هارون (٣٠٧هـ). المحقق: أيمن على أبو يمانى. القاهرة: مؤسسة قرطبة، الطبعة الأولى، ١٤١٦. ٢ جلد.

٥٦. [كتاب] المصاحف. ابن أبي داود، أبو بكر عبد الله بن سليمان بن الأشعث الأزدي السجستاني (٣١٦هـ). المحقق: محمد بن عبده. مصر / القاهرة: الفاروق الحديثة، الطبعة الأولى، ١٤٢٣هـ - ٢٠٠٢م.

٥٧. مصابيح الظلام. بهبهاني، محمد باقر بن محمد اكمل (١٢٠٥ يا ١٢٠٦ هـ ق). قم: مؤسسة العلامة المجدد الوحيد البهبهاني، چاپ اول ١٤٢٤ هـ ق. ١١ جلد.

٥٨. مصنف ابن أبي شيبة (الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار). ابن أبي شيبة، أبو بكر عبد الله بن محمد بن إبراهيم بن عثمان بن خواستي العبسي. محقق: كمال يوسف الحوت. عربستان-رياض: مكتبة الرشد، ١٤٠٩هـ ق. ٧ جلد

٥٩. مصنف عبدالرزاق. أبو بكر عبدالرزاق بن همام الصنعاني. تحقيق ودراسة: مركز البحوث وتقنية المعلومات. القاهرة: دار التأصيل، الطبعة الثانية، ١٤٣٧ هـ - ٢٠١٣ م. ١٠ جلد.

٦٠. المعجم الأوسط. الطبراني، ابوالقاسم سليمان بن أحمد بن أيوب بن مطير اللخمي الشامي (٢٦٠ - ٣٦٠ هـ). المحقق: أبو معاذ طارق بن عوض الله بن محمد و أبو الفضل عبدالمحسن بن إبراهيم الحسيني. مصر - قاهرة: دار الحرمين، ١٤١٥ هـ - ١٩٩٥ م. ١٠ جلد.

٦١. مفاتيح الغيب (التفسير الكبير). فخر رازي، محمد بن عمر. لبنان - بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٢٠هـ ق. ٣٢ جلد

٦٢. مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامة. عاملی، سيد جواد بن محمد حسيني (١٢٢٦ هـ ق). قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، چاپ اول ١٤١٩ هـ ق. ٢٣ جلد.

٦٣. منبع الحياء و حجية قول المجتهد من الأموات. جزائري، سيد نعمة الله. بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، (بی تا)

٦٤. منهج الصادقين في الزام المخالفين. كاشاني، ملا فتح الله. با مقدمه و پاورقی و تصحيح كامل ابوالحسن شعراني؛ بتصحيح على اكبر غفاري. تهران: كتابفروشی اسلاميه، چاپ سوم، تهران، ١٣٤٤ش. ١٠ جلد

٦٥. المنهل العذب المورد شرح سنن الإمام أبي داود. السبكي، محمود محمد خطاب. عني بتحقيقه وتصحيحه: أمين محمود محمد خطاب (من بعد الجزء ٦). مصر - قاهرة: مطبعة الاستقامة، الطبعة الأولى، ١٣٥١ - ١٣٥٣ هـ ق. ١٠ جلد.

٦٦. موسوعة الإمام الخوئي. خويي، سيد ابو القاسم موسوي (١٤١٣ هـ ق). قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئي ره، چاپ اول ١٤١٨ هـ ق. ٣٣ جلد.

۶۷. الموسوعة الفقهية الكويتية. جماعة من العلماء، تصدرها وزارة الأوقاف الكويتية. الكويت: طبع الوزارة. الطبعة: من ۱۴۰۴ - ۱۴۲۷ هـ. ق. ۴۵ جلد.
۶۸. الموطأ. مالك بن انس. لبنان-بيروت: دار احياء التراث العربى، ۱۴۰۶ هـ. ق. ۲ جلد.
۶۹. مهر تابان، يادنامه و مصاحبات تلميذ و علامه سيد محمد حسين طباطبائي تبريزي. طهراني، سيد محمد حسين حسيني. مشهد: نور ملكوت قرآن، ۱۴۲۵ ق.
۷۰. نزول قرآن و رويای هفت حرف. رضا مودب. قم: بوستان كتاب، ۱۳۸۶.
۷۱. نسخه‌شناسی مصاحف قرآنی (۹)؛ مرتضى كرمى نيا؛ آينه پژوهش، ش ۱۸۱ (سال سی و يكم، شماره سوم)، مرداد و شهريور ۱۳۹۹ ص ۱۲۱-۱۷۰.
۷۲. النشر فى القراءات العشر. ابن الجزرى، شمس الدين أبو الخير محمد بن محمد بن يوسف (م ۸۳۳ ق). المحقق : على محمد الضباع. قاهره: المطبعة التجارية الكبرى [تصوير دار الكتاب العلمية]. ۲ جلد
۷۳. نور ملكوت قرآن، طهراني، سيد محمد حسين حسيني (۱۴۱۶ هـ. ق). مشهد: علامه طباطبائي، ۱۴۳۳ ق. ۴ جلد.
۷۴. الوافى بالوفيات. الصفدى، صلاح الدين خليل بن أيبك بن عبد الله (۷۶۴ هـ). المحقق: أحمد الأرناؤوط وتركى مصطفى. بيروت: دار إحياء التراث، ۱۴۲۰ هـ - ۲۰۰۰ م. ۲۹ جلد.
۷۵. هزار و يك كلمه. حسن زاده آملی، حسن. قم: بوستان كتاب قم (انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزه علميه قم)، ۱۳۷۵.

پی نوشتها

۱. و ليعلم أنّ هذه السبع إنّ لم تكن متواترة إلينا كما ظنّ لكن قد تواتر إلينا نقل الإجماع على تواترها فيحصل لنا بذلك القطع.
۲. قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ! فَقَالَ: كَذَبُوا أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ لَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ.
۳. (۱) حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ بَحْيٍ الصَّيْرَفِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَثْمَانَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ الْأَحَادِيثَ تَخْتَلَفُ عَنْكُمْ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ وَ أَدْنَى مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يُفْتِيَ عَلَى سَبْعَةٍ وَجْهِ ثُمَّ قَالَ: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَاْمُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ».

چنانکه برمتبعان تفاسیر و قرآن واضح میگردد مثلاً در قرائت عمر بن الخطاب صراط من انعمت عليهم غير المغضوب عليهم وغير الضالين بر خلاف خط مصحف مشهور است. و در مصحف ابی بن کعب فمن حج البيت او اعتمر فلا جناح عليه الا يطوف بهما. و در قرائت ابن مسعود من بقلها و قنائها و فومها و هم در قرائت او واقیمو الحج والعمرة است بجای اتموا الحج والعمرة. أماهیچیک از این قرائت برای ما اعتبار ندارد چون باخبار آحاد است و احتمال کذب و خطا در آن میدهیم، بلکه آنچه از پیغمبر و ائمه هم نقل کرده اند چون صحت نقل مشکوک است برای ما حجت نیست. اگر گوئی این قراءات مختلف که پیغمبر تجویز فرموده همه از آسمان نازل گردیده و هر یک بوحی الهی است یا آنکه در آغازیکی نازل شد اما خداوند تعالی آن اختلافات زمان پیغمبر را اجازه فرمود برای تسهیل، گوئیم چون یقیناً پیغمبر ص همه را تجویز فرموده است برای ما فرقی نمیکند که اصل آن یک قرائت باشد و باقی مجوز، یا آنکه همه اصل باشند. ونظیر این است خلاف در تصویب و تخطئه، چون فتاوی مجتهدین برای مردم حجت است خواه فتاوی هر یک صواب باشد یا صواب یکی از آنها و دیگران معذور، و در روایات اهل بیت وجه دویم وارد است چون قرآن یکی است و از نزد یکی نازل گردیده و الواحد لا یصدر عنه الا واحد، و اختلاف قاریان از ناحیت روایت است و چنانکه گفتیم یک قرائت از همه رایجتر و میان عامه مشهور بود و از سخن علامه ره در تذکره معلوم میگردد که مصحف امیر المؤمنین علی ع است که عثمان نگه داشت و باقی را سوزانید و این کلام منافی آن نیست که زید بن ثابت مامور جمع آن شد چون آنچه زید نوشت مطابق مصحف آنحضرت بود.

۸. «قضیه اختلاف قرائات در تاریخ قرآن، خود یک مسأله ایست؛ خود یک مرحله ایست. باری، آنچه بدست می آید اینطور نیست که قرآء از خود رسول الله که می شنوند، عین آنرا روایت می کنند، و قرائت می کنند؛ اینطور بنظر نمی آید، یعنی اینطور بدست نمی آید. بلکه اینطور دستگیر می شود که در زمان رسول اکرم عدّه بسیاری، در حدود هفتاد هشتاد نفر یا بیشتر بودند که اینها حاملین قرآن بودند، و قرآن را تلاوت می کردند و یاد می گرفتند و سپس آنرا در میان مردم إشاعه می دادند. و اگر در یک جا اشکالی داشتند، از پیغمبر اکرم سؤال می کردند و ایشان جواب می دادند. اینطور بدست می آید.

خلاصه: این قرائات توسط قرآء طوری نیست که خود نفس قرائت را از رسول خدا بشنوند و آنرا قرائت کنند؛ و نیز از نزد خودشان این قرائات ابداع نشده است. بلکه چون مسلمین دیدند که حاملان قرآن در قرائت هایشان اینجور می خوانند، و آنان هم از رسول اکرم اخذ کرده اند، در نتیجه این بدست می آید که این قرائات که از فلان قاری یا از فلان صحابی بدست آمده است این قرائتی است مستند به پیغمبر اکرم. و بقول اهل تاریخ چون خود رسول اکرم دو قسم یا بیشتر قرآن را قرائت می کردند، پس اختلاف قرائات راجع به اختلاف کیفیت قرائت خود رسول الله می شود.

جبرائیل سالی یکبار خدمت رسول الله می آمد و آنچه از قرآن، از اوّل وحی تا آنوقت نازل شده بود به پیغمبر دوباره می خواند، و وحیش را تجدید می کرد؛ و پیغمبر هم به همان طریقی که اخیراً جبرائیل خوانده است به کُتاب وحی می خوانده اند؛ و از آنها بهمین گونه بمردم انتشار می یافت؛ و در نتیجه این وحی با وحی سابق اختلاف پیدا می کرد. و بنابراین، علت اختلاف قرائات مستند به اصل اختلاف قرائت جبرائیل در سنوات عدیده می شود.

تلمیذ: آیا هر سالی که جبرائیل نازل می شد و همه قرآن را برای رسول الله تلاوت می کرد، رسول الله در یک سال همه قرآن را برای امیر المؤمنین علیه السلام، و در سال دیگر فقط برای ابی، و در سال دیگر فقط برای زید بن ثابت، و همچنین هر سالی فقط برای یکی دیگر از کاتبین قرآن می خواندند؟ زیرا ما می بینیم این کاتبین در قرائت با هم اختلاف دارند، و اگر آنچه جبرائیل در هر سال می آورده است، حضرت رسول الله برای همه می خوانده اند، دیگر نباید با هم اختلاف داشته باشند، بلکه باید در هر سال همه کاتبین یک قسم بخوانند؛ و خود کُتاب وحی قرائتشان در هر سال با قرائت سنوات قبل تفاوت کند.

عَلَّامَه: بالاخره این همه روایاتشان متعدّد است و همه جور دارند. فقط در سال رحلت رسول اکرم دارند که رسول اکرم فرمود: من عمرم تمام شده است، و شاهدش اینست که در امسال دوبار جبرائیل بر من نازل شده است و قرآن را برای من دوبار تلاوت کرده است؛ از اوّل قرآن تا آخر، و این دلیل بر رحلت من است؛ و البتّه معلومست که دو مرتبه تلاوت کرده است، یعنی به دو کیفیت. در این قسمت‌ها کتاب «إِتقان» سیوطی بد نیست؛ در آن این مطالب تا حدّی کشف می‌شود. سیوطی إنصافاً ملّای زبردستی بوده؛ در تتبّع و نقل اقوال و روایات بسیار تسلّط دارد، و در این امور خیلی مسلّط بوده و صاحب نظر هم نبوده است، بلکه مسلّط در نقل بوده است.

تلمیذ: بالاخره باید این مسأله حلّ شود؛ و آن اینست که ابیّ بن کعب تمام قرآن را خودش یک قسم قرائت می‌کرده است، زید بن ثابت نیز یک قسم و امیر المؤمنین علیه السّلام نیز یک قسم قرائت می‌کرده اند؟ و در این صورت لازمه‌اش اینست که در هر سال، قرآن را برای یک نفر می‌خوانده‌اند؛ و اگر در هر سال قرآن را برای همه می‌خوانده‌اند باید در نفس قرائت اینها نیز اختلاف وجود داشته باشد.

عَلَّامَه: نه، ممکنست ابیّ قرآن را یک قسم خوانده باشد و سال آینده یک قسم دیگر خوانده باشد و سال آینده یک قسم دیگر و همینطور؛ و همینطور هم هست، چون برای ما از هر یک از قرّاء چند نوع قرائت حکایت شده است؛ از خصوص ابیّ مثلاً، که در این سال اینطور خوانده است، و در سال بعد طور دیگر قرائت کرده است. بعضی چنین می‌گویند که علّت اختلاف قرائات اینست.

ابیّ علاوه بر آنکه در قرائت با دیگران اختلاف دارد، در بین قرائات خود او نیز اختلاف است. عاصم دو تا شاگرد دارد، و هر یک از آنها از اوّل قرآن تا آخر، قرآن را از عاصم نقل می‌کنند، و در قرائت با هم اختلاف دارند؛ این شاگرد از عاصم این طور روایت می‌کند، شاگرد دیگر از خود عاصم بطور دیگر. و از أمثال ابیّ و عبدالله بن مسعود نیز همین حرفها هست.

تلمیذ: ممکن نیست که بگوئیم همانطور که نحویین مثل سیبویه و کسائی و غیرهما روی قواعدیکه در دستشان است اختلاف دارند، یکی شعر عربی را بقسمی می‌خواند و دیگری بقسم دیگر؛ در إعراب اختلاف دارند، همینطور ابیّ بن کعب و زید بن ثابت و سائر از قرّاء هم عرب بوده‌اند، اهل لسان بوده‌اند، از حقیقت علم نحو و ادبیت و عربیت مطّلع بوده‌اند، و روی زبان مادری و قواعدی که در دستشان بوده اینطور می‌خوانده‌اند؛ و چنین بگوئیم که اختلاف قرائات مستند به اختلاف و اجتهاد نظر خودشان است؟

عَلَّامَه: نه، اینطور نیست؛ ظاهر اختلافشان از نقطه نظر روایت است. یعنی استناد به رسول الله می‌دهند؛ مثلاً در مَلِکِ یَوْمَ الدِّینِ روایاتی داریم که می‌گویند: رسول خدا هم مَلِکِ می‌خوانده‌اند و هم مَلِک؛ اگر دو روایت متواتر باشد لازمه‌اش اینست. قاری مَلِکِ بیشتر از مَلِکِ است؛ از هفت نفر قاری چهار تایشان مَلِکِ خوانده‌اند و ما بقی آنها مَلِکِ خوانده‌اند؛ اعتبار هم با مَلِکِ مساعدتر است، بجهت آنکه یَوْمَ را معمولاً به مَلِکِ نسبت نمی‌دهند به مَلِکِ می‌دهند، می‌گویند: شاه فلان یوم نه مَلِکِ فلان یوم. مرحوم قاضی رحمه الله علیه هم در نماز مَلِکِ می‌خوانده‌اند. و در تفسیر «کشاف» و جوهی ذکر می‌کند که مَلِکِ أَشْمَل و اَعَمّ و انسب است.

تلمیذ: قرّاء سبعة و قرائات متواتره و قرائات شاذّه چیست؟

عَلَّامَه: قرّائی که قرائتشان را متواتراً به رسول الله می‌رسانند هفت نفرند و لذا آنها را قرّاء سَبْعَه گویند. این قرائات سبعة را متواتر می‌دانند، مثل عاصم که با یک واسطه، از امیر المؤمنین از رسول خدا روایت می‌کند. مثلاً دیگری از ابیّ و آن یکی از ابن مسعود روایت می‌کند، و البتّه چون واسطه‌ها کم است زود به رسول الله می‌رسد. امّا قرائات شاذّه قرائات هائیکست که اساتید از قرّاء اخذ کرده و برای خودشان قرائت قرار داده‌اند. قرائات شاذّه زیاد است، و از میان آنها سه قرائت معروف است که با آن هفت قرائت متواتره می‌شود ده قرائت. این ده قرائت معروفند، ولی غیر از این سه قرائت شاذّه، روایات دیگری که قسمتی از قرائت‌های مختلف را نقل می‌کند، آنها را روایات شاذّه گویند؛ البتّه شاذّه غیر معروفه. و البتّه کسانی هم هستند که آن سه روایت شاذّه و یا بعضی از آن سه تا را متواتر بدانند، و بنابراین تعداد روایات قرائت‌های متواتره در نزد آنان بیشتر از هفت عدد می‌باشد.

۹. عین همان مطلبی را که در مهر تابان آورده بود و در پی نوشت‌های قبلی ذکر شد، در اینجا آورده‌اند.

۱۰. ایشان در ص ۴۱۸ این گونه مساله می‌کنند:

«اینک باید دید که آیا ما در امروزه موظفیم از روی مصحف فعلی که قرائت حفص از عاصم از ابو عبد الرحمن سلمی از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است قرآن را بخوانیم؟ یا اختیار داریم از روی این قرائت، و یا یکی از قرائت‌های ششگانه دیگر که مجموعاً آنها را هفت قرائت متواتر گویند قرائت کنیم؟ و یا از روی این قرائت و یکی از نه قرائت دیگر که جمعا ده قرائت متواتره و شاذّه مقبوله معروفه به حساب آورده‌اند قرائت کنیم؟ این مسأله مهمی است که در اطراف آن بحث‌ها شده است. جمعی بدین سو، و گروهی بدان سو گرائیده‌اند.»

سپس عنوانی گشوده‌اند به صورت «قراءات سبعه متواتره» و بعد از اینکه معرفی‌ای از این قراء و دو راوی معروف هریک به عمل می‌آورند و بر تقدم شیعه در علم قراءات تأکید می‌کنند در صفحه ۴۲۳ اقوال سیوطی و ابن جزری درباره تواتر قراءات سبع را ذکر می‌کنند که:

«و همچنین سیوطی گوید: «قاضی جلال الدین بلقینی گفته است: قرائت به سه گونه قسمت می‌شود که عبارتند از: متواتر و آحاد و شاذّ. مواتر عبارت است از قرائت سبعه مشهوره. و آحاد عبارت است از قرائت ثلاثه که با آن سبعه مشهوره مجموعاً ده قرائت می‌شوند؛ و بدین قرائت ملحق می‌گردد قرائت صحابه. و شاذّ عبارت است از قرائت تابعین مثل اعمش و یحیی بن وثّاب، و ابن جبیر و امثال ایشان. و در این گفتار قاضی بلقینی ایرادی است که از آنچه ما اینک ذکر می‌کنیم معلوم می‌شود. و بهترین کسی که در این موضوع سخن گفته است، امام قرائت در زمان خود، شیخ مشایخ ما: أبو الخیر بن جرّی است. او در اوّل کتابش که کتاب «نشر» نام دارد می‌گوید: هر قرائتی که با قواعد عربیّت گرچه به وجهی از وجوه باشد موافق باشد، و با یکی از مصاحف عثمانیه گرچه به نحو احتمال باشد موافق باشد، و نیز سند روایت آن صحیح باشد؛ آن قرائت صحیح‌ای است که جائز نیست ردّ آن، و حلال نیست انکار آن؛ بلکه آن از احرّف سبعه (وجوه هفت‌گانه) ای است که قرآن بدان نازل شده است. و بر مردم واجب است آن را قبول کنند. خواه از امامان سبعه باشد و خواه از امامان عشره و خواه از غیرشان از ائمه‌ایکه گفتارشان مورد قبول است. و هرگاه رکنی از این ارکان سه‌گانه مختل شود، بدان قرائت ضعیف یا شاذّ و یا باطل گفته می‌شود. خواه از قرآء سبعه باشد و خواه از کسی که از آنها بزرگتر باشد. آنچه از امامان اهل تحقیق از سلف و خلف بما رسیده است این رأی صحیح است. و بدین گفتار، دانی، مکی و مهدوی و أبو شامه تصریح نموده‌اند. و این مذهب سابقین از علماء است که از کسی تا بحال خلاف آن از آنها شنیده نشده است. «الإتقان» طبع اوّل، ج اوّل، ص ۹۴؛ و از طبع سوّم، ص ۷۵»

سپس به تفصیل ادله مرحوم صاحب جواهر و آیت الله خویی در نقد تواتر قراءات را نقل می‌کنند و آنگاه در نقد آن دو بزرگوار در ص ۴۲۹-۴۳۰ می‌گویند:

«ما در اینجا بحول الله و قوته به اثبات می‌رسانیم که: قراءات سبعه و یا عشره متواترند. و آنچه را که در «جواهر» و تفسیر «بیان» بدان گرائیده‌اند تمام نیست. و احاطه و علم به تواتر قراءات، نیاز به تتبع کتب سیر و تواریخ و قرائت و رجال دارد. و مسئله تنها مسأله فقهی بحث نیست تا از روایتی بدان، جزماً و فوراً حکم به عدم تواتر نمود. ما اینک قرائن و شواهد مسلم‌های را در اینجا ذکر می‌کنیم، تا روشن شود که قراءات سبعه از استنباطات و اجتهادات قاریان نیست؛ بلکه از سماع و روایت است. و فقهای ما رضوان الله علیهم اتفاق دارند بر تواتر قرائت قرآء سبعه و سماع آنان بواسطه، از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم. قراءات سبعه، از روی اجتهاد نیست

حفص که از عاصم روایت می‌کند، در سوره فرقان یَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا به إشباع کسره هاء در فِيهِ قرائت نمود؛ با آنکه می‌دانست بدون اشباع به موافقت قاعده عربیت صحیح است. و اگر یَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا می‌خواند بلا اشباع، ابداً خلافی ننموده بود. اما قرائت نکرد، چون سماع او با اشباع بود.

و در سوره فتح بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ ۲ و در سوره کهف وَ مَا أُنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ بِأَضْمِهِ هاء ضمیر قرائت کرد؛ و خوب می‌دانست که کسره هاء در عَلَيْهِ و أُنْسَانِيهِ نیز جائز است. اما نخواند، چون سماع وی و روایتش این‌طور بود. اما در سائر مواضع قرآن در امثال فِيهِ بدون اشباع و در امثال عَلَيْهِ و أُنْسَانِيهِ با کسره هاء قرائت کرد با کثرت موارد آنها؛ فقط در این سه مورد این چنین خواند. اگر اجتهاد او این‌طور بود، باید همه جا باشد نه فقط تنها اینجا. و نظیر این موارد چنانکه بیان خواهیم کرد، بقدری زیاد است که احصائش مشکل است. در این صورت چگونه تصور دارد که بگوئیم: این اختلاف از آراء و نظریه‌های خود قاریان بوده است؟!

این حقیر در مصاحباتی که با استادمان حضرت آیه الله علامه طباطبائی رضوان الله علیه داشته، و در نوار ضبط شد، و پس از رحلتشان ضمن مباحث یادنامه ایشان به عنوان «مهر تابان» انتشار یافت؛ در خصوص تواتر قرائت قاریان سبعة از ایشان سؤالاتی نموده و پاسخ داده‌اند. و اجمال آن پاسخ اینست که: «و همان مطالبی که در کتاب مهر تابان آوردند را عیناً در اینجا نیز می‌آورند.

سپس ص ۴۳۴ تا ۴۴۵ به نقد تفصیلی ادله صاحب جواهر و مرحوم خویی می‌پردازند بدین بیان:

«این محصل مطالبی بود که حضرت استاد علامه رضوان الله تعالی علیه، حریت فن قرآن بیان فرموده‌اند. و اما گفتار حضرت آیه الله خوئی در تفسیر به اینکه قرآن عبارت است از ماده، و اما هیئت و اعراب کیفیت آنست و عدم تواتر آن ضرری به تواتر قرآن نمی‌رساند؛ دارای اشکال واضحی است. و آن بدین گونه است که: قرآن عبارت است از مجموع ماده و هیئت؛ یعنی آنچه را که هنگام تکلم شنیده می‌شود. و هیئت و ماده امر وحدانی را تشکیل می‌دهند. و جدا کردن یکی از دیگری محال است.

آنچه از هم جدا می‌شود در کتابت است، که اعراب را در لغت عربی جدا می‌نویسند. مانند ملک که چنانچه بر آن اعراب نگذارند ممکنست کسی مدعی شود: ماده متواتر است و اعراب آن که آن را بصورت مَلِك و یا مَلِك در آورد متواتر نیست. اما در تلفظ جدا کردن آن دو از هم غیر ممکنست. و چنانچه ماده را به تواتر و یا به خبر واحد حکایت کنند، اعراب و کیفیت هم لزوماً و مقارناً و معاً با آن به تواتر و یا به خبر واحد حکایت می‌شود.

پنج دلیل بر رد قول به عدم تواتر قرائات سبعة

ما بحول الله و قوته در اینجا با چند دلیل اثبات تواتر قرائات سبعة و روایت قرآء آنها را فقط از طریق سماع و روایت، بدون اجتهاد و استنباط؛ می‌نمائیم، و حقیقت مدارک قرآء را ذکر می‌کنیم تا حقیقت تواتر قرآن بما هو قرآن از جهت هیئت و ماده روشن شود.

اساطین مذهب شیعه همچون علامه حلی، قائل به تواتر قرائات سبعة‌اند

دلیل اول گفتار اساطین و اعظام علمای فن قرائت و مجتهدین خبره است:

علامه حلی رضوان الله علیه که اعظم علمای شیعه، بلکه اعلم علمای اسلام است، در کتاب «تذکره الفقهاء» گوید: «يَجِبُ أَنْ يُقْرَأَ بِالْمُتَوَاتِرِ مِنَ الْقِرَاءَاتِ؛ وَ هِيَ السَّبْعَةُ. وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يُقْرَأَ بِالشَّوَادِ». - تا اینکه می‌گوید: «وَ لَا يَجُوزُ أَنْ يُقْرَأَ مُصَحَّفُ ابْنِ مَسْعُودٍ وَ لَا أُبَيٌّ وَ لَا غَيْرِهِمَا. وَ عَنْ أَحْمَدَ رَوَايَةٌ بِالْجَوَازِ إِذَا اتَّصَلَتْ بِهِ الرِّوَايَةُ. وَ هُوَ غَلَطٌ؛ لِأَنَّ غَيْرَ الْمُتَوَاتِرِ لَيْسَ بِقُرْآنٍ». - انتهی.

«واجب است که از میان قرائت‌ها به قرائت متواتره، قرآن را قرائت نمود. و آن قرائات متواتره، قرائت‌های سبعة است. و جائز نیست که قرآن را با روایت‌های شاذه قرائت کرد. ... و جائز نیست از روی مصحف ابن مسعود، و نه از روی مصحف اُبی، و نه از غیر آن دو قرآن را

قرائت کرد. و از أحمد حنبل گفتاری وارد است: که اگر روایت صحیح‌های ما را بدان برساند جائز است. و این گفتار غلط است. زیرا که غیر متواتر، قرآن نیست.» و با وجود گفتار این مرد بزرگ، امثال جزری که می‌خواهند قرائات سبعة را از تواتر ببندازند، آب در هاون می‌کوبند.

و سیوطی در «اتقان» گوید: «و قال [ابن السَّيِّحِ تَقَى الدِّينِ السُّبْكِيُّ] فِي جَوَابِ سُؤَالِ سَأَلَهُ ابْنُ الْجَزَرِيِّ: الْقِرَاءَاتُ السَّبْعُ الَّتِي افْتَصَرَ عَلَيْهَا الشَّاطِبِيُّ وَ الثَّلَاثُ الَّتِي هِيَ قِرَاءَةُ أَبِي جَعْفَرٍ وَ يَعْقُوبَ وَ خَلْفَ، مُتَوَاتِرَةٌ مَعْلُومَةٌ مِنَ الدِّينِ بِالضَّرُورَةِ. وَ كُلُّ حَرْفٍ أَنْفَرَدَ بِهِ وَاحِدٌ مِنَ الْعَشْرِ مَعْلُومٌ مِنَ الدِّينِ بِالضَّرُورَةِ أَنَّهُ مُنْزَلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَآلِهِ] وَ سَلَّمَ. لَا يُكَابِرُ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ إِلَّا جَاهِلٌ.»

«فرزند شیخ تقی الدین سبکی، در پاسخ پرسشی که از وی ابن جزری نموده است، این‌طور گفته است: قرائت‌های هفتگانه‌ای که شاطبی بر آنها اقتصار کرده است، با ضمیمه سه قرائتی که عبارتند از قرائت أبو جعفر و یعقوب و خلف، همگی تواترشان با ضرورت دینی معلوم است. و هر کلمه‌ای را که یک نفر از این قرآء دهگانه بدان متفرد باشد، با ضرورت دینی معلوم است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است. و در این مطلب لجاج و عناد و مکابره نمی‌کند مگر کسی که جاهل بوده باشد به حقیقت امر.»

دلیل دوم: علماء گفته‌اند: قرائت، سُنَّتِی است واجب الاتِّباع که مدرک آن منحصر در سماع و روایت است؛ و ابدأً نظریه و اجتهاد در آن راه ندارد. در مقدمه «مجمع البیان» آمده است که: در صدر اسلام جائز بود یک معنی را به چند لفظ مترادف بخوانند؛ مانند هَلَمْ و أَقْبَلُ و تَعَالَ (یعنی: بیا) ولی مقید به سماع بودند. نه آنکه هرکس مجاز بود لفظی را به دلخواه خود تغییر دهد و مرادفش را بیاورد. بلکه در پی آن بودند که آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رسیده است، آن را در قرائت خود قرار دهند. و اگر أحياناً به دو لفظ مختلف می‌شنیدند، بر هر دو اعتماد می‌نمودند. و بقیه قاریان هم اعتماد در سماع می‌کردند.

شواهد و ادله انحصار طریق قرائت در سماع و روایت

از جمله شواهد این مطلب آنست که در بعضی از مواردی که قاعده و قانون عربیت هر دو را اجازه می‌داد، ایشان به دلخواه خود هر کدام را قرائت نمی‌نمودند؛ بلکه در پی آن می‌رفتند که روایت و نقل از رسول الله چگونه بوده است!

در قاعده ادب و عرب اینست که: یاء آخر کلمه، چنانچه بعد از حرف ساکن واقع شود باید آن را مفتوح خوانند؛ مانند قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَ تُسْكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ^۱ که یاء در مَحْيَا را چون بعد از الف است و الف ساکن است، مفتوح خوانده‌اند. اما اگر بعد از حرف ساکن نباشد، به دو وجه جائز است خوانده شود: سکون و فتحه؛ مثل لفظ مَمَاتِي که جائز است آن را ساکن و یا مفتوح خواند. اما قرآء با وجود این اختیار، اختیار سکون و یا فتحه را نکردند و مقید بر سماع شدند. و در کلماتی مانند لِي وَ مَسْنِي وَ عَهْدِي و امثالها در ۵۶۶ مورد همگی متفقاً به سکون خواندند؛ و در ۱۸ مورد متفقاً به فتح؛ و در ۲۱۲ مورد دیگر، بعضی از قرآء سکون را پذیرفتند و فتح را نپذیرفتند، و بعضی دیگر بر عکس فتح را پذیرفته و سکون را نپذیرفتند. و هیچیک از آنها به هر دو وجه قرائت نکردند؛ چون سماعشان یک قسم بود. اما برای ما در این ۲۱۲ مورد جائز است به هر یکی از دو قسم که می‌خواهیم به متابعت یکی از قرآء بخوانیم. و لیکن در آن موارد دیگری که همه به سکون خوانده‌اند، ما نیز لازم است به سکون بخوانیم، و فتحه جائز نیست. مثلاً در آیه مبارکه: إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً^۲ نمی‌توانیم یاء در إِنِّي را مفتوح بخوانیم. چون این‌طور قرآء نخوانده‌اند، گرچه طبق قواعد عربیت یاء بعد از حرف متحرک را به دو وجه جائز است قرائت نمود.

و از جمله شواهد زنده بر گفتار ما، یاء‌های زائده است در امثال یَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ،^۱ وَ اللَّيْلِ إِذَا يَسِرُّ،^۲ وَ إِيَّايَ فَاتَّقُونِ^۳ در قرائت عاصم که قرآن مشهور در دست ماست، اصلاً خواندن یاء غیر مکتوب، خواه در حالت وقف و خواه در حالت وصل جائز نیست. و باید در آیه لَكُمْ

دِينُكُمْ وَلِيَ دِينٍ، ۴ دین را به سکون نون در حالت وقف، و به کسر آن در حالت وصل قرائت کنیم؛ و نگوئیم: دین با کسره نون در حالت وصل، و دینی با اظهار یاء در حالت وقف.

اما دیگران (غیر عاصم) مانند نافع و ابن کثیر و أبو عمرو در سوره قمر، در کلمه اِلَى الدَّاعِ، ۵ اِلَى الدَّاعِ خوانده‌اند. و در همین سوره در کلمه يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ بدون یاء قرائت کرده‌اند. قطعاً و مسلماً نه فراموش کرده‌اند و نه علتی داشت مگر آنکه در آنجا آن‌چنان و در اینجا این‌چنین شنیده‌اند. و مقید به حفظ سماع بوده‌اند.

دلیل سوم: در بعضی از کلمات، همه نحویین و اهل ادب اتفاق دارند بر آنکه می‌توان در این جمله آن را به دو قسم قرائت کرد. اما قرأء به یک قسم خوانده‌اند.

مثلاً در آیه مبارکه: وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ، ۱ در قرائت قرأء مُصَدِّقٌ به رفع است که صفت برای رسول است. و در «مجمع البیان» گوید: نیکو است به نصب خواندن آن که حال باشد برای رسول الله، و لیکن قرائت، سَنَّهُ مُتَّبِعُهُ است. یعنی جز به رفع خواندن جائز نیست، برای آنکه قرأء آن را مرفوع خوانده‌اند.

و به رفع خواندن کلمه مُصَدِّقٌ بجهت مراعات رسم الخطّ نیست. زیرا در کلماتی که رسم الخطّ آن نیز تفاوتی در حال نصب و رفع ندارد، همه قرأء به یک شکل خوانده‌اند؛ مانند فَتِلْكَ بَيُوثُهُمْ خَاوِيَةً، ۲ همه به نصب بنا بر حالت خوانده‌اند؛ با آنکه ممکن بود به رفع بخوانند تا خبر بعد از خبر برای تِلْكَ بوده باشد.

دلیل چهارم: تمام علمای عربیّت اجماع دارند بر آنکه قرآن کریم اصیل‌ترین پایه برای قواعد زبان عرب، و اساسی‌ترین رکن نحو و صرف و لغت و معانی و بیان و اشتقاق و سائر فنون عربیّت است. و در صورتی می‌توان عبارتی را از قرآن شاهد آورد که از راه سماع و روایت از پیغمبر رسیده باشد؛ نه آنکه به قیاس و قاعده اعتماد کرده باشند. و گرنه در این فرض دور لازم می‌آید. بدین گونه که: استشهاد به قرآن متوقف می‌شود بر قاعده و قانون اهل ادب؛ و این قاعده و قانون متوقف می‌شود بر اصالت قرآن. و این دور صریح است. بنابراین، ادله و شواهدی را که قرأء و شاگردانشان و تابعین آنها هریک برای اثبات مدّعی خود و تزییف و تضعیف مدّعی طرف ذکر کرده‌اند و در کتب تفسیریّه و قرائات بچشم می‌خورد، برای تأیید مسموعات است، و علت بعد از وقوع؛ نه برای پایه‌گذاری آیات و تصحیح اعراب و هیئات و کیفیات.

علم نحو و عربیّت، مُعین برای حفظ قرآن از دستبرد خطر زوال عربیّت، و تصحیح قاعده و قانون عرب است که کاشف از اصالت و متانت قرآن است. چون بدانیم کلمه در عربی صحیح چگونه ادا می‌شود، و بدانیم قرآن به عربی صحیح ادا شده است؛ آن کلمه را می‌دانیم و صحیح را از سقیم باز می‌شناسیم.

اما اگر عربی صحیح و خالص به دو وجه ادا می‌شود، در این صورت در اثبات قرآنیّت آن باز باید به نقل و سماع تمسک کنیم، نه به اجتهاد و اظهار نظر.

مثلاً در لفظ قَدَر همه اهل لغت گفته‌اند به دو قسم وارد شده است: به فتح و سکون دال. اما با وجود صحّت هریک از آن دو در لغت و ادب، در آیات قرآن در آیه عَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرَهُ، بعضی از قرأء با فتح (قَدَر) و برخی با سکون (قَدَر) قرائت نموده‌اند. و در آیه جِئْتَ عَلَى قَدَرٍ، و آیه اِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ، و آیه وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ، ۴ همگی با فتح خوانده‌اند. و در آیه قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدَرًا، همگی با سکون خوانده‌اند.

در این صورت با فرض مختار بودن در قرائت قرآن و در انتخاب یکی از این دو وجه، چگونه تصوّر می‌شود همه قرأء یک شق را اختیار کنند؟ این نیست جز به حبس و تقیّد قرائت بر سماع و نقل.

دلیل پنجم از شواهد و ادله‌ای که می‌توان برای انحصار طریق قرائت در روایت اقامه کرد، اینست که می‌بینیم قراء در همه کلمات طبق قاعده و میزان مشهور عمل کرده‌اند، ولی در بعضی از کلمات از قاعده مشهور تخلف کرده و بدون وجه و سببی، در خلاف آنچه در میان زبان عرب شهرت دارد گام زده‌اند؛ با آنکه عمل به مشهور را خوب می‌دانستند.

مثلاً در سوره یوسف که آمده است برادران او به پدرشان می‌گویند: به چه علت تو ما را بر یوسف امین نمی‌دانی درحالی‌که ما درباره او مشفق و ناصح می‌باشیم؟! قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ. ۲ در اینجا موافق قاعده عربیت باید در کلمه لَا تَأْمَنَّا دو نون را در هم ادغام نمود؛ و به فک ادغام یعنی لَا تَأْمَنَّا گفت. زیرا با لَا تَأْمَنَّا که صیغه نهی است و معنایش اینست که: «ما را امین نباید بدانی» اشتباه می‌شود.

مشخصات قرائت عاصم در نقل و سماع

ولی حفص که از عاصم روایت می‌کند، با ادغام روایت کرده است و برای رفع اشتباه، إشمام کرده است. و اشمام عبارت است از بهم نهادن دو لب مثل کسی که بخواهد ضمه را ادا کند - و این اشاره است به آنکه آن حرکت محذوف در نون، ضمه است - بدون اینکه در گفتار اثری از این ضمه ظاهر شود.

و لهذا در قرآنهای طبع اخیر که از جهت رسم الخط عالی‌ترین مصحفی است که تا بحال بطبع رسیده است، بر روی میم قدری به طرف نون علامت اشمام را که یک نقطه تو خالی لوزی است گذارده است: (لَا تَأْمَنَّا).

آیا برای این عمل حفص، جز تعبد صرف در برابر سماع چیزی را می‌توان یافت؟

و مانند گفتار اطرافیان فرعون به وی درباره حضرت موسی و برادرش که «او را و برادرش را دور کن!» قَالُوا أُرْجِهْ وَأَخَاهُ، که در سوره اعراف و شعراء آمده است، حفص ضمیر أُرْجِهْ را ساکن خوانده است؛ درحالی‌که در تمام قرآن طبق مشهور باید ضمیر را کسره داده و اشباع کنند تا أُرْجِهی تلفظ شود. اما این کار را نکرد. و نظیر أُرْجِهْ، گفتار حضرت سلیمان است به هدهد که من نامه‌ای برای ملکه سبا می‌نویسم، و تو آن را در پیش آنها بینداز و سپس روی بگردان و بین چه عکس عکس‌العملی دارند؟! اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ. در این آیه نیز حفص لفظ فَاَلْقِهْ را به سکون هاء خوانده است؛ با آنکه طبق مشهور باید أَلْقِهی تلفظ کند.

همین حفص در تمام قرآن نظائر این دو مورد را طبق مشهور، با اشباع کسره هاء قرائت نموده است. آیا برای این عمل وی جز تعلق و تمسک بر سماع محملی وجود دارد؟

حفص در آیه وَ إِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ «اگر شما سپاس خداوند را بجای بیاورید، آن را خداوند برای شما می‌پسندد.» حرکت ضمه هاء ضمیر در يَرْضَهُ را إشباع نکرده است، به‌طوری‌که در تلفظ يَرْضَهُ شنیده شود. و این عدم اشباع ضمه ضمیر نیز انحصار به همین مورد دارد.

و اخیراً گفتیم: حفص در يَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا «و بطور خواری و ذلت در جهنم مخلد و جاودان می‌شود.» کسره هاء ضمیر در فِيهِ را اشباع کرده، به‌طوری‌که در تلفظ باید فِيهِی شنیده شود.

و نیز در وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمِيسُورَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا «و کسی که وفا کند به آنچه که با خداوند پیمان بسته است، پس بزودی خداوند به او اجر عظیمی می‌دهد.» ضمیر عَلَيْهِ را ضمه داده است؛ با آنکه در امثال آن کسره دارد. مثل يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ.

قرائت قرآن با قواعد عربی، بدون سماع، قرائت قرآن نیست

باری، از آنچه گفتیم معلوم می‌شود که در این موارد اگر کسی مطابق مشهور بخواند، مثلاً بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ بِا كَسْرَةِ هاءِ بخواند، و یا يَخْلُدُ فِيهِ بدون اشباع کسره، و یا يَرْضَهُ با اشباع ضمه ضمير و امثال ذلك بخواند، بنا بر اینکه بخواند قرآن را بر قرائت حفص قرائت کند، غلط خوانده است. و این فقط بجهت تعبد به سماع است.

از اینجا می‌توان دریافت که بعضی از بزرگان فقهای عصر اخیر که در فتوایشان گویند: «أقوى عدم وجوب متابعت قرائات سبع است؛ بلکه کافی است قرائت بر روش و قانون عربیت، و اگر چه در حرکات و اعراب مخالفت قرأ سبعة باشد.» تمام نیست. زیرا در این صورت باید بتوانیم به دلخواه خود در مثل إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ياء در إِنِّي را فتح بدهیم و إِنِّي بگوئیم. و یا تِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بخوانیم. و یا و لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ مٌصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ بخوانیم. و یا در أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ، به سکون دال قرائت کنیم؛ و هکذا در سائر موارد قرآن.

آیا در این صورت از قرآن چیزی باقی می‌ماند، یا آن قرائت ما قرآن جدیدی خواهد شد؟!

و بر همین اصل است آنان که گفته‌اند: «جائز است قرآن را از روایات و قرائات شاذّه که متواتر نیستند قرائت کرد.» شرط کرده‌اند که حتماً باید طبق قرائت یکی از قرأء معروف دیگر باشد؛ و با سند صحیح قرائتش ثابت گردد.

از این گذشته، اصولاً این قرائت صحیح نیست؛ چون قرآن نیست. قرآن عبارت است از آنچه جبرائیل بر پیامبر اکرم وحی کرده است؛ و آن عبارت است از ماده و هیئت. و در صورتی که ما به دلخواه خود مطابق قواعد عربی قرآن را تغییر دهیم، قرائت قرآن نکرده‌ایم. ممکنست فقیهی فتوی دهد بر اینکه قرائت غلط در نماز کافی است، مثل آنکه ترک قرائت سهواً مبطل نباشد؛ اما آیا می‌تواند فتوی دهد که قرائت غلط، قرآن است؟

باری! از مجموع آنچه را که در اینجا آوردیم، عدم صحت گفتار «جواهر الکلام» و تفسیر «البیان» که اصرار بر عدم تواتر قرائات داشتند روشن شد. و ما بسیاری از این مطالب را از گفتار مرحوم آیه الله شعرانی رضوان الله علیه استفاده نموده‌ایم. و نیز درباره بیان عدم تمامیت تواتر میان قرأء و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و میان ما و قرأء، و نیز در شخص قرأء که خبر در آنجا واحد می‌شود - که در تفسیر «البیان» بدان استدلال شده است - باز از افادات آیه الله شعرانی رضوان الله علیه مطالبی را با شرح و تفصیل و توضیح خود می‌آوریم:

سپس ایشان منتخباتی از ص ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ از مقدمه مرحوم شعرانی بر جلد اول تفسیر «منهج الصادقين» را ذکر می‌کنند و در تعلیقه‌ای مفصل (ص ۴۴۹-۴۵۲) به سخنی از شیخ محمود ابوریة مصری در کتاب «أضواء على السنة المحمدية» و نقل مطالبی از علامه طاهر جزائری (۱۲۶۸-۱۳۲۸) در کتاب «تبیان» [التبیان فی علوم القرآن] در پاسخ به برخی از شبهاتی که درباره تواتر قرآن مطرح شده است می‌پردازند. و بعد از توضیحاتی در تبیین اینکه «مراد از «أحرف سبعة» قرائات سبعة نیست» (ص ۴۵۳-۴۶۱) به سراغ توضیح روایت «أَفْرَأَ كَمَا يَفْرَأُ النَّاسُ» می‌روند (ص ۴۶۱-۴۶۵) و نهایتاً در ص ۴۶۵ می‌گویند:

این بود محصل گفتار ما در باب تواتر قرائات. و قدری سخن را مشروحاً آوردیم تا دوباره گفتار بعضی از اخباریون که جز تعبد حتی در یقینات و قطعیات چیزی را نمی‌فهمند، و خبری را هر چند ظنی باشد از صد دلیل عقلی مقدم می‌دارند رواج نیابد؛ و کلام اعظم فقهای ما در بوته نسیان سپرده نشود.

۱۱. ان حفص هو الذی حاول موافقة قراءة العامة، و من ثم قال ارباب التراجم: ان قراءة حفص عن عاصم ترتفع الى امير المؤمنين على عليه السلام و لا شک ان قراءته عليه السلام هی قراءة عامة المسلمين المتواترة منذ العهد الاول.

۱۲. حجت الاسلام والمسلمین «سید محمد شاهی»، نماینده سازمان مدارس و حوزه‌های علمیه در کشورهای سنگال، موریتانی، گامبیا و گینه بیسائو با بیان این مطلب و با اشاره به تفاوت در نحوه ارائه فعالیت‌های قرآنی در کشور سنگال و ایران، به نقل خاطره‌ای در این باره پرداخت و گفت: یکی از دانشجویان موریتانی برای انجام مصاحبه ورودی به مرکز جهانی علوم اسلامی نزد من آمد و پرسید در حوزه علمیه قم که از مراکز قوی جهان اسلام در زمینه علوم اسلامی است چه دروسی تدریس می‌شود؟ من در پاسخ گفتم بیشتر به مباحث محتوایی و تفسیری اهمیت داده می‌شود و هیچ‌یک از قرائت‌های رایج در کشور شما در ایران مرسوم نیست و در این مرکز تنها روایت «حفص» معمول است؛ این دانشجو پاسخ داد پس در مراکز اسلامی ایران علم وجود ندارد!

شاهی در توضیح چنین رویکردی، کم‌توجهی مسلمانان در این کشورهای آفریقایی به مباحث محتوایی و تفسیری قرآن را از کاستی‌ها و ضعف‌های این اجتماعات اسلامی دانست.

وی در ادامه با اشاره به خاطره‌ای دیگر در این باره چنین گفت: در سفری که به یکی از مناطق سنگال داشتم جمعی از علمای اهل سنت از آن‌جا که احترام ویژه‌ای به خاندان پیامبر (ص) قایل‌اند از من خواستند که نماز را اقامه کنم دلیل این ارادت آن‌ها این است که ما منتسب به اهل بیت (علیهم‌السلام) و امام حسین (ع) هستیم ولی از آن‌جا که آنان از قرائت‌های مختلف در نمازشان پیروی می‌کنند من از این کار امتناع کردم و نهایتاً به خاطر اصرار آنان پذیرفتم؛ پس از اتمام نماز یکی از علما سنی که در جمع نمازگزاران حاضر بود، خطاب به من گفت: نماز شما نه به روایت «قالون» بود نه «ورش»، نه «سوسی» و نه «دوری»؛ من در پاسخ گفتم که نماز من به روایت «حفص» بود؛ او پاسخ داد که در این‌جا یا باید به روایت «سوسی»، «قالون» و یا «ورش» نماز خواند.

نماینده سازمان مدارس و حوزه‌های علمیه در کشور سنگال با اشاره به قرائت‌های متنوع قرآن کریم در مناطق مختلف آفریقا تصریح کرد: اگر در سودان نماز را به روایت «دوری» بخوانید کسی نمازش را به شما اقتدانی کند... به نقل از «شیوه‌های قرائت قرآن» دغدغه اصلی مسلمانان غرب آفریقا» در سایت خبرگزاری ایکنا به آدرس: <https://iqna.ir/fa/news/1620820>

۱۳. و اما الثانی [= عدم تواتر القراءات عن یكون قوله حجة] فقد خالف فيه الجمهور و معظم المجتهدین من أصحابنا فإنهم حکموا بتواتر القراءات السبع و بجواز القراءة بكل واحدة منها فی الصلاة و قالوا ان الكل مما نزل به الروح الامین علی قلب سید المرسلین (ص) ۱۴. و اما حمل الحديث علی سبعة أوجه من القراءات ثم التکلف فی تقسیم وجوه القراءات علی هذا العدد کما نقله فی مجمع البیان عن بعضهم فلا وجه له مع أنه یکذبه ما رواه فی الکافی بإسناده عن زرارة عن أبي جعفر علیه السلام قال: إن القرآن واحد نزل من عند واحد و لكن الاختلاف یجیء من قبل الرواة. و بإسناده عن الفضیل بن یسار قال: قلت لأبی عبد الله علیه السلام إن الناس یقولون إن القرآن نزل علی سبعة أحرف. فقال: کذبوا أعداء الله و لكنه نزل علی حرف واحد من عند الواحد، و معنی هذا الحديث معنی سابقه و المقصود منهما واحد و هو أن القراءة الصحيحة واحدة الا أنه علیه السلام لما علم أنهم فهموا من الحديث الذی روه صحة القراءات جميعاً مع اختلافها کذبهم. و علی هذا فلا تنافی بین هذین الحديثین و شیء من أحادیث الأحرف ایضاً.

۱۵. و حاصل ما قدمناه: أن نزول القرآن علی سبعة أحرف لا یرجع إلى معنی صحیح، فلا بدّ من طرح الروایات الدالة علیه، و لا سیما بعد أن دلّت أحادیث الصادقین علیهم السلام علی تکذیبها، و أن القرآن. إنما نزل علی حرف واحد، و ان الاختلاف قد جاء من قبل الرواة. ۱۶. قال الامام محمد بن علی الباقر علیه السلام: «القرآن واحد نزل من عند واحد، و لكن الاختلاف یجیء من قبل الرواة». یعنی: قراءة واحدة، فان القرآن نزل بنص واحد، و انما الاختلاف فی رواية ذلك النص حسب اجتهادات القراء. و قد اوضحه الحديث التالی: و قال الامام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: «و لكنه نزل علی حرف واحد من عند الواحد». عنی علیه السلام نفی القراءات المتداولة التي كان

الناس يزعمونها متواترة عن النبي صلى الله عليه وآله فانكر ذلك، حيث القرآن نزل بنص واحد. اما اختلاف اللهجات - حسبما فسرنا بها الحروف السبعة - فلا ينفىها الامام - عليه السلام - كما جاء في روايات اخرى.

^{١٧} . و من الحق إن تواتر القرآن لا يستلزم تواتر القراءات. و قد اعترف بذلك الزرقاني حيث قال: يبالغ بعضهم في الإشادة بالقراءات السبع، و يقول من زعم أن القراءات السبع لا يلزم فيها التواتر فقله كفر، لأنه يؤدي إلى عدم تواتر القرآن جملة، و يعزى هذا الرأي إلى مفتى البلاد الأندلسية الأستاذ أبى سعيد فرج ابن لب، و قد تحمس لرأيه كثيرا و ألف رسالته كبيرة في تأييد مذهبه. و الرد على من رد عليه، و لكن دليله الذى استند اليه لا يسلم. فإن القول بعدم تواتر القراءات السبع لا يستلزم القول بعدم تواتر القرآن، كيف و هناك فرق بين القرآن و القراءات السبع، بحيث يصح أن يكون القرآن متواترا في غير القراءات السبع، أو في القدر الذى اتفق عليه القراء جميعا. أو في القدر الذى اتفق عليه عدد يؤمن تواطؤهم على الكذب قرأوا أو غير قرأوا. و ذكر بعضهم: ان تواتر القرآن لا يستلزم تواتر القراءات، و انه لم يقع لأحد من أئمة الأصوليين تصريح بتواتر القراءات و توقف تواتر القرآن على تواترها، كما وقع لابن الحاجب.

قال الزركشى في «البرهان»: للقرآن و القراءات حقيقتان متغايرتان، فالقرآن هو الوحي المنزل على محمد صلى الله عليه وآله و سلم للبيان و الاعجاز، و القراءات اختلاف ألفاظ الوحي المذكور في الحروف، و كیفيتها من تخفيف و تشديد غيرهما، و القراءات السبع متواترة عند الجمهور، و قيل بل هي مشهورة. (و قال أيضا:) و التحقيق انها متواترة عن الأئمة السبعة. أما تواترها عن النبي صلى الله عليه وآله و سلم ففيه نظر، فإن اسنادهم بهذه القراءات السبع موجود في كتب القراءات، و هي نقل الواحد عن الواحد

^{١٨} . عن أبيه عن أبى حنيفة، عن حماد، عن إبراهيم، عن ابن مسعود رضى الله عنه أن رجلا كان يقرئه ابن مسعود، وكان أعجميا، فجعل يقول: {إن شجرة الزقوم، طعام الأثيم} [الدخان: ٤٤] فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم، فرد عليه، كل ذلك يقول: طعام اليتيم فقال ابن مسعود: قل: «طعام الفاجر»، ثم قال ابن مسعود: " إن الخطأ في القرآن ليس أن تقول: الغفور الرحيم، العزيز الحكيم، إنما الخطأ أن تقرأ آية الرحمة آية العذاب، وآية العذاب آية الرحمة، وأن يزداد في كتاب الله ما ليس فيه

^{١٩} . قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ رجلا [ص: ٥٥] أعجميا هذه الآية: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقرا كذلك.

قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجلا: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك، قال: نعم، أرى ذلك واسعا.

^{٢٠} . حدثنا نعيم بن حماد، عن عبد العزيز بن محمد، عن محمد بن عجلان، عن عون بن عبد الله بن عتبة، [ص: ٣١٢] أن ابن مسعود، أقرأ رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: ٤٤] فقال الرجل: (طعام اليتيم) فرددها عليه، فلم يستقم به لسانه. فقال: «أتستطيع أن تقول (طعام الفاجر)؟» قال: نعم. قال: «فافعل»

^{٢١} . وأخرج أبو عبيد في فضائله وابن الأنباري وابن المنذر عن عون بن عبد الله أن ابن مسعود أقرأ رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فقال الرجل: طعام اليتيم فرددها عليه فلم يستقم بها لسانه فقال: أتستطيع أن تقول: طعام الفاجر قال: نعم قال: فافعل

وأخرج سعيد بن منصور وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر والحاكم وصححه عن همام بن الحارث قال: كان أبو الدرداء يقرئ رجلا {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم فلما رأى أبو الدرداء أنه لا يفهم قال: إن شجرة الزقوم طعام الفاجر

^{٢٢} . حدثنا محمد بن بشر، حدثنا محمد بن عمرو، حدثنا أبو سلمة، عن أبي هريرة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: " أنزل

القرآن على سبعة أحرف، عليما، حكيمًا، غفورا، رحيمًا " (٣)

تعليقه: ... وأخرجه الطبري ١٩/١، وابن عبد البر في "التمهيد" ٢٨٨/٨، والطحاوي في "شرح مشكل الآثار" (٣١٠١) من طريق محمد بن عجلان، عن سعيد بن أبي سعيد المقبري، عن أبي هريرة. ولفظه عند الطبري وابن عبد البر: "إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف، فاقروا ولا حرج، ولكن لا تختموا ذكر رحمة بعذاب، ولا ذكر عذاب برحمة"، ولفظه عند الطحاوي: "... فاقروا ولا حرج، غير أن لا تجمعوا بين ذكر رحمة بعذاب، ولا ذكر عذاب برحمة".

٢٣. حدثنا عبد الرحمن بن مهدي، حدثنا همام، عن قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد، عن أبي بن كعب، قال: قرأت آية، وقرأ ابن مسعود خلفها، فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت: ألم تقرئني آية كذا وكذا؟ قال: "بلى" فقال ابن مسعود: ألم تقرئنيها كذا وكذا؟ فقال: "بلى، كلاكما محسن مجمل" قال: فقلت له: فضرب صدري، فقال: "يا أبي بن كعب، إني أقرئت القرآن، فقلت: على حرفين، فقال: على حرفين، أو ثلاثة؟ فقال الملك الذي معي: على ثلاثة، فقلت: على ثلاثة، حتى بلغ سبعة أحرف، ليس منها إلا شاف كاف، إن قلت: غفورا رحيمًا، أو قلت: سميعا عليما، أو عليما سميعا فالله كذلك، ما لم تختتم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب" حدثنا بهز، حدثنا همام، حدثنا قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد الخزاعي، عن أبي بن كعب، قال: قرأت آية، وقرأ ابن مسعود خلفها، فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم، فذكر الحديث.

٢٤. حدثنا أبو الوليد الطيالسي، حدثنا همام بن يحيى، عن قتادة، عن يحيى بن يعمر، عن سليمان بن صرد الخزاعي، عن أبي بن كعب، قال: قال النبي صلى الله عليه وسلم: "يا أبي، إني أقرئت القرآن فقل لي: على حرف، أو حرفين؟ فقال الملك الذي معي: قل: على حرفين، قلت: على حرفين، فقل لي: على حرفين، أو ثلاثة؟ فقال الملك الذي معي: قل: على ثلاثة، قلت: على ثلاثة، حتى بلغ سبعة أحرف"، ثم قال: "ليس منها إلا شاف كاف، إن قلت: سميعا عليما عزيزا حكيمًا، ما لم تختتم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب" ٢٥. لكن ثبت عن غير واحد من الصحابة أنه كان يقرأ بالمرادف ولو لم يكن مسموعا له ومن ثم أنكر عمر على بن مسعود قراءته حتى حين أي حتى حين وكتب إليه إن القرآن لم ينزل بلغة هذيل فأقرئ الناس بلغة قريش ولا تقرئهم بلغة هذيل وكان ذلك قبل أن يجمع عثمان الناس على قراءة واحدة قال بن عبد البر بعد أن أخرجه من طريق أبي داود بسنده يحتمل أن يكون هذا من عمر على سبيل الاختيار لا أن الذي قرأ به بن مسعود لا يجوز.

٢٦. وروى ورقاء عن ابن أبي نجيح عن مجاهد عن ابن عباس عن أبي بن كعب أنه كان يقرأ للذين آمنوا انظرونا للذين آمنوا أمهلونا للذين آمنوا آخرون للذين آمنوا اربقونا وبهذا الإسناد عن أبي بن كعب أنه كان يقرأ كلما أضاء لهم مشوا (فيه) مروا فيه سعوا فيه كل هذه الأحرف كان يقرؤها أبي بن كعب فهذا معنى الحروف المراد بهذا الحديث والله أعلم إلا أن مصحف عثمان الذي بأيدي الناس اليوم هو منها حرف واحد وعلى هذا أهل العلم فاعلم...

٢٧. قال أبو عبيد: قوله: سبعة أحرف يعني سبع لغات من لغات العرب وليس معناه أن يكون في الحرف الواحد سبعة أوجه هذا لم يسمع به قط ولكن يقول: هذه اللغات السبع متفرقة في القرآن فبعضه نزل بلغة قريش وبعضه بلغة هذيل وبعضه بلغة هوازن وبعضه بلغة أهل اليمن وكذلك سائر اللغات ومعانيها مع هذا كله واحد ومما يبين ذلك قول ابن مسعود: إني [قد -] سمعت القراءة فوجدتهم متقاربين فأقرأوا كما علمتم إنما هو كقول أحدكم: هلم وتعال وكذلك قال ابن سيرين: [إنما هو كقولك: هلم وتعال وأقبل ثم فسر ابن سيرين -] فقال في قراءة ابن مسعود، صان كانت إلا زقية واحدة / وفي قراءتنا [إن كانت إلا صيحة واحدة] والمعنى فيهما واحد وعلى هذا سائر اللغات

٢٨. عن أبيه عن أبي حنيفة، عن حماد، عن إبراهيم، عن ابن مسعود رضى الله عنه أن رجلا كان يقرئه ابن مسعود، وكان أعجميا، فجعل يقول: {إن شجرة الزقوم، طعام الأثيم} [الدخان: ٤٤] فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم، فرد عليه، كل ذلك يقول: طعام اليتيم فقال ابن مسعود:

قل: «طعام الفاجر»، ثم قال ابن مسعود: "إن الخطأ في القرآن ليس أن تقول: الغفور الرحيم، العزيز الحكيم، إنما الخطأ أن تقرأ آية الرحمة آية العذاب، وآية العذاب آية الرحمة، وأن يزداد في كتاب الله ما ليس فيه "

٢٩. قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ رجلاً [ص: ٥٥] أعجمياً هذه الآية: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقراً كذلك.

قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجلاً: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك، قال: نعم، أرى ذلك واسعاً.

٣٠. حدثنا نعيم بن حماد، عن عبد العزيز بن محمد، عن محمد بن عجلان، عن عون بن عبد الله بن عتبة، [ص: ٣١٢] أن ابن مسعود، أقرأ رجلاً {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: ٤٤] فقال الرجل: (طعام اليتيم) فرددها عليه، فلم يستقم به لسانه. فقال: «أتستطيع أن تقول (طعام الفاجر)؟» قال: نعم. قال: «فافعل»

٣١. المؤلف: عثمان بن سعيد بن عثمان بن عمر أبو عمرو الداني (المتوفى: ٤٤٤هـ)

حدثنا خلف بن أحمد قال نا زياد بن عبد الرحمن قال حدثنا محمد بن يحيى قال حدثنا محمد بن يحيى بن سلام قال حدثنا أبي عن يزيد بن إبراهيم عن محمد بن سيرين أن عبد الله بن مسعود قال نزل القرآن على سبعة أحرف كقولك هلم أقبل تعال ٣٢. و"الأثيم" الفاجر، قاله أبو الدرداء. وكذلك قرأ هو وابن مسعود. وقال همام بن الحارث: كان أبو الدرداء يقرئ رجلاً "إن شجرة الزقوم طعام الأثيم" والرجل يقول: طعام اليتيم، فلما لم يفهم قال له: "طعام الفاجر". قال أبو بكر الأنباري: حدثني أبي قال حدثنا نصر قال حدثنا أبو عبيد قال حدثنا نعيم بن حماد عن عبد العزيز بن محمد عن ابن عجلان عن عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال: علم عبد الله بن مسعود رجلاً "إن شجرة الزقوم. طعام الأثيم" فقال الرجل: طعام اليتيم، فأعاد عليه عبد الله الصواب وأعاد الرجل الخطأ، فلما رأى عبد الله أن لسان الرجل لا يستقيم على الصواب قال له: أما تحسن أن تقول طعام الفاجر؟ قال بلى، قال فافعل. ولا حجة في هذا للجهال من أهل الزيف، أنه يجوز إبدال الحرف من القرآن بغيره، لأن ذلك إنما كان من عبد الله تقريباً للمتعم، وتوطئه منه له للرجوع إلى الصواب، واستعمال الحق والتكلم بالحرف على إنزال الله وحكاية رسول الله صلى الله عليه وسلم. وقال الزمخشري: "وبهذا يستدل على أن إبدال كلمة مكان كلمة جائز إذا كانت مؤدية معناها. ومنه أجاز أبو حنيفة القراءة بالفارسية على شريطة، وهي أن يؤدي القارئ المعاني على كمالها من غير أن يخرم منها شيئاً. قالوا: وهذه الشريطة تشهد أنها إجازة كلا إجازة، لأن في كلام العرب خصوصاً في القرآن الذي هو معجز بفصاحته وغرابه نظمه وأساليبه، من لطائف المعاني والأغراض ما لا يستقل بأدائه لسان من فارسية وغيرها، وما كان أبو حنيفة رحمه الله يحسن الفارسية، فلم يكن ذلك منه عن تحقق وتبصر. وروى علي بن الجعد عن أبي يوسف عن أبي حنيفة مثل قول صاحبيه في إنكار القراءة بالفارسية".

٣٣. وأخرج أبو عبيد في فضائله وابن الأنباري وابن المنذر عن عون بن عبد الله أن ابن مسعود أقرأ رجلاً {إن شجرة الزقوم طعام

الأثيم} فقال الرجل: طعام اليتيم فرددها عليه فلم يستقم بها لسانه فقال: أتستطيع أن تقول: طعام الفاجر قال: نعم قال: فافعل

وأخرج سعيد بن منصور وعبد بن حميد وابن جرير وابن المنذر والحاكم وصححه عن همام بن الحارث قال: كان أبو الدرداء يقرئ رجلاً {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} فجعل الرجل يقول: طعام اليتيم فلما رأى أبو الدرداء أنه لا يفهم قال: إن شجرة الزقوم طعام الفاجر

٣٤. عن الثوري، عن الأعمش، عن إبراهيم، عن همام بن الحارث، عن أبي الدرداء، أنه أقرأ رجلاً {شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان:

٤٤] قال: فقال الرجل: طعام اليتيم قال: فقال أبو الدرداء: «الفاجر»

٣٥. حدثنا أبو عبد الله محمد بن يعقوب الشيباني، ثنا محمد بن عبد الوهاب، ثنا يعلى بن عبيد، ثنا الأعمش، عن إبراهيم، عن همام بن الحارث، عن أبي الدرداء رضى الله عنه، قال: قرأ رجل عنده {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم} [الدخان: ٤٤] فقال أبو الدرداء: «قل طعام الأثيم» فقال الرجل: طعام اليثيم. فقال أبو الدرداء قل: «طعام الفاجر» هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه

٣٦. حدثنا عبد الصمد، حدثنا حرب بن ثابت كان يسكن بنى سليم، قال: حدثنا إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة، عن أبيه، عن جده قال: قرأ رجل عند عمر فغير عليه فقال: قرأت على رسول الله صلى الله عليه وسلم فلم يغير على، قال: فاجتمعنا عند النبي صلى الله عليه وسلم قال: فقرأ الرجل على النبي صلى الله عليه وسلم فقال له: "قد أحسنت"، قال: فكأن عمر وجد من ذلك، فقال النبي صلى الله عليه وسلم: "يا عمر، إن القرآن كله صواب ما لم يجعل عذاب مغفرة أو مغفرة عذاباً"، وقال عبد الصمد مرة أخرى أبو ثابت من كتابه (٤) تعليقه: إسناده حسن، .. قال السندی: ... قوله: "ما لم يجعل عذاب مغفرة": بأن يقرأ بعد: (إن الذين كفروا): (أوئك أصحاب الجنة) أو بالعكس، والحاصل أن القراءة غير المغيرة لأصل المعنى على الوجوه السبعة المنزلة جائزة، وخفى ذلك على عمر، ثم ظهر له.

قلنا: وانظر لزاما ما جاء فى "شرح مشكل الآثار" ١٠٨/٨-١٣٤ حول موضوع القراءة بالمعنى، فقد قال: إنما كان ذلك فى وقت خاص لضرورة دعت إلى ذلك، ثم ارتفعت تلك الضرورة، فارتفع حكم هذه السبعة الأحرف، وعاد ما يقرأ به القرآن إلى حرف واحد.

٣٧. نا عمرو بن على، نا معاذ بن هانئ، نا حرب بن ثابت، نا إسحاق بن عبد الله بن أبي طلحة، عن أبيه عن جده، وكان جده له صحبه أنه قرأ بين يدي عمر، فأخذ عليه عمر، فقال الرجل [ص: ٤٧٢]: والله لقد قرأت عند رسول الله صلى الله عليه وسلم فما غير على، فقضى لهم أنهم اجتمعوا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقرأ الرجل، فقال نبي الله: «قد أحسنت»، وكان عمر وجد فى نفسه، قال: وعرف نبي الله ذاك منه؛ فأهوى بيده إلى صدر عمر فقال: «ليقر الشيطان، ثلاث مرات يا عمر، إن القرآن كله صواب، ما لم يجعل العذاب مغفرة، والمغفرة عذاباً»

٣٨. حدثنا زيد بن حباب، عن حماد بن سلمة، عن على بن زيد بن جدعان، عن عبد الرحمن بن أبي بكر، عن أبيه: "أن جبريل قال للنبي صلى الله عليه وسلم: اقرأ القرآن على حرف، فقال له ميكائيل: استزده، فقال: حرفين، ثم قال: استزده، حتى بلغ سبعة أحرف كلها شاف كاف كقولك: هلم وتعال، ما لم يختم آية رحمة بآية عذاب، أو آية عذاب برحمة"

٣٩. حدثنا عفان، حدثنا حماد بن سلمة، أخبرنا على بن زيد، عن عبد الرحمن بن أبي بكر، عن أبي بكر، "أن جبريل عليه السلام قال: يا محمد اقرأ القرآن على حرف، قال ميكائيل عليه السلام: استزده، فاستزاده، قال: فاقراً على حرفين، قال ميكائيل: استزده، فاستزاده حتى بلغ سبعة أحرف، قال: كل شاف كاف ما لم تختم آية عذاب برحمة، أو آية رحمة بعذاب نحو قولك تعال وأقبل، وهلم واذهب، وأسرع وأعجل". ٤٠. حدثنا أبو كريب، قال: حدثنا زيد بن الحباب، عن حماد بن سلمة، عن على بن زيد، عن عبد الرحمن بن أبي بكر، عن أبيه، قال:

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: "قال جبريل: اقرأوا القرآن على حرف. فقال ميكائيل: استزده. فقال: على حرفين. حتى بلغ ستة أو سبعة أحرف، فقال: كلها شاف كاف، ما لم تختم آية عذاب [بآية رحمة]، أو آية رحمة [بآية عذاب]، كقولك: هلم وتعال"

٤١. حدثنا أحمد قال: نا محمد بن الوزير الواسطي قال: نا إسحاق الأزرق قال: نا سفيان الثوري، وحمره الزيات، عن الأعمش، عن أبي وائل، عن عبد الله قال: «قد سمعت القراءة، فوجدتهم متقاربين، فاقروا كما علمتم، وإياكم والنطع والاختلاف، فإنما هو كقول أحدكم: هلم وتعال»

٤٢. المؤلف: أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصرى القرشى (المتوفى: ١٩٧هـ)

قال: وحدثني الحارث بن نبهان عن أبان بن أبي عياش أن أنس بن مالك قرأ: {إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً} وأصوب {قيلاً}؛ قال: فقلت له: أو {أقوم قيلاً}، فقال: أصوب وأقوم واحد

٤٣. المؤلف: أبو يعلى أحمد بن على بن المثنى بن يحيى بن عيسى بن هلال التميمي، الموصلي (المتوفى: ٣٠٧هـ)

حدثنا إبراهيم، حدثنا أبو أسامة، حدثنا الأعمش، أن أنس بن مالك قرأ هذه الآية: (إن ناشئة الليل هي أشد وطأ وأصوب قيلاً)، فقال له رجل: إنما نقرأها (وأقوم قيلاً) [المزمل: ٦]، فقال: «إن أقوم، وأصوب، وأهياً، وأشبه هذا واحد»

٤٤. وعن الأعمش قال: سمعت أنس بن مالك يقول في قول الله - عز وجل - "وأقوم قيلاً" قال: وأصدق. فقيل له: إنها تقرأ: وأقوم، فقال: أقوم وأصدق واحد.

رواه البزار، وأبو يعلى بنحوه، إلا أنه قال: وأصوب قيلاً، وقال: إن أقوم وأصوب، وأهياً، وأشبه هذا واحد، ولم يقل الأعمش سمعت أنسا، ورجال أبي يعلى رجال الصحيح، ورجال البزار ثقات. قلت: وقد تقدمت أحاديث من هذا النوع في سورها.

٤٥. [وقد] قال الحافظ أبو يعلى الموصلي: حدثنا إبراهيم بن سعيد الجوهري، حدثنا أبو أسامة، حدثنا الأعمش، أن أنس بن مالك قرأ هذه الآية: "إن ناشئة الليل هي أشد وطأ وأصوب قيلاً" فقال له رجل: إنما نقرأها (وأقوم قيلاً) فقال له: إن أصوب وأقوم وأهياً وأشبه هذا واحد.

٤٦. وعن الأعمش قال: قرأ أنس بن مالك إن ناشئة الليل هي أشد وطأ وأصوب قيلاً فقيل له: وأقوم قيلاً فقال: أقوم وأصوب وأهياً: سواء. قال أبو بكر الأنباري: وقد ترامى ببعض هؤلاء الزائغين إلى أن قال: من قرأ بحرف يوافق معنى حرف من القرآن فهو مصيب، إذا لم يخالف معنى ولم يأت بغير ما أراد الله وقصد له، واحتجوا بقول أنس هذا. وهو قول لا يعرج عليه ولا يلتفت إلى قائله، لأنه لو قرأ بألفاظ تخالف ألفاظ القرآن إذا قاربت معانيها واشتملت على عامتها، لجاز أن يقرأ في موضع الحمد لله رب العالمين [الفتحة: ٢]: الشكر للباري ملك المخلوقين، ويتسع الأمر في هذا حتى يبطل لفظ جميع القرآن، ويكون التالي له مفترياً على الله عز وجل، كاذباً على رسوله صلى الله عليه وسلم ولا حجة لهم في قول ابن مسعود: نزل القرآن على سبعة أحرف، إنما هو كقول أحدكم: هلم وتعال وأقبل، لأن هذا الحديث يوجب أن القراءات المأثورة المنقولة بالأسانيد الصحاح عن النبي صلى الله عليه وسلم إذا اختلفت ألفاظها، واتفقت معانيها، كان ذلك فيها بمنزلة الخلاف في هلم، وتعال، وأقبل، فأما ما لم يقرأ به النبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه وتابعوهم رضى الله عنهم، فإنه من أورد حرفاً منه في القرآن بهت ومال وخرج من مذهب الصواب. قال أبو بكر: والحديث الذي جعلوه قاعدتهم في هذه الضلالة حديث لا يصح عن أحد من أهل العلم، لأنه مبني على رواية الأعمش عن أنس، فهو مقطوع ليس بمتصل فيؤخذ به، من قبل أن الأعمش رأى أنسا ولم يسمع منه.

٤٧. يونس بن محمد: حدثنا أبو أويس: سألت الزهري عن التقديم والتأخير في الحديث، فقال: إن هذا يجوز في القرآن، فكيف به في الحديث؟ إذا أصيب معنى الحديث، ولم يحل به حراماً، ولم يحرم به حلالاً، فلا بأس، وذلك إذا أصيب معناه.

٤٨. وقال يونس بن محمد المؤدب: ثنا أبو أويس سألت الزهري عن التقديم والتأخير في الحديث فقال: هذا يجوز في القرآن فكيف به في الحديث إذا أصيب معنى الحديث فلا بأس.

٤٩. وقال يونس بن محمد المؤدب حدثنا أبو أويس سألت الزهري عن التقديم والتأخير في الحديث فقال هذا لا يجوز في القرآن فكيف في الحديث إذا أصبت معنى الحديث فلا بأس.

٥٠. واصل بن عطاء أبو حذيفة المخزومي مولا هم ... وقيل: كان يجيز التلاوة بالمعنى، وهذا جهل.

٥١. واصل بن عطاء، أبو حذيفة البصري الغزالي... وكان يجيز القراءة بالمعنى، وهذه جراءة على كتاب الله العزيز.

٥٢. أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري (المتوفى: ٦٠٦هـ)

المسألة الرابعة: مذهب أبي حنيفة أن قراءة القرآن بالمعنى جائز، واحتج عليه بأنه نقل أن ابن مسعود كان يقرأ رجلاً هذه الآية فكان يقول: طعام اللثيم، فقال قل طعام الفاجر، وهذا الدليل في غاية الضعف على ما بيناه في أصول الفقه.

٥٣. وذهب أبو حنيفة إلى جواز قراءة القرآن في الصلاة بالفارسية وبأى لسان آخر، لقول الله تعالى: {وإنه لفى زبر الأولين} ، ولم يكن فيها بهذا النظم، وقوله تعالى: {إن هذا لفى الصحف الأولى صحف إبراهيم وموسى} ، فصحف إبراهيم كانت بالسريانية، وصحف موسى بالعبرانية فدل على كون ذلك قرآنا؛ لأن القرآن هو النظم والمعنى جميعا حيث وقع الإعجاز بهما، إلا أنه لم يجعل النظم ركنا لازما في حق جواز الصلاة خاصة رخصة؛ لأنها ليست بحالة الإعجاز، وقد جاء التخفيف في حق التلاوة لقول النبي صلى الله عليه وسلم: إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف فكذا هنا.

وذهب أبو يوسف ومحمد بن الحسن صاحب أبي حنيفة إلى أنه لا تجوز القراءة بغير العربية إذا كان يحسن العربية؛ لأن القرآن اسم لمنظوم عربي لقول الله تعالى: {إننا جعلناه قرآنا عربيا} ، وقال تعالى: {إننا أنزلناه قرآنا عربيا} ، والمراد نظمه، ولأن المأمور به قراءة القرآن، وهو اسم للمنزل باللفظ العربي المنظوم هذا النظم الخاص المكتوب في المصاحف المنقول إلينا نقلا متواترا، والأعجمي إنما يسمى قرآنا مجازا ولذا يصح نفي اسم القرآن عنه.

والفتوى عند الحنفية على قول الصحابين، ويروى رجوع أبي حنيفة إلى قولهما.

قال الشلبي نقلا عن العيني: صح رجوع أبي حنيفة إلى قولهما.

وقد اتفق الثلاثة - أبو حنيفة وصاحبه - على جواز القراءة بالفارسية وصحة الصلاة عند العجز عن القراءة بالعربية

٥٤. المؤلف: أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف النووي (المتوفى: ٦٧٦هـ)

وقال أبو حنيفة تجوز وتصح به الصلاة مطلقا وقال أبو يوسف ومحمد يجوز للعاجز دون القادر واحتج لأبي حنيفة بقوله تعالى (قل الله شهيد بيني وبينكم وأوحى إلى هذا القرآن لأنذركم به) قالوا والعجم لا يعقلون الإنذار إلا بترجمته وفي الصحيحين إن النبي صلى الله عليه وسلم قال " أنزل القرآن على سبعة أحرف " وعن سلمان الفارسي رضى الله عنه أن قوما من الفرس سألوه أن يكتب لهم شيئا من القرآن فكتب لهم فاتحة الكتاب بالفارسية ولأنه ذكر فقامت ترجمته مقامه كالشهادتين في الإسلام وقياسا على جواز ترجمته حديث النبي صلى الله عليه وسلم وقياسا على جواز التيسير بالعجمية واحتج أصحابنا بحديث عمر بن الخطاب... وأما الجواب عن الآية الكريمة فهو أن الإنذار يحصل ليتم به وإن نقل إليهم معناه وأما الجواب عن الحديث فسيح لغاب للعجز ولأنه يدل على أنه لا يتجاوز هذه السبعة وهم يقولون يجوز بكل لسان ومعلوم أنها تزيد على سبعة وعن فعل سلمان أنه كتب تفسيرها لا حقيقة الفاتحة وعن الإسلام

٥٥. محمود خطاب السبكي (١٢٧٤ - ١٣٥٢ هـ = ١٨٥٧ - ١٩٣٣ م)

فإن أتى بترجمته في صلاة بدلا عن القراءة لم تصح صلاته سواء أحسن القراءة أم لا (وبه قال) جماهير العلماء منهم مالك وأحمد وداود (وقال أبو حنيفة) تجوز وتصح به الصلاة مطلقا (وقال) أبو يوسف ومحمد يجوز للعاجز دون القادر (واحتج) لأبي حنيفة بقول الله تعالى "قل الله شهيد بيني وبينكم وأوحى إلى هذا القرآن لأنذركم به" قال والعجم لا يعقلون الإنذار إلا بترجمته (وفي الصحيحين) أن النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم قال أنزل القرآن على سبعة أحرف (وعن) سلمان الفارسي رضى الله تعالى عنه أن قوما من الفرس سألوه أن يكتب لهم شيئا من القرآن فكتب لهم فاتحة الكتاب بالفارسية (ولأنه ذكر) فقامت ترجمته مقامه كالشهادتين في الإسلام (وقياسا) على جواز ترجمته حديث النبي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم (وقياسا) على جواز التيسير بالعجمية (واحتج) أصحابنا بحديث عمر (وأما الجواب) عن الحديث فسيح لغات للعرب. ولأنه يدل على أنه لا يتجاوز هذه السبعة وهم يقولون يجوز بكل لسان. ومعلوم أنها تزيد على سبعة (والجواب عن) فعل سلمان أنه كتب تفسيرها لا حقيقة الفاتحة ...

٥٦. المؤلف: أبو محمد عبد الله بن وهب بن مسلم المصرى القرشى (المتوفى: ١٩٧هـ)

١٣٩ - فقيـل لمالك: أفتـرى أن يقرأ بمثل [ما] قرأ عمر بن [ص: ٦١] الخطاب: فامضوا إلى ذكر الله، فقال: ذلك جائز؛ وقال رسول الله: أنزل [القرآن] على سبعة أحرف، فاقروا منه ما تيسر منه، مثل تعلمون، ويعلمون.

قال مالك: ولا أرى باختلافهم في مثل هذا بأساً؛ قال: وقد كان الناس لهم مصاحف وألسنة الذين أوصى إليهم عمر بن الخطاب كانت لهم مصاحف.

٥٧. قال: وحدثني الليث بن سعد عن محمد بن عجلان عن عون بن عبد الله يرفع الحديث إلى عبد الله بن مسعود أنه كان يقرئ رجلاً [ص: ٥٥] أعجمياً هذه الآية: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فيقول الأعجمي: طعام اليتيم؛ فقال ابن مسعود: أتستطيع أن تقول طعام الفاجر، قال: نعم، قال: فاقراً كذلك.

قال: وحدثني مالك بن أنس قال: أقرأ عبد الله بن مسعود رجلاً: {إن شجرة الزقوم طعام الأثيم}، فجعل يقول: طعام اليتيم، فقال له عبد الله: طعام الفاجر؛ قال: قلت لمالك: أترى أن تقرأ كذلك، قال: نعم، أرى ذلك واسعاً.

٥٨. ومن العجب أن جمهرة من المعارضين لنا وهم المالكيون قد صح عن صاحبهم ما ناه المهلب بن أبي صفرة الأسدي التميمي قال ابن مناس نا ابن مسرور نا يحيى نا يونس بن عبد الأعلى نا ابن وهب حدثني ابن أنس قال أقرأ عبد الله بن مسعود رجلاً {إن شجرة لزقوم * طعام لأثيم} فجعل الرجل يقول طعام اليتيم فقال له ابن مسعود طعام الفاجر قال ابن وهب قلت لمالك أترى أن يقرأ كذلك قال نعم أرى ذلك واسعاً فقيـل لمالك أفتـرى أن يقرأ بمثل ما قرأ عمر بن الخطاب فامضوا إلى ذكر الله قال مالك ذلك جائز قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنزل القرآن على سبعة أحرف فاقروا منه ما تيسر مثل تعلمون يعلمون قال مالك لا أرى في اختلافهم في مثل هذا بأساً ولقد كان الناس ولهم مصاحف والستة الذين أوصى لهم عمر بن الخطاب كانت لهم مصاحف قال أبو محمد فكيف يقولون مثل هذا أيجيزون القراءة هكذا فلعمري لقد هلكوا وأهلكوا وأطلقوا كل بائقة في القرآن أو يمنعون من هذا فيخالفون صاحبهم في أعظم الأشياء وهذا إسناد عنه في غاية الصحة وهو مما أخطأ فيه مالك مما لم يتدبره لكن قاصداً إلى الخير ولو أن أمراً ثبت على هذا وجازه بعد التنبيه له على ما فيه وقيام حجة الله تعالى عليه في ورود القرآن بخلاف هذا لكان كافراً ونعوذ بالله من الضلال قال أبو محمد فبطل ما قالوه في الإجماع بأوضع بيان والحمد لله رب العالمين

٥٩. المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ٤٦٣هـ)

وذكر ابن وهب في كتاب الترغيب من جامعه قال قيل لمالك أترى أن يقرأ بمثل ما قرأ عمر بن الخطاب فامضوا إلى ذكر الله فقال ذلك جائز قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أنزل القرآن على سبعة أحرف فاقروا منه ما تيسر ومثل ما تعلمون ويعلمون وقال مالك لا أرى باختلافهم في مثل هذا بأساً قال وقد كان الناس ولهم مصاحف والستة الذين أوصى إليهم عمر بن الخطاب رضى الله عنهم كانت لهم مصاحف قال ابن وهب وسألت مالكا عن مصحف عثمان بن عفان قال لى ذهب قال وأخبرنى مالك بن أنس قال أقرأ عبد الله بن مسعود رجلاً إن شجرة الزقوم طعام الأثيم فجعل الرجل يقول طعام اليتيم فقال له ابن مسعود طعام الفاجر فقلت لمالك أترى أن يقرأ كذلك قال نعم أرى ذلك واسعاً - قال أبو عمر معناه عندي أن يقرأ به في غير الصلاة وإنما ذكرنا ذلك عن مالك تفسيراً لمعنى الحديث وإنما لم تجز القراءة به في الصلاة لأن ما عدا مصحف عثمان فلا يقطع عليه وإنما يجرى مجرى السنن التي نقلها الآحاد لكن لا يقدم أحد على القطع في رده وقد روى عيسى عن ابن القاسم في المصاحف بقراءة ابن مسعود قال أرى أن يمنع الإمام من بيعه ويضرب من قرأ به ويمنع ذلك وقد قال مالك من قرأ في صلاته بقراءة ابن مسعود أو غيره من الصحابة مما يخالف المصحف لم يصل وراءه وعلماء المسلمين مجمعون على ذلك إلا قوم شذوا لا يعرج عليهم منهم الأعمش سليمان بن مهران وهذا كله يدل على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد بن ثابت الذي جمع عليه عثمان المصحف

٦٠ . [ص: ٢٧٤] قال: فإذا كان الله لرأفته بخلقه أنزل كتابه على سبعة أحرف، معرفة منه بأن الحفظ قد يزل، ليحل لهم قراءته وإن اختلف اللفظ فيه، ما لم يكن في اختلافهم إحالة معنى: كان ما سوى كتاب الله أولى أن يجوز فيه اختلاف اللفظ ما لم يحل معناه. وكل ما لم يكن فيه حكم، فاختلف اللفظ فيه لا يحيل معناه. [ص: ٢٧٥] وقد قال بعض التابعين: لقيت أناسا من أصحاب رسول الله، فاجتمعوا في المعنى واختلفوا على اللفظ، فقلت لبعضهم ذلك، فقال: لا بأس ما لم يحيل المعنى.

٦١ . باب في التشهد

حدثنا الربيع قال: أخبرنا الشافعي، أخبرنا الثقة، عن الليث بن سعد، عن أبي الزبير، عن سعيد، وطاوس، عن ابن عباس قال: "كان النبي صلى الله عليه وسلم يعلمنا التشهد كما يعلمنا السورة من القرآن، فكان يقول: التحيات المباركات الصلوات الطيبات لله، سلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته، سلام علينا وعلى عباد الله الصالحين، أشهد أن لا إله إلا الله، وأن محمدا رسول الله" قال الربيع: هذا حدثنا به يحيى بن حسان. قال الشافعي: وقد روى أيمن بن نابل بإسناد له، عن جابر، عن النبي عليه السلام تشهدا يخالف هذا في بعض حروفه. وروى البصريون عن أبي موسى عن النبي عليه السلام حديثا يخالفهما في بعض حروفهما. وروى الكوفيون عن ابن مسعود في التشهد حديثا يخالفها كلها في بعض حروفها، فهي مشتبهة متقاربة، واحتمل أن تكون كلها ثابتة، وأن يكون رسول الله يعلم الجماعة والمنفردين التشهد، فيحفظ أحدهم على لفظ، ويحفظ الآخر على لفظ يخالفه، لا يختلفان في معنى أنه إنما يريد به تعظيم الله جل ثناؤه وذكره، والتشهد والصلاة على النبي، فيقر النبي كلا على ما حفظ، وإن زاد بعضهم على بعض، أو لفظها بغير لفظه؛ لأنه ذكر. وقد اختلف بعض أصحاب النبي في بعض لفظ القرآن عند رسول الله، ولم يختلفوا في معناه فأقرهم. وقال: «هكذا أنزل، إن هذا القرآن أنزل على سبعة أحرف، فاقروا ما تيسر منه»، فما سوى القرآن من الذكر أولى أن يتسع هذا فيه، إذا لم يختلف المعنى. قال: وليس لأحد أن يعتمد أن يكف عن قراءة حرف من القرآن إلا بنسيان، وهذا في التشهد وفي جميع الذكر أخف، وإنما قلنا بالتشهد الذي روى عن ابن عباس؛ لأنه أتمها، وأن فيه زيادة على بعضها؛ المباركات.

٦٢ . . البتة منحصر به اين افراد نيست؛ بلکه اينها مشاهير آن زمانند؛ وگرنه ديگراني هم بوده‌اند مانند عبدالله بن مبارک بن واضح

(١٨١-١١٨):

أخبرنا محمد بن أحمد بن يعقوب، أنا محمد بن نعيم الضبي، قال: سمعت أبا الحسن أحمد بن محمد العنزي يقول: سمعت عثمان بن سعيد الدارمي، يقول: سمعت نعيم بن حماد، يقول "ما رأيت ابن المبارك يقول قط: حدثنا، كأنه يرى أخبرنا أوسع، وكان لا يرد على أحد حرفا إذا قرأ" (الكفاية في علم الرواية للخطيب البغدادي (ص ٢٨٥))

٦٣ . ذهب ابوحنيفه الى جواز قرائه القرآن في الصلاه بالفارسيه و بأى لسان آخر لقول الله ... و لقول النبي لت القرآن نزل على سبعة احرف.

٦٤ . و "الأثيم" الفاجر، قاله أبو الدرداء. وكذلك قرأ هو وابن مسعود. وقال همام بن الحارث: كان أبو الدرداء يقرئ رجلا "إن شجرة الزقوم طعام الأثيم" والرجل يقول: طعام اليتيم، فلما لم يفهم قال له: "طعام الفاجر". قال أبو بكر الأنباري: حدثني أبي قال حدثنا نصر قال حدثنا أبو عبيد قال حدثنا نعيم بن حماد عن عبد العزيز بن محمد عن ابن عجلان عن عون بن عبد الله بن عتبة بن مسعود قال: علم عبد الله بن مسعود رجلا "إن شجرة الزقوم. طعام الأثيم" فقال الرجل: طعام اليتيم، فأعاد عليه عبد الله الصواب وأعاد الرجل الخطأ، فلما رأى عبد الله أن لسان الرجل لا يستقيم على الصواب قال له: أما تحسن أن تقول طعام الفاجر؟ قال بلى، قال فافعل. ولا حجة في هذا للجهال من أهل الزيف، أنه يجوز إبدال الحرف من القرآن بغيره، لأن ذلك إنما كان من عبد الله تقريبا للمتعم، وتوطئه منه له للرجوع إلى الصواب، واستعمال الحق والتكلم بالحرف على إنزال الله وحكاية رسول الله صلى الله عليه وسلم. وقال الزمخشري: "وبهذا يستدل على أن إبدال كلمة مكان

كلمة جاز إذا كانت مؤدية معناها. ومنه أجاز أبو حنيفة القراءة بالفارسية على شريطة، وهي أن يؤدي القارئ المعاني على كمالها من غير أن يخرم منها شيئا. قالوا: وهذه الشريطة تشهد أنها إجازة كلا إجازة، لأن في كلام العرب خصوصا في القرآن الذي هو معجز بفصاحته وغرابه نظمه وأساليبه، من لطائف المعاني والأغراض ما لا يستقل بأدائه لسان من فارسية وغيرها، وما كان أبو حنيفة رحمه الله يحسن الفارسية، فلم يكن ذلك منه عن تحقق وتبصر. وروى على بن الجعد عن أبي يوسف عن أبي حنيفة مثل قول صاحبيه في إنكار القراءة بالفارسية".

٦٥. وذهب آخرون فيما ذكر لنا ابن أبي عمران إلى أن معنى سبعة أحرف سبع لغات؛ لأنه قد ذكر في القرآن غير شيء بلغات مختلفة من لغات العرب، ومنه ما ذكر بما ليس من لغاتهم غير أنه عرب فدخل في لغتهم، مثل {طور سينين} [التين: ٢]، فأنزل القرآن على تلك الأحرف كلها، بعضه على هذا الحرف، وبعضه على الحرف الآخر، فقليل: أنزل القرآن على سبعة أحرف، أي أنزل القرآن كله على تلك السبعة الأحرف. قال أبو جعفر: فتأملنا نحن هذا الباب لنقف على حقيقة الأمر [ص: ١١٧] فيه إن شاء الله، فوجدنا الله عز وجل قد قال في كتابه:

{وما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومه ليبين لهم} [إبراهيم: ٤]. فأعلمنا الله أن الرسل إنما تبعث بألسن قومها، لا بألسن سواها، وعقلنا بذلك أن اللسان الذي بعث فعقلنا بذلك أن قومه الذين بعثه الله عز وجل بلسانهم هم قريش دون من سواهم، وكان صلى الله عليه وسلم يقرأ ما ينزل عليه من القرآن باللسان الذي ذكرنا على أهل ذلك اللسان وعلى من سواهم من الناس من أهل الألسن العربية التي تخالف ذلك اللسان وعلى من سواهم ممن ليس من العرب ممن دخل في دينه كسلمان الفارسي، وكمن سواه ممن صحبه وآمن به وصدقه، وكان أهل لسانه أميين لا يكتبون إلا القليل [ص: ١١٨] منهم كتابا ضعيفا، وكان يشق عليهم حفظ ما يقرؤه عليهم بحروفه التي يقرؤه بها عليهم، ولا يتهيأ لهم كتاب ذلك وتحفظهم إياه؛ لما عليهم في ذلك من المشقة. وإذا كان أهل لسانه في ذلك كما ذكرنا كان من ليس من أهل لسانه من بعد أخذ ذلك عنه بحروفه أوكد، وكان عذرهم في ذلك أبسط؛ لأن من كان على لغة من اللغات ثم أراد أن يتحول عنها إلى غيرها من اللغات لم يتهيأ ذلك له إلا بالرياضة الشديدة والمشقة الغليظة، وكانوا يحتاجون إلى حفظ ما قد تلاه عليهم صلى الله عليه وسلم مما أنزله الله عز وجل عليه من القرآن؛ ليقروا في صلاتهم، وليعلموا به شرائع دينهم، فوسع عليهم في ذلك أن يتلوه بمعانيه، وإن خالفت ألفاظهم التي يتلونه بها ألفاظ نبيهم صلى الله عليه وسلم التي قرأها بها عليهم، فوسع لهم في ذلك بما ذكرنا، والدليل على ما وصفنا من ذلك أن عمر بن الخطاب وهشام بن حكيم بن حزام رضي الله عنهما، وهما قرشيان، لسانهما لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم الذي به نزل القرآن عليه، قد كانا مختلفا فيما قرأ به سورة الفرقان حتى قرأها على رسول النبي الله عليه وسلم، فكان من قوله لهما ما قد روى في حديث يعود إلى عمر بن الخطاب رضي الله عنه.

٦٦. قال أبو جعفر: فكان في هذا الحديث ما قد دل على أن السبعة الأحرف هي السبعة التي ذكرنا، وأنها مما لا يختلف معانيها، وإن اختلفت الألفاظ التي يتلفظ بها وأن ذلك كان توسعة من الله عز وجل عليهم لضرورتهم إلى ذلك وحاجتهم إليه، وإن كان الذي نزل على النبي صلى الله عليه وسلم إنما نزل بألفاظ واحدة. ومن ذلك ما قد روى عن ابن عباس رضي الله عنهما، مما قد حمله ابن شهاب على المعنى الذي حملناه نحن عليه.

حدثنا يونس قال: أنبأنا ابن وهب قال: أخبرني يونس بن يزيد، عن ابن شهاب قال: حدثني عبيد الله بن عبد الله، أن ابن عباس رضي الله عنهما حدثه، أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: "أقرأني جبريل صلى الله عليه وسلم على حرف واحد، فراجعته، فلم أزل أستزيده فيزيديني حتى انتهى إلى سبعة أحرف".

قال ابن شهاب: بلغني أن تلك السبعة الأحرف إنما تكون في [ص: ١٢٥] الأمر الذي يكون واحدا لا يختلف في حلال ولا حرام. قال أبو جعفر: وكانت هذه السبعة للناس في هذه الحروف في عجزهم عن أخذ القرآن على غيرها مما لا يقدرُونَ عليه، لما قد تقدم ذكرنا له في هذا الباب، وكانوا على ذلك حتى كثر من يكتب منهم، وحتى عادت لغاتهم إلى لسان رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقرأوا بذلك على تحفظ

القرآن بألفاظه التي نزل بها، فلم يسعهم حينئذ أن يقرأوه بخلافها، وبأن بما ذكرنا أن تلك السبعة الأحرف إنما كانت في وقت خاص لضرورة دعت إلى ذلك، ثم ارتفعت تلك الضرورة، فارتفع حكم هذه السبعة الأحرف، وعاد ما يقرأ به القرآن إلى حرف واحد. وقد روى من حديث أبي في المعنى الذي ذكرنا ما فيه زيادة على حديثه الذي رويناه قبل هذا

٦٧. وأخبرنا أبو زكريا بن أبي إسحاق، نا أبو بكر بن دارم، بالكوفة، ثنا أحمد بن موسى بن إسحاق، ثنا عبيد يعيش، ثنا أبو بكر بن عياش، عن هشام، عن ابن سيرين، عن عبيدة، عن عبد الله، قال: "نزل القرآن على سبعة أحرف فهو كقولك: أعجل أسرع"، ورواه سفيان، وشعبة، عن الأعمش، وزاد فيه: وأقبل، وذهب جماعة من أهل العلم منهم من المتأخرين أبو بكر محمد بن إسحاق بن خزيمة إلى أن المراد بذلك أن يقول: «عليماً حكيماً»، «غفوراً رحيماً»، «سميعاً بصيراً» ما هو من أسامي الرب عز وجل فلا بأس أن يقول أحدهما بدل الآخر ما لم يختم آية رحمه بآية عذاب، أو آية عذاب بآية رحمه.

٦٨. أخبرنا محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ، قال: أخبرنا أبو علي الحسن بن صافي الصفار، أن عبد الله بن سليمان حدثهم، قال: حدثنا أبو الطاهر، قال: سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين، هل تدخل في السبعة الأحرف؟ فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف كقولهم: هلم، أقبل، تعال. أي ذلك قلت أجزاك. قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب.

قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ: ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة. وبه قال محمد بن جرير الطبري.

٦٩. المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ٤٦٣هـ)

وهذا كله يدل على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد بن ثابت الذي جمع عليه عثمان المصحف حدثنا عبد الله بن محمد بن أسد وخلف بن القاسم بن سهل قال أنبأنا محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ قال حدثنا أبو علي الأصبهاني المقرئ قال حدثنا أبو علي الحسين بن صافي الصفار أن عبد الله بن سليمان حدثهم قال حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل تدخل في السبعة الأحرف فقال لا وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم أقبل تعال أي ذلك قلت أجزاك قال أبو الطاهر وقاله ابن وهب قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة وبه قال محمد بن جرير الطبري

٧٠. المؤلف: أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمري القرطبي (المتوفى: ٤٦٣هـ)

فهذا معنى السبعة الأحرف المذكورة في الأحاديث عند جمهور أهل الفقه والحديث ومصحف عثمان (رضي الله عنه) الذي بأيدي الناس هو منها حرف واحد

ذكر بن أبي داود قال حدثنا أبو الطاهر قال سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءات المدنيين والعراقيين اليوم هل تدخل في الأحرف السبعة فقال لا إنما السبعة الأحرف كقولك أقبل هلم تعال أي ذلك قلت أجزاك

قال أبو الطاهر وقاله بن وهب وبه قال محمد بن جرير الطبري

٧١. المؤلف: أبو القاسم شهاب الدين عبد الرحمن بن إسماعيل بن إبراهيم المقدسي الدمشقي المعروف بأبي شامة (المتوفى: ٦٦٥هـ)

"قال أبو بكر محمد بن عبد الله الأصبهاني (٣) المقرئ: أخبرنا أبو علي الحسن بن صافي الصفار أن عبد الله بن سليمان حدثهم قال: حدثنا أبو الطاهر قال: سألت سفيان بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين، هل تدخل في السبعة الأحرف؟ فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف كقولهم هلم، أقبل، تعال، أي ذلك قلت أجزاك. قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب. قال أبو بكر الأصبهاني: ومعنى قول سفيان هذا أن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة، وبه قال محمد بن جرير الطبري."

تعليقه: (٣) هو المعروف بابن أشتة، أستاذ كبير وعالم بالقراءات والعربية، له مؤلفات، منها "المفيد" في شواذ القراءات، توفي سنة ٣٦٠هـ "غاية النهاية" ٢، ص ١٨٤.

٧٢. المؤلف: أحمد بن علي بن عبد القادر، أبو العباس الحسيني العبيدي، تقي الدين المقرئ (المتوفى: ٨٤٥هـ)

وهذا كله يدل على أن السبعة الأحرف التي أشير إليها في الحديث ليس بأيدي الناس منها إلا حرف زيد ابن ثابت الذي جمع عليه عثمان المصاحف.

وذكر من حديث محمد بن عبد الله الأصبهاني المقرئ، حدثنا أبو علي الحسن ابن صافي الصفار، أن عبد الله بن سليمان قال: حدثنا أبو الظاهر قال: سألت سفيان بن عيينة عن الاختلاف في قراءة المدنيين والعراقيين، هل تدخل في السبعة الأحرف فقال: لا، وإنما السبعة الأحرف: كقولهم: أقبل، تعال، أي ذلك قلت أجزأك، قال أبو الطاهر: وقاله ابن وهب.

قال أبو بكر بن عبد الله الأصبهاني المقرئ: ومعنى سفيان هذا: إن اختلاف العراقيين والمدنيين راجع إلى حرف واحد من الأحرف السبعة، وبه قال محمد بن جرير الطبري.

٧٣. المؤلف: أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن أحمد بن حجر العسقلاني (المتوفى: ٨٥٢هـ)

قال أبو شامة: وقد اختلف السلف في الأحرف السبعة التي نزل بها القرآن هل هي مجموعة في المصحف الذي بأيدي الناس اليوم أو ليس فيه إلا حرف واحد منها؟ مال ابن الباقلاني إلى الأول، وصرح الطبري وجماعه بالثاني وهو المعتمد. وقد أخرج بن أبي داود في المصاحف عن أبي الطاهر بن أبي السرح قال سألت بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل هي الأحرف السبعة قال لا وإنما الأحرف السبعة مثل هلم وتعال وأقبل أي ذلك قلت أجزأك قال وقال لي بن وهب مثله والحق أن الذي جمع في المصحف هو المتفق على إنزاله المقطوع به المكتوب بأمر النبي صلى الله عليه وسلم وفيه بعض ما اختلف فيه الأحرف السبعة لا جميعها كما وقع في المصحف المكي تجرى من تحتها الأنهار في آخر براءة وفي غيره بحذف من وكذا ما وقع من اختلاف مصاحف الأمصار من عدة واوات ثابتة في بعضها دون بعض وعدة ها آت وعدة لا مات ونحو ذلك وهو محمول على أنه نزل بالأميرين معا وأمر النبي صلى الله عليه وسلم بكتابتها لشخصين أو أعلم بذلك شخصا واحدا وأمره بإثباتهما على الوجهين وما عدا ذلك من القراءات مما لا يوافق الرسم فهو مما كانت القراءة جوزت به توسعة على الناس وتسهيلا فلما آل الحال إلى ما وقع من الاختلاف في زمن عثمان وكفر بعضهم بعضا اختاروا الاختصار على اللفظ المأذون في كتابته وتركوا الباقي قال الطبري وصار ما اتفق عليه الصحابة من الاختصار كمن اقتصر مما خير فيه على خصلة واحدة لأن أمرهم بالقراءة على الأوجه المذكورة لم يكن على سبيل الإيجاب بل على سبيل الرخصة قلت ويدل عليه قوله صلى الله عليه وسلم في حديث الباب فاقروا ما تيسر منه وقد قرر الطبري ذلك تقريراً أطنب فيه ووهي من قال بخلافه ووافقه على ذلك جماعة منهم أبو العباس بن عمار في شرح الهداية وقال أصح ما عليه الحذاق أن الذي يقرأ الآن بعض الحروف السبعة المأذون في قراءتها لا كلها وضابطه ما وافق رسم المصحف فأما ما خالفه مثل أن تبتغوا فضلا من ربكم في مواسم الحج ومثل إذا جاء فتح الله والنصر فهو من تلك القراءات التي تركت إن صح السند بها ولا يكفي صحه سندها في إثبات كونها قرآنا ولا سيما والكثير منها مما يحتمل أن يكون من التأويل الذي قرن إلى التنزيل فصار يظن أنه منه

قد أخرج بن أبي داود في المصاحف عن أبي الطاهر بن أبي السرح قال سألت بن عيينة عن اختلاف قراءة المدنيين والعراقيين هل هي الأحرف السبعة قال لا وإنما الأحرف السبعة مثل هلم وتعال وأقبل أي ذلك قلت أجزأك قال وقال لي بن وهب مثله.

٧٤. ٢٠- حدثني محمد بن عبد الله بن أبي مخلد الواسطي، ويونس بن عبد الأعلى الصدفي، قالا حدثنا سفيان بن عيينة، عن عبيد الله،

أخبره أبوه: أن أم أيوب أخبرته أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: أنزل القرآن على سبعة أحرف، أيها قرأت أصبت (١).

تعليقه (١) الحديث ٢٠- رواه أحمد في المسند (٦: ٤٣٣، ٤٦٣-٤٦٢ من طبعة الحلبي)، عن سفيان بن عيينة، بهذا الإسناد. ونقله ابن كثير في فضائل القرآن: ٦٤ عن المسند، وقال: "وهذا إسناد صحيح، ولم يخرج أحد من أصحاب الكتب الستة". ونقله الهيثمي في مجمع الزوائد ٧: ١٥٤، وقال: "رواه الطبراني، ورجاله ثقات". فقصر إذ لم ينسبه للمسند أولاً. ولفظ المسند "أيها قرأت أجزأك". ولفظ الطبراني موافق للفظ الطبري هنا. و"عبيد الله"، في الإسناد: هو عبيد الله بن أبي يزيد المكي، وهو ثقة معروف. وأبوه "أبو يزيد المكي": ذكره ابن حبان في الثقات. وسيأتي الحديث مكرراً، برقمي: ٢٣، ٢٤.

٧٥. قَالَ كَثِيرٌ مِنْ عُلَمَانَا كَالدَّوْدِيِّ وَأَبْنِ أَبِي صُفْرَةَ وَغَيْرِهِمَا: هَذِهِ الْقُرَاءَاتُ السَّبْعُ الَّتِي تُنْسَبُ لَهُوْلَاءِ الْقُرَاءِ السَّبْعَةِ، لَيْسَتْ هِيَ الْأَحْرُفُ السَّبْعَةُ الَّتِي اتَّسَعَتِ الصَّحَابَةُ فِي الْقِرَاءَةِ بِهَا، وَإِنَّمَا هِيَ رَاجِعَةٌ إِلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ تِلْكَ السَّبْعَةِ، وَهُوَ الَّذِي جَمَعَ عَلَيْهِ عُثْمَانُ الْمُصَحَّفَ، ذَكَرَهُ ابْنُ النَّحَّاسِ وَغَيْرُهُ.

٧٦. وَلَمَّا خَصَّ اللَّهُ تَعَالَى بِحَفْظِهِ مَنْ شَاءَ مِنْ أَهْلِهِ أَقَامَ لَهُ أُنْمَةً ثَقَاتٍ تَجَرَّدُوا لِتَصْحِيحِهِ وَبَدَّلُوا أَنْفُسَهُمْ فِي إِتْقَانِهِ وَتَلَقُّوهُ مِنَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - حَرْفًا حَرْفًا، لَمْ يُهْمَلُوا مِنْهُ حَرَكَةٌ وَلَا سُكُونًا وَلَا إِبْتَاتًا وَلَا حَذْفًا، وَلَا دَخَلَ عَلَيْهِمْ فِي شَيْءٍ مِنْهُ شَكٌّ وَلَا وَهْمٌ، وَكَانَ مِنْهُمْ مَنْ حَفَظَهُ كُلَّهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ حَفَظَ أَكْثَرَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ حَفَظَ بَعْضَهُ، كُلُّ ذَلِكَ فِي زَمَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -. وَقَدْ ذَكَرَ الْإِمَامُ أَبُو عُبَيْدٍ الْقَاسِمُ بْنُ سَلَامٍ فِي أَوَّلِ كِتَابِهِ فِي الْقُرَاءَاتِ: مَنْ نُقِلَ عَنْهُمْ شَيْءٌ مِنْ وَجْهِ الْقِرَاءَةِ مِنَ الصَّحَابَةِ وَغَيْرِهِمْ، فَذَكَرَ مِنَ الصَّحَابَةِ أَبَا بَكْرٍ، وَعُمَرَ، وَعُثْمَانَ، وَعَلِيًّا، وَطَلْحَةَ، وَسَعْدًا، وَأَبْنَ مَسْعُودٍ، وَحُذَيْفَةَ، وَسَلَامًا، وَأَبَا هُرَيْرَةَ، وَأَبْنَ عُمَرَ، وَأَبْنَ عَبَّاسٍ، وَعَمْرُو بْنَ الْعَاصِ، وَأَبْنَةَ عَبْدِ اللَّهِ، وَمَعَاوِيَةَ، وَأَبْنَ الزُّبَيْرِ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ السَّائِبِ، وَعَائِشَةَ، وَحَفْصَةَ، وَأُمَّ سَلَمَةَ، وَهَؤُلَاءِ كُلُّهُمْ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، وَذَكَرَ مِنَ الْأَنْصَارِ أَبِي بَنٍ كَعْبٍ، وَمُعَاذَ بْنَ جَبَلٍ، وَأَبَا الدَّرْدَاءِ، وَزَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ، وَأَبَا زَيْدٍ، وَمُجَمِّعَ بْنَ جَارِيَةَ، وَأَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ.

٧٧. أَخْبَرَنَا أَبُو معاوية الضرير، أَخْبَرَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ أَبِي ظَبْيَانَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَى الْقُرَاءَتَيْنِ تَعُدُّونَ أُولَى؟ قَالَ: قُلْنَا قِرَاءَةُ عَبْدِ اللَّهِ! فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ، - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، كَانَ يُعْرِضُ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ فِي كُلِّ رَمَضَانَ مَرَّةً إِلَّا الْعَامَ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ فَإِنَّهُ عُرِضَ عَلَيْهِ مَرَّتَيْنِ، فَحَضَرَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ فَشَهِدَ مَا نَسَخَ مِنْهُ وَمَا بَدَّلَ.

أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ عِيسَى الرَّمْلِيُّ عَنْ سَفْيَانَ عَنْ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي الضَّحَى عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ فِيمَا نَزَلَتْ، وَلَوْ أَعْلَمُ أَنَّ أَحَدًا أَعْلَمُ مِنِّي بِكِتَابِ اللَّهِ تَبْلُغُهُ الْإِبِلُ أَوْ الْمَطَايَا لِأَتِيَّتِهِ.

أَخْبَرَنَا أَبُو معاوية الضرير، أَخْبَرَنَا الْأَعْمَشُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ، - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، بَضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً.

أَخْبَرَنَا وَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ عَنْ حَازِمٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا شُعْبَةُ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهَاجِرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ وَأَخْبَرَنَا الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ أَبُو نُعَيْمٍ، أَخْبَرَنَا أَبُو الْأَحْوَصِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَسْرُوقٍ عَنْ أَبِي الضَّحَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ، - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -: اقْرَأْ عَلَى: فَقُلْتُ: كَيْفَ أَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أَنْزَلَ؟ قَالَ: إِنِّي أَحِبُّ! وَقَالَ وَهْبُ فِي حَدِيثِهِ: إِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمِعَهُ مِنْ غَيْرِي! قَالَ: فَقَرَأْتُ عَلَيْهِ سُورَةَ النِّسَاءِ حَتَّى إِذَا بَلَغْتُ: {فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا} [سورة النساء: ٤١]: قَالَ أَبُو نُعَيْمٍ فِي حَدِيثِهِ: فَقَالَ لِي حَسْبُكَ! وَقَالَ جَمِيعًا: فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ وَقَدْ اغْرُورَقَتْ عَيْنَا النَّبِيِّ، - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، وَقَالَ: مَنْ سَرَهُ أَنْ يَقْرَأَ الْقُرْآنَ غَضًا كَمَا نَزَلَ فَلْيَقْرَأْ قِرَاءَةَ ابْنِ أُمِّ عَبْدِ.

٧٨. أَخْبَرَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ، أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ الْأَعْمَشُ عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ: خَطَبَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ حِينَ أَمَرَ فِي الْمَصَاحِفِ بِمَا أَمَرَ، قَالَ فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَقَالَ: إِنَّهُ مَنْ يَغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَعَلُّوا الْمَصَاحِفَ، فَلَأَنَّ أَقْرَأَ عَلَى قِرَاءَةٍ مَنْ أَحَبَّ أَحَبَّ إِلَيَّ مَنْ أَنْ أَقْرَأَ عَلَى قِرَاءَةِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ، - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ -، بَضْعًا وَسَبْعِينَ

سورة، وزيد بن ثابت غلام له ذؤابتان يلعب مع الغلمان. ثم قال: والذي لا إله غيره لو أعلم أحدا أعلم بكتاب الله مني تبلغه الإبل لأتيته. قال: ثم ذهب عبد الله قال فقال شقيق: فقعدت في الحلق وفيهم أصحاب رسول الله، - صلى الله عليه وسلم -، وغيرهم فما سمعت أحدا رد عليه ما قال»

٩٩. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: وَأَخْبَرَنِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ كَرِهَ لَزِيدِ بْنِ ثَابِتٍ نَسْخَ الْمَصَاحِفِ فَقَالَ: " يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، أُعْزِلُ عَنْ نَسْخِ [كِتَابِ] الْمَصَاحِفِ وَتَوَلَّاهَا رَجُلٌ، وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْلَمْتُ وَإِنَّهُ لَفِي صُلْبِ أَبِيهِ كَافِرًا [يُرِيدُ زَيْدَ] [ص: ٨١] بَنٍ ثَابِتٍ. وَكَذَلِكَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَوْ يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ اكْتُمُوا الْمَصَاحِفَ الَّتِي عِنْدَكُمْ، وَغُلُّوها فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: {وَمَنْ يَغْلُلْ} [سورة: آل عمران، آية رقم: ١٥٦] يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَالْتُمُوا اللَّهَ بِالْمَصَاحِفِ قَالَ الزُّهْرِيُّ: فَبَلَغَنِي أَنَّ ذَلِكَ: كَرِهَ مِنْ مَقَالَةِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَجُلًا أَفْضَلَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ[آلِهِ وَ] سَلَّمَ [قَالَ ابْنُ أَبِي دَاوُدَ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ بَدْرِيٌّ وَذَلِكَ لَيْسَ هُوَ بَدْرِيٌّ، وَإِنَّمَا وَكَّوهُ لَأَنَّهُ كَاتِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ[آلِهِ وَ] سَلَّمَ] حَدَّثَنَا أَبُو دَاوُدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ خُمَيْرِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ مَسْعُودٍ، يَقُولُ: «إِنِّي غَالٌ مُصْحَفِي، فَمَنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَغْلَ مُصْحَفًا فَلْيَفْعَلْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ {وَمَنْ يَغْلُلْ} يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ { وَلَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سَبْعِينَ سُورَةً، وَإِنَّ زَيْدَ بْنَ ثَابِتٍ لَصَبِيٌّ مِنَ الصَّبِيَّانِ، فَأَنَا أَدْعُ مَا أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» ١٠٠. أَخْبَرَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ. أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ زِيَادٍ. أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ الْأَعْمَشُ عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ قَالَ: خَطَبَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ حِينَ أَمَرَ فِي الْمَصَاحِفِ بِمَا أَمَرَ. قَالَ فَذَكَرَ الْغُلُولَ فَقَالَ: إِنَّهُ مَنْ يَغْلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَغُلُّوا الْمَصَاحِفَ. فَلَا تَقْرَأُوا عَلَى قِرَاءَةٍ مِنْ أَحَبِّ أَحَبِّ إِلَيَّ مَنْ أَنْ أَقْرَأَ عَلَى قِرَاءَةِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ. فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ أَخَذْتُ مِنْ فِي رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - بَضْعًا وَسَبْعِينَ سُورَةً. وَزَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ غُلَامٌ لَهُ ذُؤَابَتَانِ يَلْعَبُ مَعَ الْغُلَمَانِ. ثُمَّ قَالَ: وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَوْ أَعْلَمَ أَحَدًا أَعْلَمَ بِكِتَابِ اللَّهِ مِنْي تَبْلُغُهُ الْإِبِلُ لَأَتَيْتُهُ. قَالَ: ثُمَّ ذَهَبَ عَبْدُ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ شَقِيقٌ: فَقَعَدْتُ فِي الْحَلْقِ وَفِيهِمْ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - وَغَيْرُهُمْ فَمَا سَمِعْتُ أَحَدًا رَدَّ عَلَيْهِ مَا قَالَ

١٠١. أَخْبَرَنَا ابْنُ عِلَّانَ، وَغَيْرُهُ كِتَابَةً، أَنَّ حَنْبَلَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ أَخْبَرَهُمْ، قَالَ: أَنْبَأَنَا ابْنُ الْحَصِينِ، حَدَّثَنَا ابْنُ الْمَذْهَبِ، أَنْبَأَنَا الْقَطِيعِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا الْأَسْوَدُ بْنُ عَامِرٍ، أَنْبَأَنَا إِسْرَائِيلَ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ خُمَيْرِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: أَمَرَ بِالْمَصَاحِفِ أَنْ تَغْيَرَ، فَقَالَ ابْنُ مَسْعُودٍ: مَنْ اسْتَطَاعَ مِنْكُمْ أَنْ يَغْلَ مُصْحَفَهُ فليغله، فإنه من غل شيئا جاء به يوم القيامة. ثم قال: لقد قرأت من فم رسول الله - صلى الله عليه وسلم - سبعين سورة، فأترك ما أخذت من في رسول الله - صلى الله عليه وسلم -؟! أخرجه: أبو داود الطيالسي في (مسنده)، عن عمرو بن ثابت، عن أبي إسحاق، عن خمير: سمعت ابن مسعود: إني غال مصحفى، ... وذكر الحديث.

إبراهيم بن سعد: عن الزهري، قال: أخبرني عبيد الله بن عبد الله: أن ابن مسعود كره لزيد بن ثابت نسخ المصاحف، وقال: يا معشر المسلمين! أعزل عن نسخ المصاحف، ويولاها رجل، والله لقد أسلمت، وإنه لفى صلب أبيه كافر. يريد زيد بن ثابت. ولذلك يقول عبد الله: يا أهل الكوفة! اكتموا المصاحف التي عندكم وغلوها، فإن الله قال: {وَمَنْ يَغْلُلْ} يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فالتقوا الله بالمصاحف. قال الزهري: فبلغني أن ذلك كره من مقالة ابن مسعود، كرهه رجال من الصحابة.

أبو يعلى الموصلي: حدثنا سعيد بن أشعث، حدثنا الهيصم بن شداخ: سمعت الأعمش، عن يحيى بن وثاب، عن علقمة، عن عبد الله، قال: عجب للناس وتركهم قراءتي، وأخذهم قراءة زيد، وقد أخذت من في رسول الله - صلى الله عليه وسلم - سبعين سورة، وزيد صاحب ذؤابة، يجيء ويذهب في المدينة.

سعدويه: حدثنا أبو شهاب، عن الأعمش، عن أبي وائل، قال: خطب ابن مسعود على المنبر، فقال: غلوا مصاحفكم، كيف تأمروني أن أقرأ على قراءة زيد، وقد قرأت من في رسول الله -صلى الله عليه وسلم- بضعا وسبعين سورة، وإن زيدا ليأتى مع الغلمان، له ذؤابتان. قلت: إنما شق على ابن مسعود، لكون عثمان ما قدمه على كتابة المصحف، وقدم في ذلك من يصلح أن يكون ولده، وإنما عدل عنه عثمان لغيبته عنه بالكوفة، ولأن زيدا كان يكتب الوحي لرسول الله -صلى الله عليه وسلم- فهو إمام في الرسم، وابن مسعود إمام في الأداء، ثم إن زيدا هو الذي ندبه الصديق لكتابة المصحف وجمع القرآن، فهلا عتب على أبي بكر؟ وقد ورد أن ابن مسعود رضى وتابع عثمان والله الحمد. وفي مصحف ابن مسعود أشياء أظنها نسخت، وأما زيد فكان أحدث القوم بالعرضة الأخيرة التي عرضها النبي -صلى الله عليه وسلم- عام توفي على جبريل.

٨٣. ابن مجاهد كه ابن هفت نفر را تثبيت كرد اين عبارات را درباره اين سه نفر دارد:

أبو بكر عاصم بن أبي النجود؛ وكان أخذ القراءة عن أبي عبد الرحمن وعرض على زر بن حبيش فيما حدثني به عبد الله بن محمد بن شاذان قال حدثنا يحيى بن آدم قال حدثنا أبو بكر ابن عياش قال قال لي عاصم ما أقرأني أحد حرفا إلا أبو عبد الرحمن السلمي وكان أبو عبد الرحمن قد قرأ على رضى الله تعالى عنه وكنت أرجع من عند أبي عبد الرحمن فأعرض على زر بن حبيش وكان زر قد قرأ على عبد الله ابن مسعود.

... حمزة بن حبيب الزيات؛ وكان حمزة ممن تجرد للقراءة ونصب نفسه لها وكان ينحو نحو أصحاب عبد الله لأن قراءة عبد الله انتهت بالكوفة إلى الأعمش

... قال قلت لحمزة على من قرأت فقال على ابن أبي ليلى وحرمان بن أعين قلت فحرمان على من قرأ قال على عبيد بن نضيلة الخزاعي وقرأ عبيد على علقمة وقرأ علقمة على عبد الله وقرأ عبد الله على النبي صلى الله عليه وآله وسلم.

... قال وقرأ حمزة أيضا على سليمان بن مهران الأعمش وقرأ سليمان على يحيى ابن وثاب وقرأ يحيى على أصحاب عبد الله وقرأ يحيى أيضا على زر بن حبيش وزر قرأ على علي وعثمان وعبد الله رضى الله تعالى عنهم

وقرأ حمزة أيضا على جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب وقرأ جعفر على آباءه وقرأوا على أهل المدينة وكان حمزة يعتبر قراءة عبد الله فيما لم يوافق خط مصحف عثمان بن عفان رضى الله تعالى عنه.

... قال سليم بن عيسى الكوفي قرأ حمزة على الأعمش وابن أبي ليلى فما كان من قراءة الأعمش فهو عن ابن مسعود رضى الله تعالى عنه وما كان من قراءة ابن أبي ليلى فهو عن علي رضى الله تعالى عنه. ولم يخالف حمزة الأعمش فيما وافق قراءة زيد ابن ثابت التي جمع عثمان رضى الله تعالى عنه الناس عليها إلا في أحرف يسيرة. أخبرني بذلك أحمد بن زهير وإدريس بن عبد الكريم جميعا عن خلف عن سليم. ٨٤. وكان علي بن حمزة الكسائي قد قرأ على حمزة ونظر في وجوه القراءات وكانت العربي علمه وصناعته واختار من قراءة حمزة وقراءة غيره قراءة متوسطة غير خارجة عن آثار من تقدم من الأئمة. وكان إمام الناس في القراءة في عصره وكان يأخذ الناس عنه الفاظه بقراءته عليهم.

٨٥. وقرأ كل أهل مصر بما في مصحفهم، وتلقوا ما فيه عن الصحابة الذين تلقوه من في رسول الله -صلى الله عليه وسلم-، ثم قاموا بذلك مقام الصحابة الذين تلقوه عن النبي صلى الله عليه وسلم. (فمن كان بالمدينة) ابن المسيب وعروة وسالم وعمر بن عبد العزيز وسليمان وعطاء ابنا يسار ومعاذ بن الحارث المعروف بمعاذ القاري، وعبد الرحمن بن هرمز الأعرج وابن شهاب الزهري ومسلم بن جندب وزيد بن أسلم، (وبمكة) عبيد بن عمير وعطاء وطاوس ومجاهد وعكرمة وابن أبي مليكة، (وبالكوفة) علقمة والأسود ومسروق وعبيدة وعمرو بن شرحبيل والحارث بن قيس والربيع بن خثيم وعمرو بن ميمون وأبو عبد الرحمن السلمي وزر بن حبيش وعبيد بن نضيلة وأبو

زُرْعَةُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ جَرِيرٍ وَسَعِيدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَإِبْرَاهِيمُ النَّخَعِيُّ وَالشَّعْبِيُّ. (وَبِالْبَصْرَةِ) عَامِرُ بْنُ عَبْدِ قَيْسٍ وَأَبُو الْعَالِيَةِ وَأَبُو رَجَاءٍ وَنَصْرُ بْنُ عَاصِمٍ وَيَحْيَى بْنُ يَعْمَرَ وَمَعَادُ وَجَابِرُ بْنُ زَيْدٍ وَالْحَسَنُ وَابْنُ سِيرِينَ وَقَتَادَةُ، (وَبِالشَّامِ) الْمُغِيرَةُ بْنُ أَبِي شَهَابٍ الْمَخْزُومِيُّ صَاحِبُ عَثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فِي الْقِرَاءَةِ، وَخُلَيْدُ بْنُ سَعْدٍ صَاحِبُ أَبِي الدَّرْدَاءِ. ثُمَّ تَجَرَّدَ قَوْمٌ لِلْقِرَاءَةِ وَالْأَخْذِ، وَاعْتَنَوْا بِضَبْطِ الْقِرَاءَةِ أَتَمَّ عَنَائِهِ، حَتَّى صَارُوا فِي ذَلِكَ أئِمَّةً يُقْتَدَى بِهِمْ وَيَرْحَلُ إِلَيْهِمْ وَيُؤَخَذُ عَنْهُمْ، أَجْمَعَ أَهْلُ بَلَدِهِمْ عَلَى تَلْقَى قِرَاءَتِهِمْ بِالْقَبُولِ، وَلَمْ يَخْتَلَفْ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَثْنَانِ، وَلِتَصْدِيقِهِمْ لِلْقِرَاءَةِ نُسِبَتْ إِلَيْهِمْ، (فَكَانَ بِالْمَدِينَةِ) أَبُو جَعْفَرٍ يَزِيدُ بْنُ الْقَعْقَاعِ، ثُمَّ شَيْبَةُ بْنُ نَصَّاحٍ، ثُمَّ نَافِعُ بْنُ أَبِي نُعَيْمٍ، (وَكَانَ بِمَكَّةَ) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَثِيرٍ وَحَمِيدُ بْنُ قَيْسٍ الْأَعْرَجُ وَمُحَمَّدُ بْنُ مُحَيْصِنٍ، (وَكَانَ بِالْكُوفَةِ) يَحْيَى بْنُ وَثَّابٍ وَعَاصِمُ بْنُ أَبِي النَّجُودِ وَسَلِيمَانُ الْأَعْمَشُ، ثُمَّ حَمْزَةُ، ثُمَّ الْكِسَائِيُّ، (وَكَانَ بِالْبَصْرَةِ) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي إِسْحَاقَ وَعَيْسَى بْنُ عَمْرٍو وَأَبُو عَمْرٍو بْنُ الْعَلَاءِ، ثُمَّ عَاصِمُ الْجَحْدَرِيُّ، ثُمَّ يَعْقُوبُ الْحَضْرَمِيُّ، (وَكَانَ بِالشَّامِ) عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَامِرٍ وَعَطِيَّةُ بْنُ قَيْسٍ الْكَلَابِيُّ وَإِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُهَاجِرِ، ثُمَّ يَحْيَى بْنُ الْحَارِثِ الدَّمَارِيُّ، ثُمَّ شَرِيحُ بْنُ يَزِيدَ الْحَضْرَمِيُّ.

^{٨٦}. قالوا: وإنما اجتمع الناس على قراءة هؤلاء، واقتدوا بهم فيها لسببين. أحدهما: إنهم تجردوا لقراءة القرآن، واشتدت بذلك عنايتهم مع كثرة علمهم، ومن كان قبلهم، أو في أزمنتهم، ممن نسب إليه القراءة من العلماء، وعدت قراءتهم في الشواذ. لم يتجرد لذلك تجردهم، وكان الغالب على أولئك الفقه، أو الحديث، أو غير ذلك من العلوم. والآخر: إن قراءتهم وجدت مسنده لفظاً، أو سماعاً، حرفاً حرفاً، من أول القرآن إلى آخره، مع ما عرف من فضائلهم، وكثرة علمهم بوجوه القرآن.

^{٨٧}. وقال مكى بن أبى طالب هذه القراءات التى يقرأ بها اليوم وصحت رواياتها عن الأئمة جزء من الأحرف السبعة التى نزل بها القرآن ثم ساق نحو ما تقدم قال وأما من ظن أن قراءة هؤلاء القراء كنافع وعاصم هى الأحرف السبعة التى فى الحديث فقد غلط غلطا عظيما قال ويلزم من هذا أن ما خرج عن قراءة هؤلاء السبعة مما ثبت عن الأئمة غيرهم ووافق خط المصحف أن لا يكون قرآنا وهذا غلط عظيم فإن الذين صنفوا القراءات من الأئمة المتقدمين كأبى عبيد القاسم بن سلام وأبى حاتم السجستاني وأبى جعفر الطبرى وإسماعيل بن إسحاق والقاضى قد ذكروا أضعاف هؤلاء

قلت اقتصر أبو عبيدة فى كتابه على خمسة عشر رجلا من كل مصر ثلاثة أنفس فذكر من مكة بن كثير وابن محيصة وحميذا الأعرج ومن أهل المدينة أبا جعفر وشيبة ونافعا ومن أهل البصرة أبا عمرو وعيسى بن عمر وعبد الله بن أبى إسحاق ومن أهل الكوفة يحيى بن وثاب وعاصم والأعمش ومن أهل الشام عبد الله بن عامر ويحيى بن الحارث قال وذهب عنى اسم الثالث ولم يذكر فى الكوفيين حمزة ولا الكسائى بل قال إن جمهور أهل الكوفة بعد الثلاثة صاروا إلى قراءة حمزة ولم يجتمع عليه جماعتهم قال وأما الكسائى فكان يتخير القراءات فأخذ من قراءة الكوفيين بعضا وترك بعضا وقال بعد أن ساق أسماء من نقلت عنه القراءة من الصحابة والتابعين فهؤلاء هم الذين يحكى عنهم عظم القراءة وإن كان الغالب عليهم الفقه والحديث قال ثم قام بعدهم بالقراءات قوم ليست لهم أسنانهم ولا تقدمهم غير أنهم تجردوا للقراءة واشتدت عنايتهم بها وطلبهم لها حتى صاروا بذلك أئمة يقتدى الناس بهم فيها فذكرهم

وذكر أبو حاتم زيادة على عشرين رجلا ولم يذكر فيهم بن عامر ولا حمزة ولا الكسائى وذكر الطبرى فى كتابه اثنين وعشرين رجلا قال مكى وكان الناس على رأس المائتين بالبصرة على قراءة أبى عمرو ويعقوب وبالكوف على قراءة حمزة وعاصم وبالشام على قراءة ابن عامر وبمكة على قراءة بن كثير وبالمدينة على قراءة نافع واستمروا على ذلك فلما كان على رأس الثلاثمائة أثبت بن مجاهد اسم الكسائى وحذف يعقوب قال والسبب فى الاقتصار على السبعة مع أن فى أئمة القراء من هو أجل منهم قدرا ومثلهم أكثر من عددهم أن الرواة عن الأئمة كانوا كثيرا جدا فلما تقاصرت الهمم اقتصروا مما يوافق خط المصحف على ما يسهل حفظه وتنضبط القراءة به فنظروا إلى من اشتهر بالثقة والأمانة وطول العمر فى ملازمة القراءة والاتفاق على الأخذ عنه فأفردوا من كل مصر إماما واحدا ولم يتركوا مع ذلك نقل ما كان عليه الأئمة غير هؤلاء من القراءات ولا القراءة به كقراءة يعقوب وعاصم الجحدري وأبى جعفر وشيبة وغيرهم قال وممن اختار من

القراءات كما اختار الكسائي أبو عبيد وأبو حاتم والمفضل وأبو جعفر الطبري وغيرهم وذلك واضح في تصانيفهم في ذلك وقد صنف بن جبير المكي وكان قبل بن مجاهد كتابا في القراءات فاقصر على خمسة اختار من كل مصر إماما وإنما اقتصر على ذلك لأن المصاحف التي أرسلها عثمان كانت خمسة إلى هذه الأمصار ويقال إنه وجه بسبعة هذه الخمسة ومصحفا إلى اليمن ومصحفا إلى البحرين لكن لم نسمع لهذين المصحفين خبرا وأراد بن مجاهد وغيره مراعاة عدد المصاحف فاستبدلوا من غير البحرين واليمن قارئين يكمل بهما العدد فصادف ذلك موافقة العدد الذي ورد الخبر بها وهو أن القرآن أنزل على سبعة أحرف فوقع ذلك لمن لم يعرف أصل المسألة ولم يكن له فطنه فظن أن المراد بالقراءات السبع الأحرف السبعة ولا سيما وقد كثر استعمالهم الحرف في موضع القراءة فقالوا قرأ بحرف نافع بحرف بن كثير فتأكد الظن بذلك وليس الأمر كما ظنه والأصل المعتمد عليه عند الأئمة في ذلك أنه الذي يصح سنده في السماع ويستقيم وجهه في العربية ويوافق خط المصحف وربما زاد بعضهم الاتفاق عليه ونعني بالاتفاق كما قال مكي بن أبي طالب ما اتفق عليه قراء المدينة والكوفة ولا سيما إذا اتفق نافع وعاصم قال وربما أرادوا بالاتفاق ما اتفق عليه أهل الحرمين قال وأصح القراءات سندا نافع وعاصم وأفصحها أبو عمرو والكسائي

^{٨٨} مسألة: ولا يجوز بالترجمة ولا بمرادفها من العربية وهو مذهب أهل البيت عليهم السلام، وبه قال الشافعي، وأبو يوسف، ومحمد. وقال أبو حنيفة: يجوز ذلك. لنا: أنه بغير العربية ليس بقرآن؛ لقوله تعالى (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ). أخبر أنه أنزل القرآن بالعربي، فما ليس بعربي لم يكن قرآنا. وكذا قوله تعالى (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا). ولأن القرآن ما ثبت نقله بالتواتر، والترجمة والمرادف ليس كذلك.

^{٨٩} . أَحْمَدُ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مِيَاخٍ عَنْ أَخْبَرَهُ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع - قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ فَقَالَ لَيْسَ هَكَذَا هِيَ إِنَّمَا هِيَ وَالْمَأْمُونُونَ فَتَحْنُ الْمَأْمُونُونَ.

^{٩٠} . قوله عز وجل وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ قَالَ الْإِمَامُ ع قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَ قَالُوا يَعْنِي هَؤُلَاءِ الْيَهُودَ الَّذِينَ أَرَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ص الْمُعْجَزَاتِ الْمَذْكُورَاتِ - عِنْدَ قَوْلِهِ: فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ الْآيَةِ - «قُلُوبُنَا غُلْفٌ أَوْعِيَةٌ لِلْخَيْرِ، وَالْعُلُومُ قَدْ أَحَاطَتْ بِهَا وَاسْتَمَلَتْ عَلَيْهَا، ثُمَّ هِيَ مَعَ ذَلِكَ لَا تَعْرِفُ لَكَ يَا مُحَمَّدٌ فَضْلًا - مَذْكُورًا فِي شَيْءٍ مِنْ كُتُبِ اللَّهِ، وَلَا عَلَى لِسَانِ أَحَدٍ مِنْ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ. فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى رَدًّا عَلَيْهِمْ: بَلْ لَيْسَ كَمَا يَقُولُونَ أَوْعِيَةُ الْعُلُومِ - وَلَكِنْ قَدْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ أَبْعَدَهُمْ مِنَ الْخَيْرِ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ قَلِيلٌ إِيْمَانُهُمْ، يُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى وَ يَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ، فَإِذَا كَذَبُوا مُحَمَّدًا ص فِي سَائِرِ مَا يَقُولُ، فَقَدْ صَارَ مَا كَذَبُوا بِهِ أَكْثَرَ، وَمَا صَدَّقُوا بِهِ أَقَلَّ.

وَ إِذَا قُرِئَ «غُلْفٌ» فَإِنَّهُمْ قَالُوا: قُلُوبُنَا [غُلْفٌ] فِي غِطَاءٍ، فَلَا نَفْهَمُ كَلَامَكَ وَ حَدِيثَكَ. نَحْوُ مَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ - وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنَكَ حِجَابٌ.

وَ كُلَّا الْقَرَاءَتَيْنِ حَقٌّ، وَ قَدْ قَالُوا بِهِذَا وَ بِهِذَا جَمِيعًا.

^{٩١} . و أما الكلام في زيادته و نقصانه فمما لا يليق به أيضاً، لأن الزيادة فيه مجمع على بطلانها. و النقصان منه، فالظاهر أيضاً من مذهب المسلمين خلافه، و هو الأليق بالصحيح من مذهبنا و هو الذي نصره المرتضى (ره)، و هو الظاهر في الروايات غير أنه رويت روايات كثيرة، من جهة الخاصة و العامة، بنقصان كثير من آي القرآن، و نقل شيء منه من موضع الى موضع، طريقها الأحاد التي لا توجب علماً و لا عملاً، و الأولى الاعراض عنها، و ترك التشاغل بها، لأنه يمكن تأويلها. و لو صحت لما كان ذلك طعنًا على ما هو موجود بين الدفتين، فان ذلك معلوم صحته، لا يعترضه احد من الأئمة و لا يدفعه. و رواياتنا متناصرة بالحث على قراءته و التمسك بما فيه، و ردًا ما يرد من اختلاف الأخبار في الفروع اليه. و قد روى عن النبي (ص) رواية لا يدفعها احد، انه قال: (اني مخلف فيكم الثقليين، ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا: كتاب الله، و عترتي أهل بيتي، و انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض). و هذا يدل على انه موجود في كل عصر، لأنه لا يجوز ان يأمر بالتمسك بما

لا نقدر على التمسك به. كما أن أهل البيت، و من يجب اتباع قوله حاصل في كل وقت. و إذا كان الموجود بيننا مجمعاً على صحته، فينبغي أن نتشغل بتفسيره، و بيان معانيه و نترك ما سواه.

٩٢. و من ذلك: الكلام في زيادة القرآن ونقصانه فإنه لا يليق بالتفسير. فأما الزيادة فيه: فمجمع على بطلانه. وأما النقصان منه: فقد روى جماعة من أصحابنا، وقوم من حشوية العامة، أن في القرآن تغييراً أو نقصاناً، والصحيح من مذهب أصحابنا خلافه، وهو الذي نصره المرتضى، قدس الله روحه، واستوفى الكلام فيه غاية الاستيفاء في جواب المسائل الطرابلسيات، وذكر في مواضع أن العلم بصحة نقل القرآن، كالعلم بالبلدان. والحوادث الكبار، والوقائع العظام، والكتب المشهورة، وأشعار العرب المسطورة، فإن العناية اشتدت، والدواعي توفرت على نقله وحراسته، وبلغت إلى حد لم يبلغه فيما ذكرناه، لأن القرآن معجزة النبوة، ومأخذ العلوم الشرعية، والأحكام الدينية، وعلماء المسلمين قد بلغوا في حفظه وحمايته الغاية، حتى عرفوا كل شيء اختلف فيه من إعرابه، وقراءته، وحروفه، وآياته، فكيف يجوز أن يكون مغيراً أو منقوصاً، مع العناية الصادقة، والضبط الشديد.

وقال أيضاً، قدس الله روحه: إن العلم بتفسير القرآن وأبعاضه في صحة نقله، كالعلم بجملته، وجرى ذلك مجرى ما علم ضرورة من الكتب المصنفة ككتاب سيبويه والمزني، فإن أهل العناية بهذا الشأن يعلمون من تفصيلهما ما يعلمونه من جملتهما، حتى لو أن مدخلا أدخل في كتاب سيبويه باباً في النحو ليس من الكتاب، لعرف وميز وعلم أنه ملحق، وليس من أصل الكتاب، وكذلك القول في كتاب المزني. ومعلوم أن العناية بنقل القرآن وضبطه، أصدق من العناية بضبط كتاب سيبويه ودواوين الشعراء.

وذكر أيضاً (رض) أن القرآن كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مجموعاً مؤلفاً على ما هو عليه الآن، واستدل على ذلك بأن القرآن كان يدرس ويحفظ جميعه في ذلك الزمان حتى عين على جماعة من الصحابة في حفظهم له، وإن كان يعرض على النبي صلى الله عليه وآله وسلم، ويتلى عليه، وإن جماعة من الصحابة مثل عبد الله بن مسعود، وأبي بن كعب، وغيرهما، ختموا القرآن على النبي صلى الله عليه وآله وسلم عدة ختمات، وكل ذلك يدل بأدنى تأمل على أنه كان مجموعاً مرتباً غير مبتور ولا مبثوث.

وذكر أن من خالف في ذلك من الامامية والحشوية لا يعتد بخلافهم، فإن الخلاف في ذلك مضاف إلى قوم من أصحاب الحديث، نقلوا أخباراً ضعيفة ظنوا صحتها، لا يرجع بمثلها عن المعلوم المقطوع على صحته.

٩٣. و اعلموا ان العرف من مذهب أصحابنا و الشائع من اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد، على نبي واحد، غير انهم اجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء و أن الإنسان مخير باى قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجويد قراءة بعينها بل أجازوا القراءة بالمجاز الذى يجوز بين القراء و لم يبلغوا بذلك حد التحريم و الحظر.

و روى المخالفون لنا عن النبي (ص) انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف). و فى بعضها: (على سبعة أبواب) و كثرت فى ذلك رواياتهم. و لا معنى للتشغل بإيرادها. و اختلفوا فى تأويل الخبر،

فاختار قوم ان معناه على سبعة معان: أمر، و نهى، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال و روى ابن مسعود عن النبي «ص» انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، و أمر، و حلال، و حرام، و محكم، و متشابه، و أمثال). و روى ابو قلامه عن النبي [ص] انه قال: [نزل القرآن على سبعة أحرف: أمر، و زجر، و ترغيب، و ترهيب، و جدل، و قصص، و أمثال].

و قال آخرون: [نزل القرآن على سبعة أحرف]. أى سبع لغات مختلفة، مما لا يغير حكماً فى تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين فى أول الإسلام فى أن يقرءوا بما شاءوا منها. ثم اجمعوا على حدها، فصار ما اجمعوا عليه مانعاً مما اعرضوا عنه. و قال آخرون: [نزل على سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو الذى اختاره الطبرى. و

قال بعضهم: [هى على سبعة أوجه من اللغات، متفرقة فى القرآن، لأنه لا يوجد حرف قرئ على سبعة أوجه.] و قال بعضهم: [وجه الاختلاف فى القراءات سبعة:

أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركة بنائها فلا يزيلها عن صورتها فى الكتاب و لا يغير معناها نحو قوله: هُوَ لَا يَنْتَهِى عَنْ أَنْ يَطْهَرَ لَكُمْ بالرفع و النصب و هَلْ تُجَازَى إِلَّا الْكُفُورَ؟ بالنصب و النون و هل يجازى إلا الكفور؟ بالياء و الرفع. و بالبخل و البخل و البخل برفع الباء و نصيها. و ميسرة و ميسرة بنصب السين و رفعها.

و الثانى - الاختلاف فى اعراب الكلمة و حركات بنائها مما يغير معناها و لا يزيلها عن صورتها فى الكتابة مثل قوله: رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا على الخبر. ربنا باعد على الدعاء. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسَّلَامِ بالتشديد و تلقونه بكسر اللام و التخفيف

و الوجه الثالث - الاختلاف فى حروف الكلمة دون اعرابها، مما يغير معناها و لا يزيل صورتها نحو قوله تعالى: كَيْفَ نُنْشِزُهَا بِالزَّاءِ المعجمة و بالراء الغير معجمة

و الرابع - الاختلاف فى الكلمة مما يغير صورتها و لا يغير معناها نحو قوله: إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيِّحَةً وَاحِدَةً و الازقية. و كالصوف المنفوش و كَالْعَيْنِ الْمَنْفُوشِ

و الخامس - الاختلاف فى الكلمة مما يزيل صورتها و معناها نحو: وَ طَلَحَ مَنُضُودٍ و طلع. وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ

السادس - الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله: بِالْحَقِّ و جاءت سكرة الحق بالموت.

السابع - الاختلاف بالزيادة و النقصان نحو قوله: و ما عملت أيديهم و ما عملته « بإسقاط الهاء و إثباتها. و نحو قوله: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ و ان الله الغنى الحميد. فى سورة الحديد .

و هذا الخبر عندنا و ان كان خبراً واحداً لا يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه على ما روى عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلفت القراءة فيه.

٩٤ . قالوا: وإنما اجتمع الناس على قراءة هؤلاء، واقتدوا بهم فيها لسببين. أحدهما: إنهم تجردوا لقراءة القرآن، واشتدت بذلك عنايتهم مع كثرة علمهم، ومن كان قبلهم، أو فى أزمنتهم، ممن نسب إليه القراءة من العلماء، وعدت قراءتهم فى الشواذ. لم يتجرد لذلك تجردهم، وكان الغالب على أولئك الفقه، أو الحديث، أو غير ذلك من العلوم. والآخر: إن قراءتهم وجدت مسندة لفظاً، أو سماعاً، حرفاً حرفاً، من أول القرآن إلى آخره، مع ما عرف من فضائلهم، وكثرة علمهم بوجوه القرآن.

فإذ قد تبين ذلك فاعلم أن الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما تتداوله القراء بينهم من القراءات، إلا أنهم

اختاروا القراءة بما جاز بين القراء، وكرهوا تجريد قراءة مفردة، والشائع فى أخبارهم أن القرآن نزل بحرف واحد،

وما روته العامة عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف فى تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، ثم حملوه على وجهين.

أحدهما: إن المراد سبع لغات مما لا يغير حكماً فى تحليل، ولا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال. وكانوا مخيرين فى مبتدأ الاسلام فى أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعاً مما أعرضوا عنه،

والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات، وذكر أن الاختلاف فى القراءة على سبعة أوجه أحدها: اختلاف إعراب الكلمة مما لا يزيلها عن صورتها فى الكتابة، ولا يغير معناها نحو قوله (فيضاعفه) بالرفع والنصب. والثانى: الاختلاف فى الإعراب مما يغير معناها، ولا يزيلها عن صورتها نحو قوله: (إذ تلقونه وإذا تلقونه). والثالث: الاختلاف فى حروف الكلمة دون إعرابها، مما يغير معناها، ولا يزيل صورتها، نحو قوله: (كيف ننشزها وننشزها) بالزاء والراء. والرابع: الاختلاف فى الكلمة مما يغير صورتها، ولا يغير معناها نحو قوله: (إن كانت إلا صيحة، وإلا

زقية)، والخامس: الاختلاف فى الكلمة مما يزيل صورتها ومعناها نحو: (طلح منضود وطلع)، والسادس: الاختلاف بالتقديم والتأخير نحو قوله: (وجاءت سكره الموت بالحق وجاءت سكره الحق بالموت)، **والسابع: الاختلاف بالزيادة والنقصان** نحو قوله: (وما عملت أيديهم وما عملته أيديهم).

وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسى، قدس الله روحه: هذا الوجه أملح لما روى عنهم عليه السلام، من جواز القراءة بما اختلف القراء فيه.

وحمل جماعة من العلماء الأحرف على المعانى والأحكام التى يتنظمها القرآن دون الألفاظ. واختلفت أقوالهم فيها، فمنهم من قال: إنها وعد ووعيد، وأمر ونهى، وجدل وقصص، ومثل، وروى عن ابن مسعود عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، وأمر، وحلال، وحرام، ومحكم، ومتشابه، وأمثال. وروى أبو قلابه عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف: أمر، وزجر، وترغيب، وترهيب، وجدل، وقصص، ومثل. وقال بعضهم: ناسخ ومنسوخ، ومحكم ومتشابه، ومجمل ومفصل، وتأويل لا يعلمه إلا الله عز وجل.

٩٥. وبالجملة فالنظر فى الأخبار و ضم بعضها إلى بعض يعطى جواز القراءة لنا بتلك القراءات رخصة و تقيه و ان كانت القراءة الثابتة عنه (صلى الله عليه وآله) انما هى واحدة و إلى ذلك أيضا يشير كلام شيخ الطائفة المحقة (قدس سره) فى التبيان حيث قال: ان المعروف من مذهب الإمامية و التطلع فى اخبارهم و رواياتهم ان القرآن نزل بحرف واحد على نبى واحد غير أنهم أجمعوا على جواز القراءة بما يتداوله القراء و ان الإنسان مخير بأى قراءة شاء قرأ، و كرهوا تجريد قراءة بعينها. انتهى و مثله أيضا كلام الشيخ أمين الإسلام الطبرسى فى كتاب مجمع البيان حيث قال: الظاهر من مذهب الإمامية أنهم أجمعوا على القراءة المتداولة بين القراء و كرهوا تجريد قراءة مفردة و الشائع فى أخبارهم (عليهم السلام) ان القرآن نزل بحرف واحد. انتهى. و كلام هذين الشيخين (عطر الله مرقديهما) صريح فى رد ما ادعاه أصحابنا المتأخرون (رضوان الله عليهم) من تواتر السبع أو العشر.

٩٦. و روى المخالفون لنا عن النبى (ص) انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف.) و فى بعضها: (على سبعة أبواب) و كثرت فى ذلك رواياتهم. و لا معنى للتشاغل بإيرادها. و اختلفوا فى تأويل الخبر:

فاختار قوم ان معناه على سبعة معان: أمر، و نهى، و وعد، و وعيد، و جدل، و قصص، و أمثال و روى ابن مسعود عن النبى «ص» انه قال: (نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، و أمر، و حلال، و حرام، و محكم، و متشابه، و أمثال.) و روى ابو قلامه عن النبى [ص] انه قال: [نزل القرآن على سبعة أحرف: أمر، و زجر، و ترغيب، و ترهيب، و جدل، و قصص، و أمثال.]

و قال آخرون: [نزل القرآن على سبعة أحرف.] أى سبع لغات مختلفة، مما لا يغير حكما فى تحليل و تحريم، مثل. هلم. و يقال من لغات مختلفة، و معانيها مؤتلفة. و كانوا مخيرين فى أول الإسلام فى أن يقرءوا بما شاءوا منها. ثم اجمعوا على حدها، فصار ما اجمعوا عليه مانعا مما اعرضوا عنه. و قال آخرون: [نزل على سبع لغات من اللغات الفصيحة، لأن القبائل بعضها افصح من بعض] و هو الذى اختاره الطبرى. و قال بعضهم: [هى على سبعة أوجه من اللغات، متفرقة فى القرآن، لأنه لا يوجد حرف قرئ على سبعة أوجه.]

و قال بعضهم: [وجه الاختلاف فى القراءات سبعة:]

أولها- اختلاف اعراب الكلمة او حركه بنائها فلا يزيلها عن صورتها فى الكتاب و لا يغير معناها نحو قوله: هُوَلاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ بالرفع و النصب وَ هَلْ تُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ بالنصب و النون و هل يجازى إلا الكفور؟ بالياء و الرفع. و بالبخل و البخل و البخل برفع الباء و نصبها. و ميسرة و ميسرة بنصب السين و رفعها.

و الثاني - الاختلاف فى اعراب الكلمه و حركات بنائها مما يغير معناها و لا يزيلها عن صورتها فى الكتابه مثل قوله: رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا على الخبر. ربنا باعد على الدعاء. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ بالتشديد و تلقونه بكسر اللام و التخفيف و الوجه.

الثالث - الاختلاف فى حروف الكلمه دون اعرابها، مما يغير معناها و لا يزيل صورتها نحو قوله تعالى: كَيْفَ نُنشِزُهَا بِالزَّاءِ المعجمه و بالراء الغير معجمه

و الرابع - الاختلاف فى الكلمه مما يغير صورتها و لا يغير معناها نحو قوله: إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً و الازقيه. و كالصوف المنفوش و كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ و الخامس - الاختلاف فى الكلمه مما يزيل صورتها و معناها نحو: وَ طَلَحَ مَنْضُودٍ و طلع. وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ السادس - الاختلاف بالتقديم و التأخير نحو قوله: بِالْحَقِّ و جاءت سكره الحق بالموت.

السابع - الاختلاف بالزيادة و النقصان نحو قوله: و ما عملت أيديهم و ما عملته بإسقاط الهاء و إثباتها. و نحو قوله: فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ و ان الله الغنى الحميد. فى سورة الحديد.

و هذا الخبر عندنا و ان كان خبراً واحداً لا يجب العمل به فالوجه الأخير أصلح الوجوه على ما روى عنهم عليه السلام من جواز القراءة بما اختلفت القراءة فيه.

٩٧ . وما روته العامة عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف كلها شاف كاف، اختلف فى تأويله، فأجرى قوم لفظ الأحرف على ظاهره، ثم حملوه على وجهين.

أحدهما: إن المراد سبع لغات مما لا يغير حكماً فى تحليل، ولا تحريم، مثل هلم، واقبل، وتعال. وكانوا مخيرين فى مبتدأ الاسلام فى أن يقرأوا بما شاءوا منها، ثم أجمعوا على أحدها، وإجماعهم حجة، فصار ما أجمعوا عليه مانعاً مما أعرضوا عنه،

والآخر: إن المراد سبعة أوجه من القراءات، وذكر أن الاختلاف فى القراءة على سبعة أوجه أحدها: اختلاف إعراب الكلمه مما لا يزيلها عن صورتها فى الكتابه، ولا يغير معناها نحو قوله (فيضاعفه) بالرفع والنصب. والثانى: الاختلاف فى الإعراب مما يغير معناها، ولا يزيلها عن صورتها نحو قوله: (إذ تلقونه وإذا تلقونه). والثالث: الاختلاف فى حروف الكلمه دون إعرابها، مما يغير معناها، ولا يزيل صورتها، نحو قوله:

(كيف ننشزها وننشرها) بالراء والراء. والرابع: الاختلاف فى الكلمه مما يغير صورتها، ولا يغير معناها نحو قوله: (إن كانت إلا صيحة، وإلا زقيه)، والخامس: الاختلاف فى الكلمه مما يزيل صورتها ومعناها نحو: (طلع منضود وطلع)، والسادس: الاختلاف بالتقديم والتأخير نحو قوله: (وجاءت سكره الموت بالحق وجاءت سكره الحق بالموت)، والسابع: الاختلاف بالزيادة والنقصان نحو قوله: (وما عملت أيديهم وما عملته أيديهم). وقال الشيخ السعيد أبو جعفر الطوسى، قدس الله روحه: هذا الوجه أملح لما روى عنهم عليه السلام، من جواز القراءة بما اختلفت القراءة فيه،

وحمل جماعة من العلماء الأحرف على المعانى والأحكام التى ينتظمها القرآن دون الألفاظ. واختلفت أقوالهم فيها، فمنهم من قال: إنها وعد ووعيد، وأمر ونهى، وجدل وقصص، ومثل، وروى عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: نزل القرآن على سبعة أحرف: زجر، وأمر، وحلال، وحرام، ومحكم، ومتشابه، وأمثال.

٩٨ . و الاختلاف على ثلاثة اضرب: اختلاف تناقض، و اختلاف تفاوت، و اختلاف تلاوة. و ليس فى القرآن اختلاف تناقض، و لا اختلاف تفاوت، لأن اختلاف التفاوت هو فى الحسن و القبح، و الخطأ و الصواب، و نحو ذلك مما تدعوا إليه الحكمة أو يصرف عنه. و أما اختلاف التلاوة، فهو ما تلائم فى الحسن، فكله صواب، و كله حق. و هو اختلاف وجوه القراءات و اختلاف مقادير الآيات و السور و اختلاف الأحكام فى الناسخ و المنسوخ.

^{٩٩} . و الاختلاف فى الكلام يكون على ثلاثة أضرب اختلاف تناقض و اختلاف تفاوت و اختلاف تلاوة و اختلاف التفاوت يكون فى الحسن و القبح و الخطأ و الصواب و نحو ذلك مما تدعو إليه الحكمة و تصرف عنه و هذا الجنس من الاختلاف لا يوجد فى القرآن البتة كما لا يوجد اختلاف التناقض و أما اختلاف التلاوة فهو ما يتلاوم فى الجنس كاختلاف وجوه القرآن و اختلاف مقادير الآيات و السور و اختلاف الأحكام فى النسخ و المنسوخ فذلك موجود فى القرآن و كله حق و كله صواب.